کتابخانه عمومی
حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قم

نام کتاب: شاخه طوبی
مؤلف، مترجم: میرزا حسین بن محمد تقی نوری
موضوع: تاریخ، فارسی
تعداد برگ: ۲۶۲
شماره مسلسل: ۱۰۱۴۸
تاریخ عکسبرداری: ۱۳۷۶/۲/۱۰
توضیحات: ۱۸×۱۱ سم، ابراتور واحدی (۱/۵)

تلفن: ۲۴۴۳۳ ـ ۲۵۵۳۳ ـ ۲۶۶۳۳ (۰۲۵۱) تلکس: ۲۱۵۵۸۳ فاکس: ۰۲۵۱.۳۰۶۳۰ (۰۲۵۱)

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
قم
بتاریخ ۱۳۵۲ هـ ش

نسخه بسیار نفیس
شاخه طوبی تألیف مرحوم
حاج میرزا حسین نوری بخط
مبارک خود ایشان - نسخه
گرانبهائی است بحریر سال
۱۲۹۵ هـ ق. نه صفحه اشعار
در آخر کتاب بخط مبارک مرحوم
شهید شیخ فضل الله نوری همشیره زاده
مؤلف است

السید محمود مرعشی عفی عنه

بخش کتب خطی
۷۶۴۲۷
شماره ثبت ۱۰۱۴۸

للعلامة الطوسي عطر الله مرقده

لو أن عبداً أتى بالصالحات غداً
وود كل نبي مرسل وولي

وصام ما صام صوام بلا ملل
وقام ما قام قوام بلا كسل

وعاش في الناس آلافاً مؤلفة
عار من الذنب معصوماً من الزلل

فليس في الحشر يوم البعث ينفعه
إلا بحب أمير المؤمنين علي

اللهم احشر ناسخه مع أمير المؤمنين وأولاده
[illegible]
الطاهرة [illegible]

١٣١١

نقلت من خط بعض العلماء من كتاب هو موجود عندي. بسم الله الرحمن الرحيم
قال العبد المسكين احمد بن زين الدين قد وجدت في كتاب عتيق اظن ان تاريخ
كتابته يزيد على خمسمائة سنة وهو من تصانيف اصحابنا الامامية
وكان مشتملا على احاديث من طرق الامامية في فضائل اهل البيت
عليهم السلام واسرارهم ومثالب اعدائهم فمنها ما هو موجود في الكتب الموجودة
عندنا ومنها ما ليس بموجود فيما وصل الينا وكان ثمة قصة عجيبة
لم احفظها وانما احفظ بعضها بالمعنى وبعض اشعارها باللفظ وهو
انه قد اصحر الاعرابي الازرق مع جماعة من اصحابه فظهر لهم
ابليس لعنه الله في الصحراء فاتى الى الرجل مستجدا له وعفر خديه بين
يديه واقسم باللات والعزى والهبل الاعلى وقال انك معبودي
وقد رقي ومنتهى مطلوبي وشفيقي لانك انت الذي شددت ازري
وقويت ظهري ونصرت جندي واعنتني على ابطال دين الله
ولولاك لاستفوت على جنود الرحمن وبطل جميع ما اسسته
ثم انشا يقول وقال ابياتا انا ما احفظها الا ثلاثة ابيات منها وهو قوله
انت الذي غادرتني بعد الصغار مكبرا   وتركت احمد
في الخلافة هاجرا ابنا بري   ومنعت فاطمة الوراثة بالحديث
المفترى وهي تقريبا من اثني عشر بيتا فلما فرغ ابليس من شعره
سجد له الرجل فاطال السجود وعفر خديه واقسم عليه باللات
والعزى والهبل الاعلى وقال انك معبودي وغايتي مقصودي
واني ما عبدت ربهم قط ولا تقلدت بشي من دينهم الا خوفا
من اسيافهم واتقاء من شرهم ولما انشا هذا المعنى ثم انشا يقول

اهبل هبل

اُهبل هبل اُعل هبل   اُعل ابونا انت من نار الجحيم [illegible]
اعز من امر الورى   بالخلاف لم تزل   وان رماك
بالبلا على الجحيم لم تبل   يا ملكا دولته بالارض
تحتاج الدول   ويا عزيزا تاه بالفخر على شيخ الرسل
يا باطلا في اكثر الناس   به انمحى بطل
ويا مطاع الامر بين الاخرين والاول
بالنقل استعفت   وشانيك على الوعد حصل
حسبك فخرا ان يقول ابنا بليس نغل
حسبي رضاك ونيل الرتب   وارباب الملل
ثم انه مجده وعظمه واثنى عليه حتى هما امر في دار بصطه غضبه
وهذا الرجل هو الذي وصفه عثمون بقر لما طلبه بعض النشاحين
والظاهر انه عثمون بقر وادمتي او دينه سقر وما ادريك ما
سقر لا تبقي ولا تذر لواحة للبشر عليها تسعة عشر
وهذا المعنى لما رأيته معروف في ناحيتنا فاش على السنة
علمائهم وعوامهم والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله
ثم كتبه الى هنا ... العبد الاثم الجاني ابو المكارم بن زين الدين
ابن ... المشتغلين طائفة حشرهم الله اذل الانام علي
بن ... احمد بن محمد بن محمد طاهر ... اصفهاني ... والنجفي مسكنا ...
محمد وآله الطاهرين اللهم احشرنا مع نبي واولاده المعصومين ...

[illegible] الشیخ [illegible] الرحمه و الغفران [illegible]

سؤال از [illegible] سید حسین بن [illegible] سؤال [illegible] سید المحققین [illegible]

[illegible] خاتم المجتهدین [illegible] الاجتهاد [illegible]

صلوات الله علیهم اجمعین و ولایت [illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible] و [illegible] حقیقت [illegible] ایشان [illegible] عداوت [illegible]

[illegible] حضرات [illegible]

جواب

[illegible] حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] احدی از ائمه [illegible]

اجماع [illegible] دلیل [illegible] عبادت [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] دوزخ [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] حضرت سید العابدین [illegible] که اهل سنت [illegible]

[illegible] عقل و نقل [illegible] اهل حق [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] کفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسین بن [illegible] الحسینی [illegible]

[illegible]

قال الله تعالی [illegible] اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم سنریهم آیاتنا فی الآفاق

وفی انفسهم [illegible] حقیر [illegible] در تفسیر این آیه [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] که القرآن [illegible] [illegible] از جمله آیات [illegible]

[illegible] بنظر بصیرت [illegible] [illegible] آیات [illegible]

[illegible]

از جمله آیات [illegible] در صورت ظاهره و باطنه [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] در [illegible] چشم [illegible]

[illegible] علی [illegible] نقش [illegible] در حلقه چشم [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] مخطوطات

و از جمله آیات [illegible] در [illegible]

و نشان [illegible] ظاهره و باطنه عمر [illegible]

[illegible] سوراخ مقعد [illegible] اسم عمر [illegible]

[illegible] حلقه مقعد [illegible] عمر [illegible] عمر [illegible]

ذکر [illegible] عمر [illegible] تشریح و توضیح [illegible]

[illegible] عمر الغدار [illegible] الغدار [illegible]

[illegible] سوراخ [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

از [illegible] [illegible]

۴ [illegible] که [illegible] فرو [illegible] و از غرض [illegible]

[illegible] شنه [illegible] از غصه [illegible] آمد [illegible]

[illegible] دل [illegible] و [illegible] شند

[illegible] خلیفه [illegible] خلیفه

[illegible] ۱۵ [illegible]

۵

وقف کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) قم
تاریخ: ۱۳۹۲ ه.ش

گفتم [illegible]
[illegible]

از نتایج طبع [illegible]

وه چه کتابیست که اسرار حق / جمله در اوراق وی پیدا بود
[illegible] / [illegible] جنت ماوی بود
روشنی چشم پیمبر [illegible] / [illegible] زهرا بود
[illegible] / آیت تنکیت بر اعدا بود
کلک [illegible] تاریخ آن / [illegible] بود

۱۲ [illegible]

[illegible] مصرع فزون
[illegible] طوبی بود

۱۲۹۵

لبعض النواصب في مدح امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه وعلى اولاده صلوات الله الملك الغالب

أهوى عليًا أمير المؤمنين ولا / أرضى بسبّ أبي بكر ولا عمرا
ولا أقول اذا لم يعطيا فدكا / بنت النبي رسول الله قد كفرا
الله يعلم ماذا يأتيان به / يوم القيامة من عذر اذا اعتذرا

للشيخ العبد الأمجد شيخنا البهائي في جوابه وهو هذا

يا أيها المدعي حب الوصي ولم / تسمح بسبّ أبي بكر ولا عمرا
كذبت والله في دعوى محبته / تبت يداك ستصلى في غد سقرا
وكيف تهوى أمير المؤمنين وقد / أصبحت في سبّ من عاداه منكسرا
فإن تكن صادقا فيما نطقت به / فابرأ الى الله ممن خان وغدرا
وانكر النص في خم وبيعته / وقال ان رسول الله قد هجرا
أتيت تبغي قيام العذر في فدك / أتحسب الأمر بالتمويه مستترا
ان كان في غصب حق الطهر فاطمة / سيقبل العذر ممن جاء معتذرا
فكل ذنب له عذر غداة غد / وكل ظلم يرى في الحشر مغتفرا
فلا تقولوا لمن أيامه صرفت / في سب شيخكم قد ضل او كفرا
بل سامحوه وقولوا لا نؤاخذه / عسى يكون له عذر اذا اعتذرا
فكيف والعذر مثل الشمس متضح / والأمر منكشف كالصبح اذ ظهرا
لكن ابليس اغواكم وصيركم / عميا وصما فلا سمعا ولا بصرا

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی (ره) قم
[illegible]: ۱۲۵۲۰ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیحد ایزد برا سزد که تا مکنون کالبد انام از زوال زنگ جهالت شد و هام
مصقل نشود از پرتو روشنی انوار جلال و جمالش بهره نگیرد و تا پیکر مرده خاک
از سنگ و خاشاک پاک نگردد از نسیم بهاری و ابر آذری مشک ناب عنبر فزا
نشود و تا ریشه خار از همسایگی گلزار دوری نگیرد لب بخنده نگشاید و تا نیش
زهربار از کنار جدوار فرار نکند برای دفع سموم نشاید و احجار چون در بوته
نار از حرفه کثافات در آید جامه نور و قبای طور بپوشد و بیمار چون از خمار
مراض گوناگون هشیار شود جام عافیت بنوشد نفی شریک از بیچون در کلمه
طیبه توحید مقدم و بیزاری از مسیلمه و سجاح کذاب با اقرار رسالت ختمی مآب
توام اول شرط مصاحبت رسول مختار تبری و مجانبت از اغیار و الذین معه
اشداء علی الکفار و رحمت بی نهایت بر روان پاک خاتم پیغمبران و [illegible]

۶

بسم الله الرحمن الرحیم

سمواتیان از هجوم عساکر شیاطین و پاک کننده اطراف حرم و خانه محترم از لوث صنم
و بر آل اطهار انجاب خصوصا ناموس دهر و امام عصر خورشید عالم افروز و سبب
گردش شب و روز [illegible] آتش سوزان جبار بر منافقین و کفار و تیغ بران و پیکان
نارک شمار رفتن اهل عذاب در دار البوار و مخلد شدن در [illegible] القرار و بعد
چنین گوید بنده [illegible]
فی البراءة من اعداء الدین [illegible]
خدا و اتباع لات و عزی در صباح و مساء و مشغول شدن از جهت سب قوم عاد
از ملحدین و بیجان قره [illegible] از منافقین شده کرشدم که در ایام مبارکه اول
ربیع الاول و عید کبیر جناب امیر و حضرت زهرای منیر علیهم السلام مجالس شیعیان خالص
دوستان در جمیع بلدان بر حسب [illegible] طبقات سرور و زینت و بذکر نظم و نثر و مزاح
و لهو و لعب مناسب هر طایفه مشغول جز انجمن علمای اعلام و فضلای کرام که صرف
وامانش از زینت این گوهر والای خالی و سقف و جدرانش از زیور این نقش و نگار چون
خانه [illegible] لهذا با نهایت اشتیاق بفکر ساختن این رواق و جمع آوری این اوراق
افتادم و از نظم و نثر عربی و فارسی که شایسته آن محضر نزهت بالبعض از اخبار

بسم الله الرحمن الرحیم

مناسب با ابواب و فصول مرغوش کشکول درج نمودم بامید شفاعت صدیقه کبری علیها
تختم کاشتم و نام این رساله را شاخه طوبی گذاشتم و حال شروع میکنم در مقصود
با عانت خداوند ودود روایت کرده عالم جلیل شیخ یوسف بحرانی رحمه الله …
از محمد بن سایب کلبی و ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی در کتاب مثالب در معرفت صحابه و کتاب
التنقیح در نسب صریح و انها روایت کرده اند از عبد الله بن سبا که گفت نکاح شبهه از
اقسام نکاح حلال است و متولد از شبهه در زنا نجیب تر است از … و فرزندش گاه
اتفاق می افتد در بعضی نسبها از کسانی که مناسب حال و سزاوار ایشان … است از
در مناکحه نسبت بعضی در غریب فخر میکردند اگرچه … ایشان این قسم نسبت در
خود شان با در چهارپایان ایشان شاعری در تعریف شتر خود گفته …
… وعمها خالها وقود اسمعیل بعد از آن گفته نفیل که از اهل حبشه بوده بنده کلب بن
لوی بن غالب قریشی بود بعد از مردن کلب عبد المطلب او را متصرف شد و صهاک
کنیزی بود که از حبشه برای عبد المطلب فرستاده بودند و نفیل را بچرانیدن شتران و صهاک را
بچرانیدن گوسفندان روانه صحرا میفرستاد و در چراگاه میان ایشان تفرقه می انداخت روزی
اتفاق افتاد که این دو در چراگاهی جمع شدند نفیل عاشق صهاک شد و عبد المطلب …
پوستی بر پای صهاک کرده بود و بر آن قفلی زده بود و کلید آن را با خود نگاه میداشت چون

بسم الله الرحمن الرحیم

نفیل اظهار میل و خواهش جماع کرد صهاک گفت راه این کار مسدود است این لباس
پوست که پوشیده ام و این قفل که بر آن زده است نفیل گفت بجهت آن حیله کنم پس
قدری روغن گوسفند گرفت و آن پوست و اطراف آن را نرم کرد و از پایش کشید که
تا زانو رسید پس با او جماع کرد و خطاب حمل برداشت چون زائید از ترس …
عبد المطلب او را در مزبله انداخت و زنی یهودیه نام او … او را برداشت و تربیت
کرد چون بزرگ شد شغل هیزم کشی پیش گرفت از این جهت او را حطاب با حاء
بی نقطه میگفتند و در زبانها غلط خطاب شد و صهاک گاه گاه در پنهان او را سرکشی
میکرد روزی دید نزد او کج شده بود کفل او نمایان شد خطاب برخواست و ندانست که
او کیست و با او جماع کرد و حامله شد حنتمه او را نیز بعد از زائیدن در مزبله انداخت
و او را هشام بن مغیرة بن ولید برداشت و تربیت کرد و از این جهت در نسب او
نسبت میدهند و چون بزرگ شد خطاب در خانه هشام تردد میکرد و حنتمه …
در نظرش مرغوب افتاد خواستگار شد هشام حنتمه را با او تزویج کرد و … و عمر متولد
شد پس خطاب والد عمر است بجهت آنکه از نطفه او حنتمه … و زائیده و جد او است بجهت
آنکه از زنای او با صهاک حنتمه متولد شد و چون حنتمه و خطاب از یک مادر …

خطاب خال اوست وجد مادری وپدر وحنتمه مادر اوست که او را زائید وخواهر او چونکه
عمرو حنتمه از یک پدرند وعمه او نیز زیرا که حنتمه وخطاب از یک مادرند که صهاک باشد
این است ملخص کلام کلبی وابو مخنف را در این مقام کلام طویلیست که ذکر نشد
واز کتاب مثالب محمد بن سایب ابضا نقل شده که بعد از زنای نفیل با صهاک عبد العزی
ابن رباح نیز با وی مواقعه کرد وخطاب منتسب باین دو نفر است ابن حجاج
شاعر گوید که من جده خاله ووالده وامه اخته وعمته
اجدر ان یبغض الوصی وان ینکر یوم الغدیر بیعته
ودر روضة الاحباب مذکور است که عمر بغایت ضخیم ودراز بود بنحویکه چون راه
میرفت گمان میکردند که سواره است واعسر بود یعنی کارها را با دست چپ
میکرد وابن اثیر جزری در نهایه ذکر کرده در اوصاف که بود ادلم واجوف
جلیدا وابرج واصلع لخفاف ادلم یعنی سیاه دراز اجوف الجلید
یعنی جوف چشم او جلیده که مردمک چشم است بزرگ بود ابرج آنکه سیاهی
تمام حدقه چشم را فرو گیرد اصلع یعنی در وسط سر موی نداشت ودر
قاموس گفته که عمر امدح بود یعنی میان دو قدمش دور بود ومیان پاشنه ها نزدیک

۸ وکسی اگر تامل کند در این شمائل صورت قبیحی بنظر خواهد آمد وابن ابی الحدید ذکر کرده
که عمر شتر ولید را میچرانید وبار او را بدوش میکشید ومتاع او را حفظ میکرد در سن
هیجده سالگی وعمرو بن العاص گفت که خطاب هیزم بدوش میکشید وعمر بر سر
بجهة تحصیل قوت والغفار در نهایه گفته که عمر در جاهلیت مبرطش بود یعنی سعی
میان بایع ومشتری وازابن عبد ربه در کتاب عقد نقل شده که گفت عمرو بن العاص
خدا قبیح کند زمانیرا که عمرو بن العاص کار از برای عمر بن الخطاب میکرد والله من
میشناختم خطابرا که بسته هیزم حمل میکرد وبر سر پسرش نیز همانقدر بود ربا علی غرا
زنت صهاک بکل علج مع علمها بان ذا حرام فلا تلمها ولم بنیها
بزعم ان ابنها امام وسید بزرگوار علی بن رضی الدین ابی القاسم علی بن طاوس
رحمة الله علیهما در کتاب زوائد الفوائد روایت کرده از محمد بن ابی العلاء همدانی ویحیی بن
محمد بن جریج بغدادی که روزی منازعه کردیم در باب قتل عمر بن الخطاب رفتیم در شهر قم
نزد احمد بن اسحق قمی که از خواص حضرت امام علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام بود در خدمت
حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز رسیده بود وچون در را کوبیدیم دختر عراقیه بیرون آمد
احوال احمد را از او پرسیدیم گفت امروز مشغول اعمال عید است وامروز نهم ماه ربیع

[illegible] گفتیم سبحان الله عقیده‌ای [illegible] چهار [illegible] عقیده [illegible] صحیح [illegible]
جمعه [illegible] گفت که محمد بن اسحق [illegible] روایت [illegible] که [illegible]
و بهترین عقیده‌ها است نزد ما [illegible] شیعیان [illegible]
نزد [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] گفتیم [illegible] است که [illegible] گفت
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت روزی [illegible] و حسین [illegible]
رفتیم [illegible]
حضرت [illegible] حضرت محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله [illegible] که با [illegible]

[illegible]

۶

و [illegible] حضرت [illegible] و حسین [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمن خود [illegible] دعای [illegible]
که [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] فسلسبو تهم عافیتهم [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نسبت ... دو دختر ... خود ... کردند پس دختر ... [illegible]
[illegible] ... گفت ... [illegible]
[illegible] ... حضرت فرمود ... [illegible]
[illegible]
لیکن ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... قیامت ... [illegible]

کند

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ... دشمنان دین ... [illegible]
بسوی ... [illegible]
[illegible] ... محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... محمد ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] بودم در [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] روشن کرد [illegible]
[illegible] حضرت
فرمود [illegible] که مومنان [illegible] منافق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مومنان [illegible]
[illegible]
وفای عهد است [illegible]
شکسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منافق [illegible] وقت [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ست کمام [illegible] بدوان [illegible] [illegible]
[illegible] سنده دی [illegible] ست [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] کام [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] مظاهره [illegible]
[illegible] تجمل [illegible] خطاهات [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] پاک [illegible]
[illegible]
عبادت [illegible] موعظه [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲

[illegible] روزی [illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible]

الحمد لله [illegible] محمد [illegible]
[illegible] بلحاید [illegible]
[illegible] سفینة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
والله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فی شرح حدیث [illegible] فیه [illegible] ولت [illegible] وصاحب [illegible]
فی ولی [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١٦

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشارالیه در بغداد فرمودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمودای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

١٦

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰

[illegible] (line begins «گفتم … سلیم بن قیس …») [illegible]

[illegible] (line begins «شبیل … معاذ … محمد بن ابی بکر …») [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (line begins «… سلیم بن قیس … حضرت امیر المؤمنین …») [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دیده پس ملاقات کرد محمد بن بابکر و گفتم باد حضرت در وقت مردن چه خبر بود
برادر مسلمان گفت عمر گفت گفتم شنیدم از وی چه تو شنیدی گفت قدری شب
پس گریه کرد و گفت میان میگوید تمام که من شنیدم و شنیدم گفتم نه چه شنیدم
گفت ذکر پس جز شد گفت که خلیفه رسول خدا جز ذکر سلام نمی‌کنند پس گفت
رسول خدا نیست بشارت میدهم آتش و باشد است که خلیفه بستم برد
و حضرت پیغمبر ما وفا کردی با وی و پشت کردی بر وی بعد از رفتن
اسامه بن عمر چون شنید بیرون رفت و میگفت میان میگوید گفت
کجا بردی گفت چگونه میان میگویی و هست تو رفیق غار گفت بار تو گفتم
رسول خدا گفت من در غار دیدم کشتی جعفر و می بینم که در دریا سیر میکنند پس گفتم
پس بر روی من دست نهاد پس ... و دست حرکت نمود در
سر من دری من بود بر این قرار گرفت که ... پس عمر گفت
میگوید مرده میشود ... شماتت نکنند پس ... بر درم
بیرون رفتند ... پس گفتا چه ... شنیدم چون
شنیدم گفتم ... گفت میگویم ...
دعای من توام چون دیگر ... کردم میان میگویم کند ... گفت تا بدی
آتش ... گفت بلی باد

بگو

بسم الله الرحمن الرحیم

بگو ز جانب ... که بر روی و ... میگوید گفت
میان میگویم ... که پسرم ... کرد ... بعد ...
پس ... بود ... خود ... و متصل ذکر ... میکرد
تا چشمهای ... پس عمر ... و گفت ... تو چیزی گفت پس ... خود
پس عمر گفت ... خلیفه رسول خدا ... که میان ... و گفتا
... وقت مردن ... پس عمر گفت مبادا ...
چیزی ... شنیدم ... پس علی بن ابی طالب ... شماتت بکنند
... انجب من صاحب احمد ...

تا خبر ذی فضل ... ذی جهل	و صحاب موسی فی زمان حیوته
رضوا ... باری الخلق بالجعل	و من کشف الرحمن عن ... العمی
... کالبعر ...	وانه فی علم ...
...	ومن ... ذلک و ...
کالعام ... و ...	...

... بود ... شنیدم از ... صاحب
... گردید ... پس ... رفت و
... و صاحب ... نام ...

اصحاب بهم نوحا ونوح بهم نجی   وبهم موسی واعقب سالم
فقد کذب الواشون فیما تخرصوا   وحاشا علی ان یعتریه ظلام ...
... این یوسف از ملوک ... کتیبه ... مکتوبی نوشته ...
از علم مولد بوبکر و بر در خود عثمان کرد که ملک و در غضب کرده چون پدرش ...
یوسف بن نجم ... بیعت کرده بود و ... و بیعت گرفت ... و در ...
بوبکر و پسرش عثمان پس از مردن ... با عموش بوبکر ... کرده بود و ...
کرده بود و در این ابیات حال خود درج کرده   مولای ان ابابکر و صاحبه عثمان ... قد غصبا
بالسیف حق علی   وهو الذی کان قد رباه ... فیهما فاستقام الامر حتی ولی
خالفاه وحلا عقده بیعته   والامر بینهما والنص فیه جلی   فانظر الی حظ هذا الاسم کیف
لقی   من الاوحد ... فی ... نامه در جواب نوشت   و فی کتب ... بن یوسف
حقا بالصدق یخبرنا ... غصبوا ... حقه ... بعد ...
بشر ... فاصبر فان غدا ... حسابهم فابشر ... لا امام ...
... لو ... قبلی ... خان قد ... کاتب ... شرع
والتوحید فی جانب   وحب آل البیت فی جانب ...
... کذبت فی دعواک یا ... فتعنه ... کذب
بل حسب ... فی جانب ، و ... فی جانب ... بحبت ...
دون الاله الواحد ... والشرع والتوحید فی ... من ...

...

فد ... ومع ... علی ... بن وهب   محققا ...
... غیب ... اللبیب ...
... فی ... ان ... و ... بی ...
اکرم من ... وکم توحید ... عن طریق ...
وانتم ... لقد ... العیب من الکاتب . بانما انکت هاجری
من کان ... وکم ... بن ... تحبر ... بن وهب
... عن طریق ... صح ... ر ... جعفر ...
... حسن ... علی ... دیگر ...
اس ... و ... و ... دی ...
و ... پس ... کردم ... شد ... باشم کسی ...
... پس سمت ... پس گفت ...
جد ... جعفر ... حضرت ... جرات بود و چون ...
... در دست مبارک حضرت ... پس دو ... در یکسمت ...
... در سمت دیگر ... گفت ... دیدم ... کرده بود دیدم
حضرت ... بر یک ... در یکطرف ... و در یکطرف ...
... وقت ... خود ... در ... هم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مگر [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

شیخ [illegible] که فرمود [illegible] که در [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ای شیخ [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

پس فرمود [illegible] شفقت [illegible]

که [illegible] پس فرمود [illegible]

در [illegible] پس فرمود [illegible]

[illegible] که سکینه [illegible]

[illegible] موضع [illegible] دست [illegible] فضل [illegible]

[illegible] کردن [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ذکر کردن [illegible]

که [illegible] فضل [illegible]

پس [illegible] وصف کرد [illegible]

[illegible] جمع [illegible] چنانچه [illegible] جمع میکرد

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] جمع کردن [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11

[illegible]

در [illegible] بعضی از ثقات نقل کرده‌اند که [illegible] یهودی داشت [illegible]
پس [illegible] سفر [illegible] یهودی [illegible] پس [illegible] یهودی گفت [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] دیگر [illegible] گفت [illegible]
و صد [illegible] گرفت [illegible]
با یهودی [illegible] برگشت [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت [illegible]
[illegible] پس [illegible]
پس [illegible] گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible] پس یهودی گفت [illegible]
[illegible]

یهودی [illegible] گفت [illegible] پس [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] گرفت [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
و گفت [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در زمان [illegible]

[illegible] برگردم [illegible]

نام عمر مظهر ظلم و عتاب [illegible] و هو کلب کذاب قال [illegible]

الباب اللهم العن عمر بن الخطاب [illegible] عایشه [illegible]

گفت [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قسم بخدا اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بانی ما ... [illegible]

[illegible]

... نقل کرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بچه و سیل گفت داخل [illegible] از ایام ماه رمضان پس گفت [illegible] که [illegible]

[illegible] مادر [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible] در ماه

رمضان [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible] الآن

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] [illegible] گفت [illegible] چه [illegible]

[illegible] در [illegible] دیگر [illegible] [illegible] کرده [illegible] که [illegible]

[illegible] معویه [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرد گفت چه گفت عمر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گفت [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] در

[illegible] [illegible] [illegible] ابو بکر و عمر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گفت [illegible] کرده ابو بکر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ابو بکر [illegible] [illegible] گفت

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] عمر بن خطاب [illegible] [illegible] [illegible] ابو بکر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نقل کرده

و در حاشیه [illegible] گفت [illegible] در زمان جاهلیه [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
و در این اشاره است [illegible] در جمیع [illegible]
شیخ [illegible] صاحب تفسیر [illegible] کتابی تصنیف کرده [illegible]
در جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] شب جمعه [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی [illegible]
تاریخ: ۱۳۵۲ ه.ش

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

معدن هر گوهر [illegible] — بحر [illegible] شده

ارفشاد [illegible] — [illegible]

[illegible] — سخن [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فکر باطل رفتن از خواطر درازی امل | [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت خود چهره چون [illegible] — که در [illegible] شده
آفرینش را و [illegible] جان و دل — [illegible] شده
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] بالنعیم — [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
آیه واللیل [illegible] — [illegible] شده
تاج بر فرقش ز قرآن [illegible] — [illegible] شده
گاه [illegible] الناس [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
ان قرآن [illegible] — [illegible] شده
[illegible] — [illegible]
ان [illegible] — [illegible] شده
ان [illegible] — [illegible] شده

[illegible] — لم یمت [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
[illegible] — در [illegible] چون گل [illegible] شده
[illegible] — [illegible] حق [illegible] شده
[illegible] — چون [illegible] شده
[illegible] — ان [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
[illegible] — چونکه لا یؤمن [illegible] شده
که [illegible] فرصه [illegible] — در ملاقات الذین آمن آشنا شده
[illegible] — با همه [illegible] شده
[illegible] — لا نقیم [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
او هست [illegible] — او هست [illegible] شده
او هست [illegible] — [illegible] شده
[illegible] — این [illegible] شده
[illegible] — [illegible] شده
[illegible] — روی [illegible] شده

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] / خانه [illegible] که کاه [illegible] شده

[illegible]

بود چون موی دماغ [illegible] / [illegible]

[illegible]

نقش گیر [illegible] / [illegible]

[illegible]

یک [illegible] / کافتاب [illegible]

[illegible] / روی [illegible]

[illegible] / گرد قربان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

کاست [illegible] / در عوض [illegible]

[illegible] / چون [illegible]

[illegible] / کفت [illegible]

[illegible] / [illegible] شده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	ازچه در قرآن ز لعن حق چنین [illegible]
[illegible]	لاعن موذی حق البته ماجور شد

دفع طعن اصحاب [illegible] | روز روشن [illegible]

[illegible]

این گروه از جمله [illegible]

[illegible]

[illegible] کاین از [illegible]

[illegible] شیعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حقیقه ... [illegible]

[illegible] مجنون [illegible]

کشت عشق [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

شیخ [illegible] شب [illegible] | [illegible] عشق شده
از کف [illegible] | [illegible]
از پس [illegible] | [illegible] باقی چونکه [illegible] باشد
شیخ چون [illegible] | [illegible]
آن [illegible] مسجد [illegible] شد | [illegible]
با [illegible] | [illegible] دعا [illegible]
با [illegible] | با [illegible] مشغول [illegible]
آواز هر سو بگوش [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
دف [illegible] دیگری | عاشق [illegible] وقت [illegible] شده
[illegible] | [illegible]
کف [illegible] | لیک در دامان [illegible]
شیخ [illegible] وحدت [illegible] | [illegible]
[illegible] گفته شیخ [illegible] اتصال | [illegible]
[illegible] | آتش [illegible]
[illegible] | [illegible] سنگ [illegible] شده

شخصی بود ... قصیده خوانی بود ... [illegible]

... در میان مجلس ... در خصوص قصیده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

49

در مجلس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شعوبهم [illegible] بحبح وبركاتهم [illegible] ودرهم [illegible]
لابرا [illegible] لباس [illegible] كاس [illegible] بعباس
بين [illegible] معاني [illegible] كان [illegible]
اشقيا كم [illegible] سبيل للهدى [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
خوف [illegible] [illegible] ليس [illegible] [illegible]
يا خليلي [illegible] حسب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] لقوم قال [illegible]
اذ [illegible] [illegible] [illegible]
يوم [illegible] [illegible]
[illegible] من [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
حيث [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وصلت [illegible] كل طريق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] في [illegible]
[illegible] للهدى [illegible] [illegible] [illegible]
ان [illegible] [illegible] [illegible]
سابق في [illegible] [illegible] [illegible]
كيف لم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
كيف لم تقبل الشهادة من [illegible]
[illegible] [illegible] حيث [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] في [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

كيف لم تأمن [illegible] وهو في كل ذمة [illegible]

ابن [illegible] لم يزل [illegible] برداً [illegible] لم يعرف رشده فلو [illegible] رشده [illegible]

[illegible] كان رشده [illegible]

ضل [illegible] تغافل عن [illegible] وتغافل ان يكن ذلك [illegible] تساهل

[illegible] بعد [illegible] ثم [illegible] سفهها

رغبوا في الضلال [illegible] رغبا [illegible] كالسوام في [illegible] ثم باعوا [illegible]

زعموا [illegible] ترك [illegible]

هذا [illegible] للارض كون [illegible] على [illegible] ومتى [illegible] الوحي [illegible]

كيف [illegible] ترجع الشمس في [illegible]

واري [illegible] في [illegible] ترمي [illegible]

واري [illegible] فاذ [illegible] قضاها

باخوا [illegible] وسموا [illegible] عليهم [illegible] فيكم [illegible]

قد علمتم ان النبي [illegible] من [illegible]

ام فقدتم [illegible] ام [illegible] لم يوذي ام [illegible] بالنجدي

وجهلتم [illegible] الصوت [illegible]

ام علي [illegible] ام بي [illegible] وصلة [illegible] ومن [illegible] يستقل

[illegible] قرب [illegible] من [illegible]

[illegible] دعج [illegible] [illegible] بين [illegible]

[illegible] قد [illegible] [illegible] من [illegible]

[illegible] وهي [illegible] ورث [illegible]

[illegible] فلما [illegible]

[illegible] فرق [illegible] قد [illegible] في [illegible]

[illegible] فقتلا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قد [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] سكينة [illegible] قد [illegible]

[illegible] فكيف [illegible] يوم [illegible] سكينة [illegible]

[illegible] لله [illegible] [illegible] شمر [illegible]

ان [illegible] [illegible]

[illegible] لله [illegible] في كتاب [illegible]

[illegible] في كتاب [illegible]

فلم [illegible] [illegible] [illegible]

وكذ في برء قوم حيث جيت بذكر ونبوها
سل عوت لشرك بني م بحبها ... قد نبت رجس ... والبه جلبها كان منها
ثم سلها من بعد ... صاحب خذ بن شكرتها ...
... في ... من كفور برد ... ناصر في ...
اين ... في قريش ... سمع الهدى ويرها
كم ... من اخذ الجيش نقصت فيه ... ذردت ... حيش
فاستدرت به ... قريش حيث درت ... بعد ه
ذ ... اي اورع محبوه ... رعبه ملاه ... بالوبال عن مكسوه
ودرت ... سوه ... ه
ودرت حبته بها ... ودرت ... موت ... ودرت ...
درت ... عز منه ... على ... ف ى
يتبع الكرم ... ثم يردف ... رد ... ي ... ت
مذكف اروى قوم ... عنه ... ها
قد حاقت به ... وحملها ... ودرت ... منه ... ت
طرت ... قدرة ... نفاق
ورسنه ناظر ... بل ... اسمها ... ودرت ان ... يخفيها
... فلك ... على ... ها
بابي من ... وحبا ... بابي من ... ي ... عانا

بابي من غدا فؤادي ... اخيه حتى اتم اداها
شاد ... الهدى ... ودعا ... على ... بعز المعالي
بابي من حمى بنفس العوى ... وعصى ... حماها
ملك ... يد ... ومو ... يجري ... اخر ... كل ...
رتبه ... بها ... حبر ... ز ... كيف ... ه
هو ... مثل ... بان ... ظلمات ... فضل قوم ... مضا
صح ... في ... كيف ... عباه
ودع ... بين ... برى ... حرى ... ومن ... عبد
لى ... ودرك ... مسمع ... بها
فهم ... في ... بها ... وجبن
ام ... خرجت ... هيهات ... شقها
فتلك ... وتلك ... تروا ... كانها ... دق
اترها من ... ام ... كانت ... ه
من ... ان ... قد كان كل ...
... وحديث ... ها
افهمن ... بنشر ... ام ... ام صرت ...

الى كرومة دو هد نت ودقت بها اسمها
بما تمت بهيئة في ذمام الإسلام وعيالها سمعت مشرب ذرعها
امزيد في محاملة حق فرددت بها من جهدها
ام جد سؤال الجلود ام عسر بركوع والسجود ام رثى لذمام وعهود
ام لذكر آثاف ام العهود في ذمام الإسلام قدرها
بعثت له دين فلتفتوه مقعد في أهل بها قد نهب فهاد غوث الحق نذره
بكونه كرمهم ستراتب فاتى فرس فرسانها
لنصر في حصر حاصرتم فيه وصرت به سمح مطفر بالجيد بجر بجي
كيف لم يجود وهو يجي ويد لنيث جمة جرحها
كم رام بهدى بحرب وسنه من جهاد بسيف فيه وسهم فل عزوم لحرمت بعد علم
ما نكن فيها شجاعة قوم فلماذا في الدين ما بذلاها
ابها وجها ذي سعير ام بها ذرة مشرى جزئير ست درى وبنى تحبير
دعواها لمنكر ونكير ام رجال دو ملك ذخرها
كم عقود للمصطفى العهد ملا وبنا من امه ابنه فرخ بهدى لدى عمر صر
لم يحببا لذا آخر حمدية لدموع من كان من عقدها
كم على ناس موتا تموتها في سوره عليهم من حل فذره تموتها
ثم

غلات احمد سبيله وادامات احمد ولاها
فذره مع خطابه حمد فاسمدله قادر كان قصد اذ دعى لمصطفى ذو نسجه
فجاها بسرعته بارشيد كلمات الإسلام ذو سمعاها
صدر فاد وقد عنه شغف به وكم شبعته وبه دواهد هاوعته
نكتابعة الذى بايعته من ملوك سبع تادى عيدها
لا تزال ذو سود فى تنوشن منه وانه زبون فى تحديش ومو عنهما يا رب فى تغبيش
ابو مختفى بعل جويش حيث عص نجمة كان نباها
فاسئل عوم والنجم مقبل عن شيق وعوا عنه مهيل اسوة مشتاق ذو مقيل
ام موفقات لمبيع فنون منهو ذي ابناها
ذات حتى بها لعوبة تجرى ونشقه بها نسقه ونزرى وبها نفس عطونه تعرى
فيه فراق ملك سوف يجزى من نعمائك شر جزاها
وسوء ربي للهدى ام بعد ودع حق مبتعه وفرع عن جهه والجى بن دعه
موحوى فيه بنه ثم ترعه من سماع بجود دمع بساها
كم بر جيس حبيبه قد حبس فهوى وهوى بتحريس ومكم من نجار قوم تدنس
بودعت عود تمو عسكر ما تقى ركوب خطاها
سجت لى عصر والتى أما حبت بأخت بحمر فى مدين ربى ومنت تلحد سمت [illegible]
[illegible]

فالحت كلا عواب نجا ... فاستنت به على حوبها

جهدت في فقد خيروحق ... وتخلفت من رشد وحق ... في غوات حضت حينت عوى

بانتري في حياة النبي ... جاز في مشرعه فتانيناها

اتراها درت بما فيه جنت ... وبذي حصر ما الاثم باتت ... فاستوها ذبا عوته فاشت

اي قوم مؤمنين سادات ... جنبها فرقوه سوها

فرقتهم بالعراق كل دار ... جمعتهم للعلى بعد رشاد ... جعلت شمر جمعهم بدد

شتتهم في كل شعب وواد ... جبس وعتت على بذها

وبذاك جني دري وعلم ... وبه عن كتاب الله علم ... فذي مع حصرها كتاب العلم

ليست ترى بنج ام ام ... عذرت رحمن عنه نهاها

صاحب الهدى وما في عيث ... فن ما خصته بالحنث ... وحبيب من حبر خبيث

خففت رعين مذ حيث ... ومن مذكرته ثناها

نمت هنه وحرب ردا ... من كنس في خبز حب ثوب ... ماتنيه مدهرمالس بو

دكرتنا غطه روح سوى ... اذ تعنت بعد فقده مساعيها

عاجلت نكبا بدى اجلته ... منه باوى ذا فاجته ... وبه ذاك خامت ما عنه

فدعت بوشق كافاتنه ... من حيث حمر وعد صبرها

فاعتدت بعد حمل متعقة ... وبغير ان وثان من ثنا ... واستدت عنه مؤته

56

واستمرت تحرر به بهو ... الذي عن اباها الهها

ان عن ابنوات في كل يوم ... لصدوه وجوبه وكصوم ... عام فكري في مقتداه اي عوم

رنظمي با سعد في سمت قوم ... ما ذقت حتى عهد اذ دفاها

ته اعني في تكرمنتي ... بعد عهدوي حق منى ... وعن لرشد اي ناتي

اوما قال عنرنا ابن منتي ... حظوظي في ودها ووداها

هدموا ذ حصوه مرشد بيتا ... ثم قاموا بيتني والغي بيتا ... ومتوا في عناد طه كيتا

نازعوه حيا وخانوه ميتا ... باسلاك احقوه ما شقاها

قدروا ما الالته في كل محفل ... ورماها بعينه كل مهوس ... ومن سار يوسنا الى نضرها

امته ام قوم مر سفيرته ... ضست وصل من يهواها

هم غوات كلاهم تفاوت ... اخطاع على بحث وتفاوت ... اثرها بذنهاية دوت

كيف نصت حد نز رواوت ... حق مادى محمد اعدها

فن رجى تحيرمن بدي شر عنات ... اهل الدين من ببعياني ... ربت التقسيم سقاباني

نعت حتى به الجان تنافي ... كل خير وخير نعمن رعاها

كم حن بيت قدنا تبرع ... كل عندي غضبانا اتجي ... قل من جرى لحديث دسـ

احدثت غابا لكرمه رجس ... وللمصطفى بيد عناها

بسم الله الرحمن الرحيم

ذو صدع في فيصل ومن يبغي بغير ملي ومن صحة لعمر حيل
بيته حين قاس لويشا وبيت فيه بعد فيشد

كم رد الهدى فساد بسير لهوه واختار خيبة بعيرا دلوخير وسنا سمير
لكن بحسام بدعة بصير اي عاين زان غيب عشه

بيس ادن بمرد دن عبر بادلفس فيه جلي كنز فضل من كل عيني
اي وحش كاسد مورد علي ما قضا افني ور فتاه

كل غمة عجبي املاه بنيه غير مذنب علم حوبته مذ فاتت شمس طلعه
قد صحت عظا هو منه حكمة سا اسعد فضاه

هو عمد بيني ور فعل فاخر مصدر عنوب جبال فلك شرق سير عقل
تعلي به سير فضل كاندر ري سبته ذمه

~~في تين حيدة ذمته~~ ان اين بغا على رصد

في ان بعدي فد قسوه ومنهم شيخ نحف قدموه فرحو نحو مذي حيره
لم يد قو بعدي وجلو فرو مبني فيه دوده ٧
يا جو كل ذي ضرر صعبه وتخلوا ف ارشاد لبته اشقيا ده بما مثل ابيه
نقصو حمد حمد في بنيه ودو فو سنور شيوه
سرهم عطف بنوته مبيح اذ نته مرابهامنه ترجو فاني برحبس ذره نعم
وان اعرده ني بيب بجو غير مستعصيه كبر ده
ارسل سه سيد الرسايل بالهدى وسبحان جيبه جاهر وعه كل شتى بعث
ثم بره في بنوه جاهدا عبر عهد ورد في قرده
ثم ترب جيد احمد لعمر عيري نجوم من فلك برحبس تزي ودين غنم بها اتخذ في ذر
لست ذر وعشه بي حسره عامه نجوم بعيده وباعه
مذ ضيعت عنه جده في حينهم مير حره عنه الغيم جرعتها من سماء سام ديم
لوم حانت الى عدى ونيم ومن وصده عار لكا
قد غاضو سيد من صنو حين صنو فنام عهد ضو وكم ثبت معهن شكوا
قد عت ونك ور به نجوا وازدهى بنزرمن شكواها
حاججتهم بسنة وكتاب فجنها بحجة دعوت حين حانت وقيها باشهاب
ما لا تجتمع ذرهه

ورق ولعزم طايبانه امن ودعو ولو تبدد تجبر ومن ولد ابي ورقت حامده فيها العز في حاجده وما لعقده ذو ماه وبعد بح علا ذره

تعقد قوم في زحماب   فكت بعطفي به وحكاها

ثم عادت بخبثه وعادت   كلمات ها [illegible] عادت   وبكت [illegible] بحزن وعادت

فاقامت به قلوب [illegible]   ان نزده [illegible] من حوزها

وغضب [illegible] حسبنا   وسى [illegible] بينا   [illegible] دامنا

ايها [illegible]   [illegible] روضة [illegible] جنه ها

حسادين [illegible]   [illegible] يوم [illegible] دخر   [illegible] ستبيد فهر

[illegible]   [illegible] وجودها [illegible]

ربنا [illegible] الكمل [illegible]   ولنا [illegible] حنا   [illegible] برى [illegible] ما

[illegible] وعف رضانا   [illegible] ولسنا [illegible] ها

من [illegible] فلعى [illegible]   [illegible] حاد [illegible]   وبا [illegible] دجر [illegible]

وبا [illegible] تي [illegible]   حت [illegible] من [illegible]

فحما [illegible] كرم منزل   [illegible] هم [illegible]   فانمو [illegible] كم [illegible]

وحلو [illegible] عودين به   [illegible] سنو [illegible]

فان [illegible] ابصر   ولنا في النعيم [illegible]   [illegible] في جنة [illegible]

وما من [illegible] حبيب [illegible]   [illegible] منه هدها

ان [illegible] بينا [illegible]   وحبابا [illegible] ددن   [illegible] باقدوني

٥٨

[illegible] جنات [illegible] منه   [illegible] هدها

ورضانا الجنات [illegible]   [illegible]   فاحمو حسبنا [illegible]

[illegible] زوودها   [illegible] عبير [illegible]

خلقت [illegible] دانا   [illegible] خان [illegible]   نجنان [illegible]

[illegible] يجيم [illegible]   حسبه يوم حشر هم [illegible]

ليت [illegible]   [illegible]   [illegible] كان [illegible]

ايها [illegible]   من [illegible] بوها [illegible] ها

[illegible] ذكر   [illegible] دكو   [illegible] بسر

[illegible]   [illegible] في قرباها

[illegible] تحقيق   [illegible] يقوم [illegible]   [illegible] عقيق

كيف [illegible]   [illegible] منه قرها

[illegible] سور [illegible]   [illegible] ابوها   [illegible] فرود

منه [illegible] نزدها   [illegible] فوها

[illegible] اولى   [illegible] فصل [illegible]   [illegible] دعيته [illegible]

كيف [illegible] بنا   [illegible] دونا [illegible]

يا [illegible] عجبي [illegible] عيا   [illegible] عجبي [illegible] داء   ان [illegible] برى [illegible]

هل زانا السبق ابتداء واستحق تيم الهدى فخرها

وبي كم احدثت صروف رزايا وكم اهتز شدتها [illegible] شدة رزايا

من زمن ضلال في برية عبدتم كل نصب خدها

بها بقوم من ذمام بريء بني وضح [illegible] على عاد حق [illegible]

نصفوني [illegible] [illegible] منصفين [illegible]

فاعبدوا [illegible] بي تحكم ودوا باخوتي منكم فصدوا من [illegible]

فانظروا في عواقب بغيكم ست عشاث ارجاء من جرحها

كم سكبتم خطا جرودا وصحم من نفاق شقوق ورجز [illegible] سود

فانكم فد غيرتم حقوق او حب [illegible] كتب [illegible]

وعنيا عنا بكم كم غاث ولحد [illegible] باب وشبه عاشت [illegible]

وحدوا [illegible] اتخذوا [illegible] حد [illegible]

اعلم [illegible] مدطرد [illegible] كم [illegible] ودكم [illegible] ذوو ذودا

فرسبتم من [illegible] كان من [illegible]

ورميتم ما [illegible] وعدتم في [illegible] كل [illegible] وعززتم [illegible] رشاد [illegible]

وسبيلا من [illegible] عز [illegible] على [illegible]

فرحبتم عليكم [illegible] سقف [illegible] وانهدت دنيا وتمتم [illegible]

فارضيتم من عيد [illegible] واستخفت من [illegible]

اواخشيتم [illegible] لا اخشيتم صوب تمام [illegible] اوتكتم عن [illegible] بينا

وبيتم [illegible] وفيتم من [illegible]

انما بردة بني فخركم [illegible] من [illegible] ودوي [illegible]

هذه بردة بني [illegible] على كل من [illegible]

فرلقعة بالثواب [illegible] منها [illegible] وشقيتم منها بردة عار

فذو [illegible] مفروضة [illegible] غير محمودة [illegible]

[illegible] كل [illegible] فاذ [illegible]

و [illegible] فرحشوتم [illegible]

ان [illegible] او [illegible] اوسلكم عن [illegible]

[illegible] وعصروا [illegible] نوري على [illegible]

ان بعد [illegible] وحل عقود [illegible] هوى ونقض عهود ونجل [illegible] وجود

كم اناني [illegible] وجود [illegible] [illegible] شيعة [illegible]

كم ما [illegible] [illegible] [illegible] لميت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قولا ما ملكت عصمتي ... ومن اهوى غيري من ... كم علينا منه ...
وسنت المليح غادوهن ... ومقالبه عرشه ...

اين من شاد مجدهم كل شان ... فاعرض بجاه ... به فاه ... مسرى
سعد دعى ... وجوسود ... كبر بمحمد بن سعد ...
قل القوم سعت بجهد ... ونفت حق ... ابدا يا ... اصاف ... دما
كيف تنفي ... ذي سعت على ...
الا اى الامور يحمل قدرا ... بنت از كى ... فيحمل قدرا ام اى ... بطيم جهر
... تعرف ليل ... لعنة المصعق ويعز ...
اقصوا عينيه ... ذكان رعدا ... وفواد الهدى لها ذات ... اذ قصت ... ادرعق
نصت ... ناس ... وجدا ... في ... صه ... سراها
فاغتدى فيها ... بصيم بطعن ... واغتدى ... تحدث ... كاشرة
... ولى قدس جمد ... اها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قدس

٦٠

١ قد رشتها ... بحرف ... صفته ... حقف ... قصت ... بخف
ثم نمت ... كانف ... وسمت ... مدها
منه صل ذعوت ... امته ... انه في ... ما اسقاها
منه قامت ... ما ترى اين ... احياها
ادعيا قد ... لوبان في ... من ... وارد تهانى سعى ... سوم
كم ... صاعه ... عشها
حلف كف ... ولعف ... حتف
باء ... كف ... رذاذ من الردى كما
كم بها ... نعما ... دنى ... ان محمد ... معنا
من ذات ... حتى ... وكان ... نماها
هذيه ... لهدى ... ومحى من ... كل ... مجد عنقه
وكذا كل حكمة ... من ... فامتطاها
معا به ... الف ... وابادت ... حتف ... بعدى ... كف
ومتى ... محى موتى ... احياها
ساح ... لهدى ... فلمصاحه ...
... ودير ... حتاها
كم ... خوف ... فاعوم ... تعدل
وعرامى ... فاحتفاها

بسم الله الرحمن الرحیم

بحر فیض اغنی فقر رغبات　للوجود منه فی رشحات　ان یجد دی یده ایجی رفات
کم له من مواهب مزدلفات　هی کالشمس [illegible] ضیائها

روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله علیه
که فرمود دیدم [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته بیرون میرفت [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] آن حضرت بکجا میرود [illegible] بود [illegible] پس [illegible]
از شبها گفت عمر [illegible] بیرون میرود [illegible] کجا میرود [illegible]
[illegible] پس [illegible] برای آن حضرت [illegible] دروازه مدینه [illegible]
و عادت خود گذشت پس متابعت کرد [illegible] عمر [illegible] آن حضرت پای خود
در موضع میگذاشت عمر [illegible] خود [illegible] پس [illegible] رسید [illegible]
بزرگی [illegible] درخت [illegible] پس امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
جاری بود پس وضو گرفت [illegible] شد [illegible]
[illegible] پس حضرت چون از نماز فارغ [illegible]
[illegible] پس [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] در محل خود پس چون صبح شد [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] در [illegible]

[illegible] گفت [illegible] بر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پس [illegible] چگونه بوده است [illegible]
[illegible] عمر [illegible] علی ابن ابی طالب علیه السلام در هر شب [illegible] بیرون میرفت [illegible]
میرود پس چون [illegible] متابعت کردم [illegible] پس رسیدیم [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر [illegible] جمیع [illegible]
خود [illegible]
[illegible]
رسید پس [illegible] پس رسید امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] عمر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نماز فارغ شد [illegible] پس
متابعت کرد [illegible] رسیدند [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عمر [illegible] پس [illegible]
[illegible] عمر [illegible] پس [illegible] عمر گفت [illegible]

کار من چنین و چنان بود و حکایت کرد [illegible] پس فرمود [illegible]

[illegible] سؤال کرد مسائلی از این گفت

[illegible] باب الاعمال نقل فرموده که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible] دعوی [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمود [illegible] الحق [illegible] از کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثم كانت امور [illegible] [illegible]

[illegible] الاموی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لعنتهم وعليكم يا اهل بيت الضلالة وموضع الرذالة ومرجع الاباليس و
مهبط الوسوسة ومعدن الفتنة وخزان الجهالة ومصب النقمة
واصول الآثمة وقادة الامم الى اشد النقم واولياء الكفر نعم و
عناصر الفجور ودعائم الشرور وساسة اهل الفساد واركان الفساد
وابواب الكفر والعصيان وامناء الشيطان وسلالة المارد ين
وصفوة المنافقين وذرية الكفرة [illegible] ولعنة الله وركانة
السهام على ائمة العمى ومناهج الدجى واعلام الشقى وذوى
الشقوة والمكر وكهف اولاد الزنا ووديعة الاشقياء ومثل
للاذى [illegible] والفتنة [illegible] لاهل [illegible]
وغضبه وركانة السهام على الذين غصبوا معرفة الله
[illegible] وعطلوا معادن حكمة الله [illegible]
كتاب الله وهتكوا حرمة الله وظلموا عترة رسول الله
السهام على الدعاة الى النار والادلاء على سخط الجبار و
المستكبرين عن العبادة والناصبين في العداوة والمخلصين في الكفر
والزندقة والمنكرين للشريعة [illegible] الله عز و

ولعنه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٣

وهم مارقة لا يعلمون ولعنة الله وركانة السهام على الجهلة
الولاة والفسقة الجفاة والفجرة الطغاة والكفرة العتاة واهل الهزل
والملاهي واولي الامر النواهي [illegible] وفرعون
المردود وحرب ابليس وحزبه [illegible]
غيبه وظلمته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله
لنفسه وشهدت له ملائكته واولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم
واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده منتجبه ورسوله المرتضى ارسله
بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون واشهد
ان اوصياءه الائمة الراشدون المهديون المعصومون المقربون المتقون
الصادقون وانكم الضالون والمضلون الفاسقون المغضوبون [illegible]
[illegible] المكذبون للرحمن المطيعون للشيطان العاملون بارادته
الخاسرون [illegible]
[illegible]
وفي كرم [illegible]
[illegible] ابتلاكم بالزلزل والفتن [illegible]
[illegible]
[illegible] الذين اذهب الله عنهم الرجس [illegible]

تطهيرا وما عظمتم الله سبحانه ولا عظمتم جلاله ولا اكبرتم شأنه ولا
مجدتم كرمه ونسيتم ذكره ونقضتم عهده وادمنتم الخيانة في السر
والعلانية ودعوتم الى غير سبيله بالموعظة الحسنة وجزعتم على
ما اصابكم من البلية واسرعتم الى الشهوات وضيعتم الصلوة والزكوة
ومنعتم من خمس السادات ونهيتم عن المعروف وامرتم بالمنكر وبذلتم
انفسكم في ابطال الشرع الانور حتى اعلنتم دعوتكم وبينتم بدعكم وخطتم
لمعالم الانبياء وسننتم سنن الجاهلية وفارقتم التسليم والرضاء و
كرهتم القدر والقضاء وكذبتم من رسله من مضى وصرتم الى ما كنتم
عليه من الكفر السابق فالزيف اليكم ما سلف والاوزار لكم لا الحق ومعه
في ابنيتكم زاهق والباطل معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله ومحله
وميراث الشيطنة لديكم وفصل الخطاب عندكم وآيات عذابه لديكم
وعزائمه وبرهانه وحجته عندكم وعدوه ومستودعه منكم من والاكم فقد
عادى الله ومن عاداكم فقد والى الله ومن احبكم فقد ابغض الله ومن
ابغضكم فقد احب الله ومن خصكم بكم فقد عصم بالامان واخزى ومن اعتصم
عن العروة الوثقى انتم السبيل الا روع والطريق دعوج والهاتمون
للشهادة والمحرومون عن الشفاعة والرحمة موصوفة والمحرومون لا
المخزونة والحاشئون في الاثر محرمة المحروضة والخائنون ... برى و

اخزكم

القياس والتاركون للفرض لكم الاساس والتابعون للخناس
للوسواس الخناس والباب المبتلى به الناس من اتاكم فقد شقي
ومن لم ياتكم فقد نجى الى غير الله دعوتم وعليه دللتم وبه امنتم
وله سلمتم سعد والله من عاداكم وهلك من والاكم وفاز من
جحدكم وخاب من تمسك بكم وهدى من فارقكم وضل من اطاعكم
وسلم من كذبكم وخاب من لجأ اليكم من نزه عليكم فهو مومن في
اعلى درجات النعيم ومن صدقكم فهو كافر في سفل دركات الجحيم
اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى وجار لكم فيما بقي وان ارواحكم
وطينكم واحدة خبثت بعضها من بعض خلقكم الله من الظلمات
وجعلكم في ادنى الطبقات وجعل ما خصنا به من معاداتكم حبيبا
لخلقنا وطهارة لانفسنا وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا ووعدنا
الاقامة الدائمة في جنة عالية لا تسمع فيها لاغية فيها عين جارية
فيها سرر مرفوعة واكواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابي
مبثوثة وخلدكم في سقر لا تبقي ولا تذر لواحة للبشر عليها
تسعة عشر لا يبلغكم فيها شفيع ولا مدد ولا يحصى عذابكم عدد
ولا ينتهي الى غاية ولا مد ولا يخفى من كل احد حتى لا يبقى ملك
مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دني

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا فاضل ولا مومن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان
مريد ولا خلق فيما بين ذلك شهيد الا عرفهم الله اليم عذابكم و
شديد عقابكم وتمام ناركم وخبث مقامكم وحقارة شأنكم وبعد
منزلتكم منه وهوانكم عليه وهوانكم لديه. واشهد الله واولياءه
اني مومن بكفركم كافر بما آمنتم به مستبصر بسركم وعلانيتكم
وبضلالة من بايعكم وشايعكم معاد لكم ولاوليائكم محب لاعدائكم سلم
لمن حاربكم وحرب لمن سالمكم محقق لما ابطلتم مبطل لما حققتم نافي
لقولكم راد لحكمكم عزكم. منكر لفضلكم مصدق بارجاعكم منتظر لانتقام
مرتقب لذلتكم ومتقرب الى الله بمعاداتكم ومقدم لعنكم امام طلبتي
وحوائجي في كل احوالي واموري ومفوض في ذلك كله الى الائمة
الدعاة والقادة العدلة والسادة الولاة والذادة الحماة وقلبي لهم مسلم
ورأيي لهم تبع ونصرتي لهم معدة حتى يحيي [illegible] بهم ويردهم
في ايامه ويظهرهم لعدله ويمكنهم في ارضه فمعهم معهم لا معكم
آمنت بهم وتوليت آخرهم بما توليت به اولهم وبرئت الى
الله عز وجل منكم ومن الناكثين والقاسطين والمارقين ومعاديهم
لهم والجاحدين لحقهم والغاصبين لارثهم والشاكين فيهم والمنحرفين
عنهم ومن كل وليجة دونهم وكل مطاع سواهم و[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

على موالاتهم ووفقني لطعنكم ولم يجعلني ممن يتبع دعوتكم ويقتص
آثاركم ويسلك سبيلكم ويضل بضلالتكم ويغوي بغوايتكم ويحشر في
زمرتكم ويعظم عذابه عند رؤيتكم بري منكم نفسي وابي وامي و
اهلي واسرتي من اراد الله بدأ بالبراءة منكم ومن وحده عرض
عنكم ومن قصده [illegible] اعادي لا احصي نقائصكم ولا ابلغ من الذم كنهكم
ومن الجرح قدركم وانتم ظلمة الاشرار ودعاة الفجار بكم فتح باب كل شر
وحلس العبث و[illegible] والذنوب والاثم والبغي و[illegible] وعندكم ما
نزلت به الشياطين والى اجدادكم هبطت [illegible] آتاكم
الله من عذابه ما لم يؤت احدا من العالمين ذل في عهدكم كل مؤمن
وشريف وعز كل فاجر وخسيس واظلمت الارض بظلمكم وخسر الخاسرون
بولايتكم يسلك الى النيران وعلى من صدقكم غضب الرحمن اجهل
النبي و[illegible] ما اقبح اسمائكم وخبث انفسكم وصغر شأنكم
وحقر قدركم وانقض عهدكم واكذب وعدكم و[illegible] قولكم
غش و[illegible] ورأيكم خلف وشطط عادتكم الظلم والاساءة وسجيتكم
[illegible] ووصيتكم الشقاء والعداوة ان ذكر الشر كنتم اوله واصله
وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه كيف اصف قبايح افعالكم واحصي رذائل
اخلاقكم ومفاسد آثاركم وبكم شتتت علينا غمرات الكروب و[illegible]
ووضعت [illegible] منا في يدي النواصب واختلفت معكم ديننا

بسم الله الرحمن الرحیم

و فسد ما صلح من دنیانا و بالبرهة منکم تمت الکلمة و عظمت النعمة و
ائتلفت الفرقة و تقبل الطاعة المفترضة و لکم الویل و العداوة و
الیوم و الآیة و البرکات النازلة و علی المودة الواجبة و
الدرجات الرفیعة و المقام المحمود و المکان المعلوم عند الله سبحانه
و الکبر الجاه العظیم و الشفاعة المقبولة اللهم ادخلنی فی جملة العارفین
لهم و بحقهم و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین و صلی
الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

در حدیث [illegible] در دست یکی [illegible]
[illegible]
در کتاب [illegible] نقل کرده که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
میکند [illegible] نقل کرده که روزی [illegible]
[illegible]
[illegible] ماحن
[illegible]
گفت [illegible]
شد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

٦١ [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] سکوت کرد
[illegible] نقل کرده که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible]

بسمه تعالی

چهارشنبه [illegible] حاجت شد و چهارشنبه دو [illegible] و [illegible] کوه [illegible]
[illegible] و بعضا در یکی دیگر [illegible] روز چهارشنبه [illegible] سنگ [illegible]
که صبح چهارشنبه [illegible] خود [illegible] دست [illegible] فرستاد
[illegible] موضع مقصود [illegible]
و بعد [illegible] حاجت یک [illegible] بطرف دست چپ
بکند [illegible] و بعد [illegible]
حاجت [illegible] و بعد [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
[illegible] حاصل شد در چهارشنبه [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] اللهم [illegible] بابکر [illegible]
اللهم [illegible] در [illegible] روز شنبه و چهارشنبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible]

بسیم بجنبد کنند [illegible] اللهم العن عمر ثم ابابکر ثم عثمان [illegible] اللهم
لعن [illegible] [illegible] درست [illegible]
[illegible] شده [illegible]
پس باشی [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] فرمود [illegible]
رو [illegible] بطرف دست با دست [illegible] دست راست [illegible]
ریزه جمع کن [illegible] با دست راست جمع کن [illegible]
در و [illegible] بطرف دست [illegible]
دست راست [illegible] با دست راست یک یک [illegible] با هر یک
صلوات [illegible] تا تمام شود بعد با دست چپ [illegible]
بطرف چپ [illegible] با دست چپ [illegible]
تا تمام شود [illegible] با دست چپ با هر یک یک [illegible]
بگوید [illegible] اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان [illegible]
عمر پس در [illegible] خوابیده [illegible]
شده [illegible] حاضر شد [illegible]
پس حضرت امیر المؤمنین [illegible] دوباره [illegible] حاضر شد [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] که [illegible] عمر

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] کردم پس چون [illegible] رسید و بزرگ شد [illegible] عمل کردم چند روزی [illegible] که [illegible]

[illegible] کرد [illegible] تخلف نکرد [illegible] که [illegible]

[illegible] وقت عمل کردم [illegible] بردارد و [illegible] سکنجبین [illegible] با نفع [illegible]

[illegible] در دوازده عدد تخته چوب یا پارچه با قصد [illegible]

[illegible] هر یک از آن سکنجبین با نفع [illegible] چون عدد

[illegible] رسید یکعدد [illegible] در [illegible] از صد دو [illegible]

۳۴	۳۰	۳۰	۳۱
۳۴	۲۹	[illegible]	[illegible]
۲۹۳	۳۰	[illegible]	[illegible]
۳۰	۲۹۶	[illegible]	[illegible]

صورت [illegible] و در این [illegible] است

اللهم العن [illegible] ثم ابا بکر و عمر

ثم عثمان و عمر و عمر و عمر

و عمر بن [illegible] از قیام [illegible]

چهار ضرب که [illegible] مجرب است [illegible] که [illegible]

شریک باشم [illegible] نفع کرده [illegible] سید [illegible]

[illegible] کرده مذکور است [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] جمعه و [illegible] که [illegible] مجید [illegible] مادر [illegible]

[illegible] گفت [illegible] را [illegible] سید [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مشهور است که [illegible] مصحح [illegible] نام عمر است [illegible]

[illegible] از [illegible] خود در [illegible]

عرب ان ابن [illegible] العتق [illegible] واصل [illegible] و در این باب [illegible]

طولانی است [illegible] روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که [illegible]

لازم [illegible] شیعیان [illegible] جای نماز برنخیزند تا [illegible]

اللهم انی [illegible] العظیم [illegible] علی محمد و آله الطاهرین ان [illegible] علیهم صلوة [illegible]

دائمة وان [illegible] آل محمد [illegible] اولیائهم [illegible]

سهل و [illegible] و [illegible] دعائی [illegible]

الغاصبین [illegible] الی [illegible] و [illegible] المؤمنین [illegible]

[illegible] العادین [illegible] الغاصبین [illegible]

[illegible] و [illegible] و ادخل علی

الاموات [illegible] اولیاء آل محمد [illegible]

[illegible] الظالمین [illegible] و [illegible] الله

علی الذین [illegible] و [illegible]

فی [illegible] فی [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] الظلم [illegible]

[illegible] علیهم و [illegible] علیهم [illegible]

[illegible] من [illegible] و [illegible] و امضاء

71

بسم الله الرحمن الرحيم

الاحكام واظهار دين الاسلام واقامة حدود القرآن اللهم اجعلها [illegible] عليهم
وكل من قال مقالهم وحذا حذوهم وسلك طريقتهم وتمسك بعدهم
لعنا لا يخطر على بال ويستعيذ منه اهل النار اللهم العن من دان بقولهم و
اتبع امرهم ودعا الى ولايتهم وشك في كفرهم من الاولين والآخرين
پس هرچه دعا که خواهی بکن [illegible] وشیخ طوسی به سند معتبر روایت کرده از
که حضرت صادق علیه السلام بعد از هر نماز فریضه چهار مرد و چهار زن را لعنت میکرد و نام
بشان را نام میبرد اللهم العن ابا بکر و عمر و عثمان و معویه و عایشه و حفصه
وهند و ام الحکم خواهر معویه است. شیخ طوسی از آنجناب روایت
کرده که از جای نماز برمخیز تا لعن کنی بنی امیه را پس بگو اللهم العن بنی امیه
[illegible] یکی از روایت در کتاب خود روایت کرده از حارث پسر
مغیره نضری که او عرض کرد حضرت جناب ابی عبدالله علیه السلام که ابو معقل مزنی
خبر داد از امیرالمؤمنین علیه السلام که آنجناب نماز مغرب خود در رجعت دو
در رکعت دوم قنوت خوانده و لعن کرد معویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری
و ابو اعور سلمی را حضرت فرمود درست گفت پس تو هم ایشان را لعنت کن
[illegible] کاظم علیهما السلام کار خوب دانستی بسیار خوب است که اطراف عراق حرم را در انجا
میبرند [illegible] در قریه [illegible] که [illegible] میگویند در کنار دجله [illegible]
[illegible] کار [illegible] روزی است [illegible]

[illegible]

٧٠

بسم الله الرحمن الرحيم

کار خوبی میکنند و چون در [illegible] بسیار وقت میان [illegible] این دو ملک
[illegible] از آنجمله در زمان حضرت محمد [illegible]
کار [illegible] شخص [illegible] کار خوانده [illegible]
[illegible] شخص [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] که در جواد [illegible]
[illegible] و بسیار [illegible] بود [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] جواد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شخص [illegible] حاکم [illegible]
گفت [illegible] شخص [illegible]
[illegible] جواد [illegible]
[illegible]
[illegible]

وان دو نفر با دعا الکه ز غوط [illegible] رشد ازده [illegible] اصناع میکنند پس جواد
با حضورت و باقی که در نهایت نظافت و عفونت و غیره رسانیدند [illegible] در
نذشت با انجام روانه شد چون نزد حاکم رسید و شخص [illegible] دید قبول نمود
و عتاب حاکم کرا آن شخص را گرفتند و او را قسم داد که [illegible] بتو [illegible] از [illegible]
[illegible] رشدی آن دو نفر [illegible] حق [illegible] خدا [illegible] خود [illegible]
بکرم حاکم [illegible] و حرکت [illegible] [illegible] آخر گفت دیگر [illegible]
[illegible] تو [illegible] در [illegible] او دست از [illegible] پس ان [illegible]
باز [illegible] خود [illegible] [illegible] جناب [illegible]
او [illegible] ز [illegible] آثار [illegible] سید محمد کاظم [illegible] دنیا

الحق مع [illegible] بنده کرده است · از هر [illegible] خاطر [illegible] چیز [illegible] خسار
پاکی [illegible] بنده [illegible] که [illegible] · خوش [illegible] بنده بیچاره کی زنهار
از [illegible] که [illegible] کی [illegible] · خوش [illegible] غلبه [illegible] از [illegible] قند [illegible]
از [illegible] وار [illegible] · کم [illegible] شیر و دوست [illegible] کس [illegible]
آهستگی [illegible] که کسی از شتر · از کار که خورد کی [illegible] خوش [illegible]
از [illegible] سد [illegible] [illegible] · افتاده کی ز عشق [illegible] رفتار [illegible]
از [illegible] خوش [illegible] کم [illegible] · از [illegible] که [illegible] [illegible]
حق [illegible] که [illegible] · دانش [illegible] و عقل [illegible] [illegible]

[illegible]

دلا باصفا رسید نوبت شادی و خرمی دوم · که گذشت ماه ربیع و گذشت ماه صفر
رسید فصل ربیع و رسید ماه ربیع · شد [illegible] رسید این دو جهان [illegible]
ز یک ربیع اگر باغ [illegible] شد خرم · شد از ربیع دوم سبز [illegible]
ربیع [illegible] کرد از جهان حزن [illegible] · ربیع دیگر برد از [illegible]
شد ز ربیع نخستین چو باغ خلد [illegible] · بهار [illegible] آمد از ربیع دگر
اگر ز شوق [illegible] ربیع نخست · تمام خلق [illegible] جامه [illegible]
بخندد [illegible] در ربیع دوم · لباس [illegible] مختلف [illegible]
ربیع اول [illegible] شود [illegible] · ربیع دوم [illegible] [illegible]
یکی ربیع اگر [illegible] سایه گل · همین [illegible] از دست [illegible] ساغر
ز یک ربیع ز شادی چو [illegible] · ز جام [illegible] شربت کوثر
یکی ربیع [illegible] شود [illegible] جهان · ز [illegible] [illegible]
یکی ربیع [illegible] باغ بهشت · ز لعل [illegible] [illegible]
یکی ربیع [illegible] و [illegible] · شود [illegible] [illegible]
یکی ربیع گلستان [illegible] · شود [illegible] داور
میان [illegible] ربیع است [illegible] · که [illegible] از [illegible] شهر

همین بس است وصف صریح خامه کرفت | مسعود شاه بخشد از جهان سوی تو
ز ضرب خنجر با شجاع ابولؤلؤ | بر دو کافری و زنده دین پیغمبر
هزار لؤلؤ و ... نثار آن بازو | که کرد زنده رسول خدا بقتل عمر
عمر که هست بعقد حسن ... | حرام زاده خطاب ... صد پدر
کسیکه عمه او ... مادر او | ... که همان عمه بخشش خواهر
بذات حق که برای کسی نبوده نشد | چنین ولادت ... در تمام بشر
ز پهلو ... این بس که ... رزم تو | دو تا چه زانوی ... لشکر
هر آنکه ... برادر ... | سپر نمود پس از ... سپر

... مکرر مغلوط ... از تصحیح ... بعض ...
... مذهب ... کبار ... حدیث

ملة الاوزاعي يا نسل المتع | كيف اعنكم بالاؤم هذا الفجع
قولكم ان علي سابقكم | قد كذبتم ولكنتم يا لكع
انتم في الدين بهم ذنع | وكلام مهملات في ضيع
قد جعلتم للمذهب خامسا | وتركتم للمرتضى والجمع
فعسى الله ان يبليكم | بوباء او بلاء او وجع

مادح من بیت و ثالث ... شهاب ... حضرت ... اس
بغدادی مشهور بصفار در جواب ان ناصبی بصفار این ابیات بدرر انشا کرده

ملة النصاب يا اهل البدع | شيخكم ضل بتحريم المتع

شعر

شعر كانت بعهد المصطفى | وابي بكر لها كيف رفع
ان من حرم ما حلله | احمد من شرع شيطان وضع
لم يكن الا حلالا للزنا المحض | في تحريمها لما شرع
فمن السابق على المرتضى | هو باب العلم والباب قلع
ام خنا شاب على الشرك بها | جاء للاسلام الا للطمع
ولمن يبقى معالي منتقى | ام معاوية ومن الحق امتنع
قد اخذنا الدين عن احد عن | الذي منهم كانوا شيع
شهدوا او اجتهدوا في دينهم | حيث كل عن مواليه استمع
وصلوا اسلاف اجتهاد منهم | قطع الله لمن قد قطع
كنتم او انتم يا مسلمة | فانوا من دينكم هذا الفجع
خبرونا اليوم عن مذهبكم | مالك ام غيرهم لما ادعى
انزل الله لهم نصا على | احمد المختار ام كانوا بدع
ان تقولوا احمد نصبهم | فمتى احمد للدنيا رجع
ام تقولوا احمد نص بهم | لم يقلها منكم الا لكع
ام تقولوا اهبط الله الى الا | رض ام مالك للعرش ارتفع
سوف يعرف مالك في هلكه | عنده يجده ما كان زرع
قد ضللتم وظننتم انكم | طرق الحق صلتم جمع

[illegible]

صاحب الجمعة مولى عامل   ام هنا الكثر في الارض البدع
خلف من صليتم خلف امرء   لا خلاف الدين في الاست كع
ما رأى الامرد الا اشتاق للنيك حرصا وعلى الوجه وقع
لو جرى النسل من الذكور لما   صعدا منبر ذو ودع
خالق الخلق اذا اغضنا   ببلاء ووباء ودجع
فبلاء الله شئ حسن   حيث ابتلي فتى الاقرع
كنت تعدا لكم عمرا كاملب ... باقي دمعتم ما صنع
فاذا قمتم وقمنا في عيد   كل عبد مع مولى سيد اجتمع
سائكم صبر بمولى امردا   ذا جمال سكن الارض ربع
وقد امروا على زعمكم   تنظروه في الولايات الجمع
لو راى في سفر شيخكم   سائكم هذا من الاب وضع
فهو اتى الناس في تحليله الامرد جهرا يوم تحريم المتع
قال من طال عليه سفر   وجع الام او الامرد اجتمع
معه ولد ذاد شرط الامر   لكنها نقف حبيب يوجع
من بلف الامرد نحو فخذه   ودبستكين بجاه مودع
فهو حلال كذا المرء اذا   طالت الاسفار والصد امتنع
ونكاح البنت حللتم كما   لكم في اكل الثعلب ولع
واحذ ثم تجلس دينكم   او يرضى الله دين مصطنع

وقلتم منا انشاكم العدل والظلم عن الله امتنع
قولكم بالخير والشر عن الله قول فاحش لا يستمع
فاعبدوا الله وخافوه ولا   تنسبوا الشر له فيما اخترع
انتم فرقتم دينكم ولا   لاصحاب الغوى كنتم شيع
تفعلون الشر عند ابكم   وتقولون له الله صنع
ان يكون الشر عند فارض في   لعن شيخك عثمان اللكع
ان يكن خيرا فخير العلم   او يكن شرا له الله صنع

از ناصبیان که شبهه در جواز و طی او نیست رافل لعنت که در این سوال
بالسنه حضرت محمد ردی ... المسلمین ... کرده و ما هر کز نیع و کرن منسوب شوم
ولکن جواب نزاشته بعضی ذکر کنیم از اجله فاضل گذشته در جواب ابن فصد گفته

كفر النواصب لال آل محمد   والانبياء لكفرهم بالقائم
او لم يقل لهم النبي بانه   مثلي يقوم مجاهدا بالصارم
والكتب في اوصافهم مشهورة   مناقبهم في جميع العالم
لكن عندهم شيمة عمرية   لكلامهم هذا بلفظة قائم
عشقت شيطان كل ابن قائم   قرنت ولم تبرح بقلبها ثم
فبدت لهم افعالها في جهلها   عمر فلم يبرح بعظم جرائم
وقد ارتضوها سنة عمرية   حتى فشت في جاهل وبعالم
فيا لهم لرجالهم ونسائهم   لنسائهم ولكل امرد نائم

حتى اذا عشقوا الاوية حبهم ... رجعوا الملفظة فانهم من نائم
قد عاهم هذا الغرام لكفرهم ... في ان النبي وعترة آدم
دعناوقومنا يقوم بسيفه ... لقتال زنديق وهدم دعائم
دمهم وفاتهم على شهواتهم ... لم يطهروا الا بسيف لقائم
مامثل اول بدعة منهم بدت ... عن نائرد نس النباب وناظم
غصبوا امير المؤمنين وفاطما ... حقيهما الوجاء على ظالم
وعلى المنابر اعلنوا في سبه ... ويل لهم من عدل رب حاكم

رباعی نیز از ناظم مذکور در جواب [illegible] بعضی [illegible] گفته

للرابات من نواصب اشد ... حرامه لعبا دابن نائم
در جانهن تحرکت شهواتهم ... [illegible]

[illegible] ابن کشف [illegible] سید نور محمد [illegible] است که نسبت سید حسن [illegible] صاحبان از [illegible] سید حسن مجتبی علیه السلام [illegible] پاشا که شیخ عرب [illegible] و در اول امر [illegible] بکار [illegible] عرب شیعه [illegible] گفت [illegible] علیه السلام [illegible] گفت این چه [illegible] کرد [illegible] گفت اگر [illegible] گفت [illegible] ولادت

74

زیاد شد [illegible] شعر [illegible] پس [illegible] از [illegible] ذکر نمود مولف [illegible]

گردم [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
بکار [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
بار گران پشت [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

پس بگو [illegible] من رقم [illegible] آنکه در [illegible] هیچ [illegible]

پس شغف [illegible] هر که [illegible] دشت [illegible]

رد [illegible] یکسان [illegible] [illegible] هر [illegible]

هر شمار رقم بشکل [illegible] [illegible] [illegible]

پس همه [illegible] شده [illegible] رقم [illegible] گفته قوم [illegible] [illegible]

پس [illegible] رقم [illegible] [illegible] [illegible]

این حرکت [illegible] [illegible]

قصه [illegible] در کتاب [illegible] نقل [illegible] که در [illegible] زمان [illegible] اصفهان در [illegible] شهر

[illegible] پس [illegible] ناگاه دیدم شخصی [illegible]

[illegible] پس قاضی [illegible] پرسید که تو [illegible] گو [illegible]

قسم [illegible] دشنام [illegible] گفت قسم [illegible] دشنام [illegible]

[illegible] دشنام [illegible] گفت پس چه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس قاضی از شدت [illegible] [illegible]

[illegible] از محمد بن [illegible] [illegible]

روزی از [illegible] بقصد [illegible] پس چون نزدیک [illegible]

شخصی [illegible] پس [illegible] دیدم [illegible]

و از عقل [illegible] داشت پس [illegible] [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] [illegible] گفتم

[illegible] گفت [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] گفت [illegible] گفتی [illegible] ۱۵

[illegible] ناگاه

[illegible] پس گفت [illegible]

قالوا ابانا آل الوصی . قالوا الطاهر المطهر قدما

واضربوا بالسیوف [illegible] . اقرأها [illegible] احادیث فی ذلک

عن الصادق صدوق النبی . قلت الف الف [illegible]

[illegible] . لیس یخفی علی الذی یعلم السر

من العالمین [illegible] . والیه مصیرهم [illegible] الحکم [illegible]

الی الملیک العلی . پس بیرون آوردم [illegible] داشتم

[illegible] پس [illegible] [illegible]

[illegible] پس نزدیک [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] پس گفت . اکل [illegible] علی [illegible] الفکر

معاش قد [illegible] المصطفی . [illegible] الالف

اللهم [illegible] . [illegible] الخیر

فان کان [illegible] . فادیاننا کلها [illegible]

و گفت [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] [illegible]

پس [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عایشه ام المؤمنین [illegible]

ما در دروغ گو . . . بس . . . فرار کردم و از سخن گفتن . . . کردم
و شکر کردم . . . از . . . دست . . . در انجا . . .
ام . . . گفت چه میگوئی در . . . خود را
گفت در جهنم . . . بود گفت چه میگوئی در . . . از بزرگان . . .
خود در . . . گفت بگیر . . . دست . . . دشمن . . . از . . .
و . . . کنند . . . ما . . . آزاده . . . گفته

هذا الخطاب لامیر . . . الزمان . . .

همه بود . . . آزاده . . .	هم . . . آن . . .
. . . نام . . . بود	. . . نهان . . . بود
. . . و . . .	. . .
هر . . . اگر باشد . . .	که او . . .
. . .	. . .
اگر . . .	چه . . .
. . .	باشد . . .

. . . و . . .
. . . جنابت . . . دشمن . . .

[illegible]

جست . . . مستغیه . . .
فصاحت . . . مصرع . . .

بس

۷۶ و . . . الدامع و . . . فاتح . . . محاسن . . .
الکارم مصداق . . . النجم . . .

[illegible]

. . .	. . .
. . .	هر چه . . . جمع . . .
هر چه . . .	. . .
خاک . . . فرش مجلس حریر	مجد . . . شده
. . .	. . . بر پا شده
که . . .	که . . . انجمن . . . شده
هر چه . . .	در میان . . . این کار شده
هر جمع . . . گرفته	. . .
که . . .	. . . عالم . . . شده
که . . . سوی . . .	که . . . نهان . . . دریا شده

گشته رخسار [illegible] | در سر زلف [illegible] شده
که [illegible] عشق [illegible] | که در روی [illegible] شده
گه [illegible] گاه [illegible] گاه [illegible] | گاه ساقی گاه ساغر گاه می [illegible]
[illegible] | [illegible]
که محفل ساقی [illegible] | که مجلس باده [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] دست [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible]
ناگهان [illegible] | [illegible] شده
[illegible] جام خسروی آیینه سکندری | چهره [illegible] شده
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] شده V V
گفت [illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
این [illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
چونکه [illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتم [illegible] / گفت [illegible] شده

باز [illegible] / [illegible] شده

گفت [illegible] / [illegible]

نام عبداللات [illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

باز [illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / سرو [illegible] شده

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] شده

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] شده

بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشاین برگشت بیرون شد سر سوره نون — چشم کور ... شده

علم فزوده ... — ... شده

زعلم نقطه عشق ... سرگشته ... — نقطه وحدت ... شده

نقطه ... مکتوب ... — نقطه ... شده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که یکی از معروفین [illegible] و شاگرد [illegible] است

کرمسلمی کافری کشت [illegible] مسلم [illegible] قصاص [illegible] شیخ [illegible]

باقتل مسلم بالکافر [illegible] کالحامر [illegible]

[illegible] الناس و شاع [illegible] مسلم بالکافر [illegible]

[illegible] در عهد [illegible]

که یکی از فقهاء [illegible] اصفهان [illegible] کشت پدر [illegible]

گفت من دارم [illegible] عفو کردم [illegible] گشتند

و چون [illegible] مسکر [illegible] پدرم [illegible]

[illegible]

[illegible] انکار [illegible] در زمان سلطنت [illegible] و حکومت فارس [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در اصفهان حاکم بود [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] بودند [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رجعت بود [illegible]

[illegible] حادثه [illegible]

حسب رسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خوب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
[illegible] گفت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کردستان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سبب زدن [illegible] [illegible] سینه میزنند و در [illegible]
[illegible] [illegible] عادی است [illegible] گفت چون مذهب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در کتاب [illegible]
نقل فرموده [illegible] کاشانی [illegible] که نقل کرده [illegible] که گفت چون حدیث [illegible]
طرف فرنگیها افتاده بود شخصی [illegible] حاکم کردند [illegible]
[illegible] [illegible] این حاکم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] محمد [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از مذهب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اهل بحرین را حاضر کرد و انار را به ایشان نمود و وزیر خود را در نزد ایشان گفت که اگر جواب
شافی بگوئید برگشتن و سر بریدن و مال بردن یا گرفتن جزیه بخواری چون خواهند پس متحیر شدند و در
در جواب عاجز ماندند و روهای ایشان متغیر شد و رگهای گردنشان بر جستن افتاد پس بزرگان
ایشان گفتند ما را سه روز مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که بپسندی والا پس حکم در میان ما بکن هر چه
خواهی پس ایشان را مهلت داد و ناچار بیرون رفتند ترسان و بر سر متحیر پس در مجلسی گرد آمدند
و افکار خود را بجولان در آوردند تا آنکه متفق شدند بر اینکه اختیار کنند از صلحا و زهاد خود
ده مرد پس چنین کردند پس از آن ده نفر سه نفر برگزیدند پس بیکی از ایشان گفتند امشب برو بصحرا
و عبادت کن و استغاثه کن بامام زمان ما و حجت خدا بر ما شاید چاره بیرون رفتن از این
مصیبت را بیان فرماید پس بیرون رفت و تمام شب را بعبادت و خضوع و گریه و دعا و تضرع و
استغاثه بامام زمان علیه السلام گذرانید تا صبح شد و چیزی ندید پس آمد و ایشان را خبر کرد پس در شب
دوم دیگری را فرستادند او هم چون رفیقش برگشت و خبری نیاورد پس جزع و اضطراب ایشان
زیاد شد پس سیمی را حاضر کردند و او مردی متقی و فاضل اسمش محمد بن عیسی پس در
شب سیم رو بصحرا کرد با سر و پای برهنه و شب تاریکی بود پس دعا کرد و گریه کرد و متوسل شد
بسوی خدا در خلاص مومنین و کشف این بلیه از ایشان و استغاثه کرد بصاحب الامر چون
آخر شب شد دید شخصی با او خطاب کرد که ای محمد بن عیسی چه شده که تو را بر این حالت میبینم و چه
چه مطلب باعث بیابان آمدن شد پس گفت ای مرد بگذار مرا که از برای امر عظیم و کار بزرگی بیرون
آمده‌ام که نمیگویم او را مگر برای امام خود و شکایت نمیکنم مگر نزد کسی که قادر باشد بر رفع

کردن آن را پس فرمود ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر پس حاجت خود را بگو عرض
کرد اگر توئی پس میدانی حاجت مرا و محتاج نیستی که شرح دهم پس فرمود که
بیرون آمدی بجهت مصیبتی که شما را رو داد از انار و آنچه بر آن نوشته بود و وعده که امیر
کرده است چون این را از آنحضرت شنیدم روی بسوی ایشان متوجه شدم و عرض کردم بلی ای مولای من
میدانی چه مصیبتی بر ما رو داده و تو امام و پناه مائی و قادری بر کشف آن پس فرمود
ای محمد بن عیسی در خانه وزیر درخت اناری است چون وقت بار دادن شد از گل چیزی ساخت
بهیئت انار و دو نصف کرد و در میان هر نصفی بعضی از آن نوشته را نوشت و نگاه در
سر اناری گذاشت و بر آن محکم بست چون انار کوچک بود و در آن قالب بزرگ شد و آن نوشته در
او اثر کرد پس صبح برو نزد امیر و بگو جواب را آوردم ولکن نمیگویم مگر در خانه وزیر چون داخل خانه
نگاه در طرف راست غرفه خواهی دید بگو که نمیگویم جواب مگر در آن غرفه پس وزیر منع خواهد
کرد تو اصرار کن و نگذار که وزیر تنها برود پس با او برو و داخل
خانه برو و ببین که در دیوار طاقچه است پس در آنجا قالب را خواهی دید
پس آن را بیاور نزد امیر و بگو این قالبی است که بجهت انار ساخته بود پس بامیر بگو
بگذار انار را در میان قالب تا صورت حال مکشوف شود و بعد ای محمد بن عیسی بامیر بگو که
معجزه دیگر ما این است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شد که در خرد در پس او منجر شد محمد بن عیسی دگفت کی تو خرد و در قضیه گفت
امام زمان ... دگفت بعد و در پیر جت ما و هشتاد هست پس خرد و ده و سالی همه فرو
یک یک ... رسید بصاحب ... پس او گفت دست در زکی پس ... شهود دست
... شد و ... محمد ... و ... الحنیفه ... امیرالمومنین ... دارد
بنام ... دیگو شد ... پدر بزرگ شد ... بعد ... خواست و ... ها
احسان و اکرام کرده در این قصه مشهور است ... محمد بن عیسی ... مردم
... پیش میبردند ... مومنین معصومست که روزی ... در مجلس
سلطان محمد ... مشغول نمود بعد ... منصب ... شکر ...
خطبه مشتمل بر حمد ... و صلوات بر حضرت رسالت ... و آل ... چنانچه در مذهب
ما شیعه جایز نیست صلوات ... پس ... سید ... که در ...
و مناظره ... بود چون ... شیخ ... نتوانست ... چنان ... که در مسح ...
توجیه صلوات ... در ... که ... شیخ گفت ...
... بر جواز توجیه صلوات بر غیر انبیا ... گفت که ... آیه ...
... صلوات ... فانوا ... و ... راجعون ... صلوات ... رحمه ...
... و ... حقوق آباء و اجداد گفت ... و در ...
... شیخ ... بعد ... و ... گفت ...
... شده ... فرزندی ... تفصیل ...
... شیخ ... کرده ... شاعری در مجلس ...

نه

تا ... بنیت ... شادروان ... اذ عوی ... صبا ... فما هو من ...
وکان ... لان ... فیه ... رو ... بشکر ...
صادق ... گفت ... کردم از کجاب ... بن ... که ...
و بود معقود ... که پیش ... و بعد ...
... خواه ... گفت ... که در میان
... فرزند ... و ... از ...
توجیهات متعدده کرده اند ...
رحمه ... کرچه ... معنی ... چون مقصود ...
پس ... ما ... و ... ها
... ثم فارقها فلم ... ام ... باو ...
تجلى ... ام ... الطرف ... فی ... الوداد و ... ها
و ... حاش ...
... بل ... تعدی ...
... و ... و ... ها
... و ... فی ... ها
... و ...
... و ...
... ها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشکین [illegible]	لعلش [illegible]
با سرو [illegible]	کای [illegible]
گوید [illegible] چشمها	کان [illegible]
زاهد که بودی [illegible]	[illegible]
حوری است [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هم [illegible]	هم [illegible]
هم [illegible]	هم [illegible]
هم [illegible]	هم [illegible]
[illegible] جستجو	[illegible]

صد شکر کان ... [illegible] | گرد ... [illegible]
از شوق ... [illegible] | در ... [illegible]
ای ... [illegible] | گوش ... [illegible]
بر ... [illegible] | از ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | شمس ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | از ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
عارف ... [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
دین ... [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
جان ... [illegible] | جان ... [illegible]
[illegible] | در وصف ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

بوده و دعوی ... ... زیاده ... ... معروف کرده و در قیاس ...
که ... ... میکردی بضاعت ... بیت ... ... معروف میشود ...
... ... و هرگاه ... ... بر ...
بشنو حنیفه ... دعوی قصاص ... ... معقول ...
شرمنده گشته از مجلس برخواست ... باغی ... ... گشت ...
و قیس کار ... ... ابو حنیفه ... ... کرد گشت
... ... سید ... ... جناست

۶۱ سید جلیل قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین ... محمد بن ... نقل کرده که
ابو حنیفه روزی در یکی ... بجهة ... ... یکی از
... ... کمکی ... ... کفت که
... ...
بسیار بود ... ...
برکت فی ... من ... ...
من ... ... وذلک ... من ... ...
المعاد و ... ... چون جماعت ... ...
مجلس محمد بن ... ...
... ... در مجلس حاضر ...
که ... ...
... ...
... ...
... ... جماعت ... ...
... ... مجلس محمد بن ... ...
... ... محمد بن ... ...
در ... ... محمد ... ...

شیخ سعدی و [illegible] دعوی [illegible] گفت [illegible] بهلول گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

61

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

[illegible]

گفت کشتی [illegible] در رفت [illegible]

[illegible] خوشتر [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible] در

حکایت [illegible] شیخ نقل [illegible] که [illegible]

[illegible] بردیم نزد شیخ [illegible] در [illegible] پس [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفت که [illegible]

گفتم [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible]

کرده که عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] عمر [illegible]

۹۴

[illegible] از مسعودی [illegible]

کرده که عمر [illegible] در کتاب [illegible]

جعفر [illegible] نقل کرده که [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] که عمر [illegible] منافقین

[illegible] که [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نفاق [illegible]

[illegible] روایت کرده که عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] نقل کرده [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] پس عمر [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] نقل کرده که [illegible] روایت [illegible]

که عمر [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده که [illegible] عمر [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عمر در صدد محو دین بود [illegible] مصنوعه

[illegible]

[illegible] مطاعن عمر [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] نقل کرده که و

روایت کرده [illegible] حذیفه [illegible]

[illegible] حذیفه [illegible] پس عمر [illegible]

[illegible] عمر گفت [illegible] پس عمر

گفت ای حذیفه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] حذیفه [illegible]

پس عمر گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عمر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] روایت نموده [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] گفت [illegible] است [illegible]

[illegible] نهی [illegible]

[illegible] روایت نموده از جابر [illegible] تمتع میکردیم [illegible]

عمر بن الخطاب [illegible] روایت کرده [illegible] گفت شنیدم از [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] گفت [illegible] کردیم [illegible]

عمر بن الخطاب [illegible] و از جابر روایت نموده که گفت تمتع کردیم [illegible]

حج و متعه نساء در عهد رسول [illegible] پس چون [illegible] عمر [illegible] نهی کرد [illegible] پس [illegible]

[illegible] روایت نموده گفت [illegible] متعه [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] متعه کردیم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] کنید حج و عمره [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

[illegible] متعه [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] روایت نموده [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] متعه [illegible] کردم [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible] عمر [illegible]

پس [illegible] عمر [illegible]

سنگسار میکردیم تا شناخته شود نکاح از زنا و [illegible] روایت نموده از

[illegible] گفت [illegible] متعه [illegible]

[illegible] روایت نموده [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت

[illegible] اسلام [illegible]

... روایت نموده از کتاب ... [illegible] شعبی گفت خطبه خواند
عمر بن الخطاب پس حمد و ثنای الهی بجا آورد و گفت آگاه باشید که زیاد نکنید در مهر زنان و در سنگین
مهر پس اگر بشنوم که [illegible] از آنچه قرار داده [illegible]
یا دیگری [illegible] پس فرود آمد از منبر پس
پس برخورد او زنی [illegible] پس گفت ای امیر المؤمنین [illegible]
شود [illegible] گفت [illegible]
زنان را و خداوند میفرماید در کتاب خود [illegible] پس عمر گفت
هر کس افقه است از عمر [illegible] پس برگشت بمنبر و گفت [illegible]
کرده بودم شما را از اینکه [illegible] پس بکند مرد در مال خود هرچه
خواهد [illegible] در کتاب [illegible] روایت نموده که گفت [illegible] رسول خدا
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس خواهم شناخت شما را [illegible]
[illegible]
العالمین [illegible]
چه بدعتها کردند بعد از تو [illegible]
روز قیامت [illegible]
یا محمد پس میگویم [illegible]
[illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] روایت کردن [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت نموده از [illegible]
[illegible] گفت بودم [illegible]
[illegible] پس عمر گفت [illegible]
[illegible] طعام خود [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] پس عمر گفت [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] عمر بن الخطاب را
که میگفت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
روایت نموده [illegible] لعنت [illegible]
[illegible] پس عمر گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] سوال میکردم [illegible] خود [illegible] پس [illegible]

صبغ بن علیم تمیمی خود در [illegible] چیزی [illegible]

[illegible] پس چون [illegible] کاغذ [illegible] پس [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] پس متوجه شد بسوی قوم پس گفت [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] گذشت چیزها [illegible] از روی [illegible] پس [illegible]

که [illegible] گذشت [illegible] راوی گفت پس صبغ [illegible] میگفت [illegible]

[illegible] پنج [illegible] هیچ [illegible] نزد [illegible] پس [illegible]

[illegible] در [illegible] پس [illegible] بالای [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس [illegible]

عمر [illegible] امیرالمومنین [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] میگوید [illegible] خود [illegible]

[illegible] پرسش [illegible] بود [illegible]

جواب [illegible] حکایت شخص [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خود [illegible] گفت [illegible]

گفت [illegible] حرف [illegible] چه [illegible]

چه بود که [illegible] او [illegible] در [illegible]

۱

[illegible] پس [illegible] در [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] در کتاب خود [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] بسوی [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible] عقوبت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] بود [illegible]

[illegible] پس [illegible] گفت [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس چون [illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] شنیدی این کلام را گفت شنیدم [illegible]

[illegible] گفت [illegible] چیزی [illegible] گفت [illegible] پس [illegible]

داشتم [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] روایت [illegible] پس مشغول [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] نقل نمود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شافعی از ابراهیم مکی [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] عمر گشت
پس [illegible] بخشید [illegible] عمر [illegible] پس [illegible] گفت
این [illegible] جمیع [illegible] بخشید [illegible]
حق او را بگیری تا [illegible] گفت [illegible] که دید
در مال [illegible] بخشیده از [illegible]
روایت نمود [illegible] شافعی در [illegible]
[illegible] عمر [illegible]
پس گفت [illegible] گفت [illegible]
از [illegible] حسن که عمر در [illegible] مدینه بود پس [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
ابن [illegible] سعید [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
رشید [illegible] مهدی [illegible] منصور [illegible]
عمر بن [illegible] پس [illegible] که [illegible]
در او [illegible] روایت نموده [illegible]
[illegible] خود [illegible] روایت نموده
از [illegible] سعد [illegible] دختر زید بن عمرو [illegible] بود [illegible]
[illegible] بکر پس [illegible] شرط کرده بود [illegible] که شوهر نکند [illegible] از او پس [illegible]
شوهر کردن [illegible] گرفت و شوهر [illegible] در [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۹۹

[illegible] از [illegible] جمع [illegible]   پس [illegible] ساختند
چون [illegible]   [illegible] کشیده [illegible] ساختند
[illegible] محمد [illegible] علی [illegible]   [illegible] توحیدی [illegible] ساختند
[illegible]   [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] که [illegible]   [illegible] محمد [illegible] ساختند
[illegible]   [illegible]
چون [illegible] محمد [illegible] از علی   [illegible] علی [illegible] محمد ساختند
در شبستان [illegible]   از [illegible] حضرت [illegible] ساختند
[illegible]   [illegible] منزل [illegible] ساختند
در میان [illegible]   خلق [illegible] ساختند
[illegible]   [illegible] ساختند
[illegible]   هشت جنت [illegible] ساختند
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible] ساختند
از [illegible]   [illegible]
[illegible] بالقصد [illegible]
[illegible]
[illegible] باجماع علی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

وما سهلت ذلك منذ صحبتهم ، مع ما نشر ابحت الغيبات ، وما قيل
اصحاب السقيفة جهرة ، بدعوى نزت في خصومات . ولو قلدوا الموصى به امورهم
لنزلت ما مون على بعثرت تحرما . تحدث فقل جهول زيغ عن نهج حجة
ربه كبغد ونه حجاك نزيد . عدلت ابن صهاك الرجيم بحيدر ، وهل يستوي
ما دك بحر وجمد ، وبهتان رضينه الزور ركن . نفس بردت منه عزة
بحر ، وهل بعدي موقف مثل شد يستطيع يوما ان يكون له حد . لقد ضل من
فاسر موصى بصدره ، ودوا عرش بان يكون له ندوة بان يجاور
يفوز عدا برضه وجليل . وان امام مرتضى ودع منه ابا فصيل - وابحر
عرى دبحها . وتعد عنقان وفيس . وحكم عقلك بين بحر لعم والعدم لجهولا
دنه ونص على الكرسيال مرعده . ونص كتاب الله فيه حبيبه فذل قوم
وغير معتر . ولم يخف وسه عزم بقلبه ولكن حقود في الصدور دفينة هي
استقرار مرتاريكبها قبيت شعري دبي بعث الامي وبهتان من شاده
المجان بحبه . بعاس ما صحل لي است عمره بمن كان من حرمة حبر شبها
معذب في بعض الغدير وغيره فصار مدى عمى بصيرة نصب لم يذكر
ضد نه يوم حيبر . ويوم حنين حين ضاقت الرحب وفي يوم بدر حث دم
مارها وذلك ذنب بعاس به ذنب وبا عجبا للمكتبين ومحنت
هناك بيد شد ولحن صعب . ذلكم ممن بره وعاقه . فهلا بزهم نحو غرد
ومرحب وكيف فرزته يوم عمر وخيبر . ويوم حنين هرب بعد هرب
فكيف عد هو بعيب وبحبه . بر نجا منه شيئا . وكيف علا من لم يطانوبا

بسم الله الرحمن الرحيم

ونص علي شاني به وهو نعم . وقال فيلوني ولست بخيركم
فم نضها الوصي ماكان بزعم . ولو درك الشاني لمولى حذيفة لولاه دون الغير والالف
برغم . وقد ما لها شورى من القوم ثالث . وجرد سيف للوصي ولهزم . فشورى
اجماع ونص صادق . تعالوا على الاسلام بكى ويلطم . وصاحبها مصروع به بمعزل
بديم تدوت الغرب وبحيم . ولو كان الولي عليهم اذا العدا هم وهو في لدنا قوم
ام تدبا الى ابنها وولها . بالموذنات له وحبيب حقرب لوان
والدها بقوة قلبها لاقى اليهود بخيبر لم يهرب ظلم الديلمي رحمه
حملوها يوم السقيفة اوزارا تخف جبال وهي ثقال . ثم جاؤا من بعدها يستقيلون
وبهتان عشرة لا تقب يا لها سورة ما احد قام عذابهم فقال وقالوا
وتحالا اخبارو ته يدى . كيف كان يوم الغدير للحال . وكيف صيرتم حاج
محكم . والناس انقضوا ولا اجمعوا . امر على بعيد من شورته سنكره فيه
العباس ممتنع . وتدعيه قريش القرابة وان نفاره لا يرضوا فيه ولا دعوا . فاي
حلف لحلف كان منهم . لولا خلق اخبار بما صنعوا الله عليه ومن الى
لطالب زلفة اي الله بعد الصوم والصلوات . سوى حب ابناء النبي ورهط
وبغض بني الزرقاء والعبلات . وهند وما ادت سمية وابنها ، اولو الكفر في الاسلام
والفجرات ، هم نقضوا عهد الكتاب وفرضه ومحكمه بالزور والشبهات ولم تك
الا محنة كشفتهم بدعوى ضلال من هن وهنات تراثا بلا قربى وملكا بلا هدى
وحكم بلا شورى بغير هداة رزايا ارتنا خضرة الافق حمرة وردت اجاجا طعم كل فرات

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

و شب مشغول نرد پس شد و پسرش با اوباش مشغول بود و داد شاد و بوده کردن شد
شاگردها جای پسر را بکتابه خانه و مسیر ساختند و [illegible] او در پی میدید نشسته بود و
تغافل و تجاهل میکرد تا که تماشا شدند به تفریح این عمل قبیح پس گفتند پاره از اوباش
فلان و فلان پسر تو را میبرند در روزها بباغ و در هر شب [illegible] و [illegible] میکنند
پس شما چه میفرمایید پس خندید و گفت عجب است از شما که مدعی عقل و [illegible]
گونه این کار را زاد بزرگ میشمارید آیا نمیبینید که این عمل بر وضعیکه رست باشند
بعض خلفاء [illegible] در رساله ریاض النضره فی الاحادیث [illegible]
از تاریخ بخاری روایت کرده از محمد بن سلیمان [illegible] که گفت با مامون [illegible]
نشستم و در نزد او یحیی بن اکثم بود و عباس پسر مامون [illegible] نزد یحیی بود و یحیی
چشم خود را [illegible] پس چون [illegible] گفت [illegible]
[illegible] از [illegible] گفت [illegible]
نگاه کردن [illegible] چشم [illegible] ضعیف [illegible]
پس روی مامون متغیر شد و گفت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] رسول [illegible] در [illegible]
عبد الملک بن ابی محمد عبدالله [illegible] نقل کرده که سلطان محمود پسر سبکتکین حنفی
مذهب بود و حریص بود در علم حدیث [illegible]
اسماع یافت بیشتر موافق مذهب شافعی پس جمع کرد فقهاء دو مذهب را [illegible]

۱۰۲ ب

گرد او در شب [illegible] در ترجیح دو مذهب سخن گفتند پس رای بر آن متفق شد که در نزد او دو
رکعت نماز کنند بر مذهب شافعی بعد دو رکعت بر مذهب حنفی تا سلطان نظر کند و هر که
بهتر است او را اختیار کند پس قفال مروزی نماز کرد با وضوء تمام و شرائط معتبره در طهارت
و ستر و استقبال قبله و ارکان و هیئات و سنن و آداب [illegible] که شافعی جایز نداشته
[illegible] بعد دو رکعت که [illegible] ابوحنیفه جایز داشته پس پوشید پوست سگ دباغی
کرده و نجاست [illegible] وضوء گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] پس [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
سلطان این نماز ابوحنیفه است سلطان گفت اگر این نماز ابوحنیفه نباشد تو را میکشم
که مثل این نماز را [illegible] پس حنفیه منکر شدند که این [illegible] نماز [illegible]
نزد ابوحنیفه پس [illegible] کتب ابوحنیفه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
ابوحنیفه پس سلطان از مذهب حنفی برگشت و به مذهب شافعی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مفتی میر عباس سندی که از علمای معاصرین است نقل [illegible] از محمد قاری که از [illegible]
فضلای اهل سنت [illegible] در مورد [illegible] گفت [illegible] دران
بسیار است [illegible] این است که [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible]
گفتم پس [illegible] سلطان محمد علی شاه [illegible] شیعه است [illegible] وجهت [illegible]
او [illegible] الرسول [illegible] گفت [illegible] گفتم پس او [illegible]
[illegible] تشیع [illegible] پس [illegible] نقل [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] پس [illegible] از [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اولی [illegible]
[illegible] از [illegible]
پس [illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در حق ایشان [illegible]
[illegible] الذکی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قد حطت [illegible] فکم فی [illegible] وکم [illegible]
[illegible]
وکم [illegible]
[illegible] ولکن [illegible]
وکم [illegible]
[illegible] وقالوا [illegible]
[illegible]
نحن ناس قد غدا [illegible] حب علی بن ابی طالب [illegible] الجاهل فی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] فاطمة الزهراء بنت النبی
لا فضل فی النسب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ما ندر هم یوم [illegible] وکیف نحو خارق فی اللجة ما ذا [illegible] اذا [illegible]
و [illegible] علی ما فعلوا . [illegible] المصطفی و [illegible]
و [illegible] حکم حق . [illegible] بن العق المصطفی و [illegible]
فد حضر فی مجلس [illegible] یا حسرة [illegible] من جعفی و من [illegible]
و ما جری [illegible] و ما . [illegible] وکل من [illegible]
و من یعدر [illegible] فذاک [illegible] فد ضیع [illegible]
[illegible] و فی غد [illegible]
[illegible] و قل [illegible] فاختر من [illegible]
[illegible] در باب هفتاد و [illegible] از کتب [illegible] و صاحب [illegible] در باب
هفتاد و [illegible] روایت کرده [illegible] در باب [illegible]
[illegible] پس [illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] تا [illegible]
کفت پس [illegible] البصرة [illegible]
از [illegible] تا [illegible] پس [illegible]
[illegible]
و [illegible] کان [illegible] من [illegible] و [illegible] الکرم
[illegible] ان [illegible] وکیف [illegible]
و [illegible] الامر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فقل [illegible] . و قل [illegible] پس [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید [illegible] بیرون آمد [illegible] پس [illegible] که در دست [illegible]
نامه [illegible] پس گفت پناه [illegible] پس [illegible]
[illegible] استیطان [illegible] فاطلع [illegible] فی
[illegible] من شیع [illegible]
[illegible] [illegible] ابن [illegible]
[illegible] المنکر . [illegible] فلا [illegible]
[illegible] یوم [illegible] فی [illegible]
[illegible] فی [illegible] الفا [illegible] من [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] از اصحاب [illegible] . [illegible] کیف [illegible] من [illegible]
[illegible]
میکوید [illegible] امام [illegible] محمد بن [illegible]
یوسف [illegible] گفته [illegible] البصرة [illegible]
[illegible] و ما [illegible] فی [illegible]
[illegible] و [illegible] فقلت [illegible]
[illegible] فی [illegible] روزی [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بنا چند پس ... درخواست و گفت ... [illegible]

در کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... عثمان ... [illegible]

کشته شد ... [illegible]

او گفت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مذکور است که سعد ... ملکشاه بعد از

فوت پدر ... که مذهب اهل سنت حق است یا مذهب ... [illegible]

... حکیم ... قصیده ... [illegible]

کار ... [illegible]	... [illegible] ... داشتن
... [illegible]	... [illegible]
چون ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
ای ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
چون ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

کی روا باشد ... دین ... [illegible] / دور ... [illegible]

آفتاب ... [illegible] / زهره ... [illegible] چهره نور داشتن

من چگویم چون تو دانی مختصر عقل بود / قدر خاک ... [illegible] کو کرد مهر داشتن

از تو خود چون ... عشق نا ... [illegible] / چه ... [illegible] داشتن

... [illegible] اعتقاد / ... [illegible] داشتن

انکه ... [illegible] / باشد ... [illegible] داشتن

تا سلیمان ... حیدر ... ملک / ... [illegible] داشتن

چون ... حیدر ... / با عباس ... حیدر داشتن

جز کی ... [illegible] / یادگار ... [illegible] داشتن

از گذشت مصطفی ... / ... [illegible] داشتن

از پس ... حیدر ... / تاج و تخت پادشاهی ... داشتن

از پس ... [illegible] / جز ... [illegible] داشتن

... سنگ خاره خون گردد همی / ... [illegible] داشتن

گر همی ... که مهر ... / مهر حیدر ... جان ... داشتن

... [illegible] / از ... [illegible] داشتن

هشت ... [illegible] / ... [illegible] داشتن

گر همی ... [illegible] / ... [illegible] داشتن

کی مسلم باشد ... [illegible] / ... [illegible] داشتن

رفو

۱۰۷

گر همی ... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... عشق ... / ... [illegible] داشتن

... عشق ... / ... صدق ... داشتن

... حق ... / ... [illegible] داشتن

... حق ... / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] / ... [illegible] داشتن

... [illegible] عقل ... [illegible]

... [illegible] امام ... [illegible]

امام ... [illegible] امام ... [illegible]

... [illegible] امام ... [illegible]

امام ... [illegible] امام ... [illegible]

... [illegible] امام ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نهاده اند با نشاط و مستانی کام کدام زبان دوست در حق مشک تنگ هم دهان مرد و هم راه
من آن هم نخواهم که بهر باده و رنگ کسی که جز به سوز مصطفی برد من آن هم نکوهم که آتش فزود
ره بهتانه صد ره کرده و گفته ام من آن هم نخواهم که درد و درد مرد نامه به درد جفت تام
حدیث حایل شده که روحت چراغ چه عشاق نفوس ران و فرصت غار حسی اگر بگویم با نشاط رحیم
هیچ و نتوانسته عقد رفیعه ام بگردد خون عزت جلوه رو به هم سکی که هدهدی عیش گرده گردون
گل هر دگی بشکفد ز غنچه دل نور آنکه نور محبت نظر رسیده ام مباد حزن و با هوس و جوی مرغ اهد
سعد بگو مدد و صد را زهوم اسیر به طلعت کی خبر درد که سعد آنکه بهشت جنات عدن
چه جبر و ادر و وسه امل به لطف نه بلی گسسته هوا رو دلی گفتم ای دام در بر دارم به شریعت چشمان ابد
مدارکار شریعت بجا کرده حالم بسیر شاه که او وفات رسیده جز است که ذکر شد رگی و انسی بیمه
دگر نامه جگر سود و دی و صد بار و بر رفت بنج زبانم سیه مسدود نه نه عموده در ست ...
چه ره عقد رعل بسر بر درد زبانم بطوف نعمت سدوم نام چه حیف جوز رخ جوام و سید نجف
جمیده ز ره قد ضاری چه حسن قدر ما نگشته دو در خیمی چه بر زن دا ریش ز حیث بشاه
حاجی حسینی است . دیگری کیست که در بیگلسدی رند و را قدر بزد زخم و ره شناسد بزرگ
او ما عیار جا یشته نه ردیست . میشناسیم حریفان دیگر رکیک عمل نغز بری و نفوذ
عذاب عبث است زنکه تحقیق شد این مسند در باب فد که ...
اوراق و با ای این روش که اگر چه در او کتب سعید کرده بودم که در عقوبت جزئی
آن درج نشد ولکن از ذکر شعار جناب عالم ربانی سید محمد قطیفی رحمه الله چاره نیست زیرا که
بعض از ثقات عمل نقل کرده اند که جناب ایشان که از فقها و علما و مخلصین اهل بیت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بوده در روز عید در مسجد مجلسی فرهمی آورده و این اشعار را میخواند و جمعی به
او منکر شده بدست زدن در سالی نخی تبریزی میرزا محسن نام که از نجبای مجاورین نجف
اشرف بود در آن مجلس حاضر بوده و بران عمل ایراد کرده و متغیرانه از آنجا بیرون رفت
شب در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صدیقه طاهره علیها السلام در هاتفی نشسته اند
و امر فرمودند که حاضر شود محسن مذکور چون حاضر شد فرمودند آن اشعار را بخوان چون مشغول
خواندن شد بجو ادب فرمودند بدان که بجو دست پس بجو که در مجلس معهود بجو مشغول
و دست دست میزد و حضرت نیز چنین اظهار و میرزا عباس عمل بصیام مجلسی فرهم درد
از مومنین مجلسه خوش و آن اشعار و انعام کرده و هر ساله این مسند داشت تا فوت شد
پس بعد ثبت آن ابیات سزاوار است که از اخوان مومنین خواهشمندیم که اراد کنند
با شیعه بجوعلی جل ربیع الاول : شهر النبی بالغزل والهو والتغلل واحتیل بحبس
اهلا به و مرحبا . ذکر لی عهد بصبا . ومن به علت صبا مامر بی ربیع بصبا وصبیح بفضل
جل ربیع و اجلا و نقرنه جنا ملا مرتفعا فوق الملا لم ارشطره شهر ربیع اربعین
باصاح قم سنة . لکن سریع دقی . وصها سعونا وبلیج سکنا وسهم من عرب
دام هم بیته . واعضد فی بجته واها هر عن کشه . ومن دنی فی کشه اکرم بعرف مدرل
باد ر شر ربیع ونشته لاوربیع ودر عل الشیوع ممسک صباح ولا کن کالکحل
وابد بارباب تسنی . اهل بود و دو لآ . ددی سماح وارح وربیع بیتیتنی بانغه من نقل
وافرح بکثرة حمد ولا تبال من حد وما سد و حسد . فانت فی حرز عمد فی ظل رحل
ناسع ذا شهره . جاد مجده لمد . ولا تبالی من ذا . کن فیه صب بعد ولشاب عدو

[illegible]

[illegible]

گفت ای عمر دیده ام تو را در حالیکه تو را عمیر یعنی عمرک میگفتند در بازار عکاظ که بر میان بندی
اطفال را به عصای خود پس بگذشت مدتی که ... عمر شد پس با دیگر وقتی ... امیر المؤمنین
شد پس بترس از خدا در باب رعیت . در جزو یازدهم در شرح قول حضرت سلام الله علیه
فیه عاهر و ناصر ... فاجر گفته که در این کلام اشاره است بسوی آنچه بعضی از صحابه که طعن در
نسب ایشان بوده چنانکه گفته میشود که آل سعد بن ابی وقاص بودند ... ربیعة بن ... جمله
... بودند ... از ... بوده اند و نیز ... سعد بن عبید الله
بودند ... که شیخ ما ابو عثمان در کتاب مفاخرت قریش چنین گفته که ... عمر
رسیده که جمعی از زنان ... عیب ایشان ... اسلاف ایشان در باب
اسلاف ایشان پس عمر برخاست بر منبر ... و عیوب ... گوم
که بیرون ... از ... مسجد ... بیرون ... از تمام
کسی پس شخصی از قریش ... برخاست و گفت که ... من و تو ... بیرون
میبردم عمر گفت که دروغ میگفتی بلکه گفته میشود ... یعنی ... ابی الحدید ... که ... برخاست ... بن ... خالد ... ولید بن مغیره مخزومی ... و
داشت ... از جهت عداوتی که با پدرش خالد داشت و بسبب آنکه ... اعتقاد ... خلاف ... بن
عبد الرحمن ... در ... عبد الرحمن با معاویه ... ابو الحسن مدائنی ... در
کتاب ... و گفته که ... نزد ... در ... حضرت ... ملامت ... در ... که زده شود ... عبید ...
کنیز ... عبید ... . جزو دوازدهم گفته که عمر ... در ...
بطلبند نزد عمر رفت پس عمر ... که در چند روز ... گفت ... در بیت ...

ملفوظ

... نه کردی عمر گفت ... نمیشود و ... که هرگز ... در ...
... و بیرون ... نسبت داده میشود ... به ... که
... پس عمر برخاست ... ابن ابی الحدید در شرح ... گفته که عمر
انکار کرده ... و گفته است که ... که نسب ...
ابو جعفر ... گفت که عمر ...
... میگفتند ... که ...
از ... گفت چنین ... در ...
او را اسیر کردند ... که ... زنگی ... بشارق
انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین ... روایتست که امیر المؤمنین ...
... شدن ... و داده ...
دیدم ... کشته شده ... که ... که حکم کرده ... پس
او ... قتل ... و بسبب ... بر ...
این ... نشینی ... و ...
... و ... پس ...
... که ... پس عمر گفت که ... یا ابا الحسن ...
... و ...
که از ... که ...
که ... [illegible] ... که ... که

بسم الله الرحمن الرحیم

از جانب عمر والی کوفه بود نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابولولو نام و دیگر صنعتهای
خوب میداند اهنگر است و نقاش و درودگر اگر دستوری دهی بمدینه بفرستم که مردم مدینه
از هنرهای او منتفع شوند و من هم از صنعتهای او بهره ور گردم عمر در جواب او نوشت که
او را بمدینه بفرست مغیره ابولولو را بمدینه فرستاد و بر ابولولو مقرر کرد که هر ماه صد
درهم بجهة او در کوفه فرستد چون مدتی در مدینه ماند از کسب او آن مقدار حاصل نمیشد
که درهم مذکوره را جهة مولای خود بکوفه فرستد نزد عمر رفت و شکایت کرد که چندین پول
جهة مولای خود بکوفه می باید فرستاد تخفیف بده عمر گفت چه صنعت میدانی او هنرها که
میدانست بیان نمود عمر گفت با چندین هنرها این خرجه بسیار نیست ابولولو از خشم
باز گردید روزی چند برآمد ابولولو را پیش عمر گذر افتاد او را طلبید و گفت شنیده ام
که اسیائی میتوانی ساخت که بباد بگردد ابولولو خشمگین شد و ترش روی بعمر نگریست
و گفت از برای تو اسیائی بسازم که همه مردمان ذکر آن کنند عمر با همراهان خود گفت که
اسفوم را تهدید میکند ابولولو گفت که هیچ حسنه بهتر از این نیست که این ظالم بید [illegible]
نقش [illegible] و بمکان خود رفته خنجری بساخت که دو سر داشت و دسته آن در میانش
بود و نزدیک سحر داخل مسجد شد و در گوشه بنشست چون عمر داخل مسجد شد از عقب او
سه زخم بر او زد و یازده کس دیگر از تابعان در زخمی کرد [illegible]
مشهور است که [illegible] بعد [illegible] آن نابکار [illegible] آمده
مذکوره را نقل نموده [illegible] بکاشان فرستاد و دختر قاضی کاشان را با او
داد و از او فرزندان صالح بهم رسید و بعد از مدتی خبر بمدینه آمد که ابولولو در کاشان

جمع

بسم الله الرحمن الرحیم

جمعیرا از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرند قاضی و مردم شهر مانع شدند بعد از آن
جماعت بسیار [illegible] مدینه [illegible] داشتند که مدتی قتل [illegible] بابا شجاع الدین
باین شهر آمده و از دختر قاضی [illegible] فرزند [illegible] بابا شجاع الدین در مردمان
شهر کاشان [illegible] ساخته [illegible] هر ساله در روز عید [illegible]
در او میشود [illegible] در کتاب [illegible] ذکر کرده
که اهل کاشان [illegible] و [illegible] در [illegible] کاشان
آمده [illegible] کاشان [illegible] خانه [illegible]
[illegible] شهر کاشان
[illegible] شجاع الدین [illegible] که هر که [illegible]
باشد شجاع الدین [illegible] که کاری
[illegible] کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible]

و همانا چیزی گفته [illegible] چون [illegible]
گفته [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] نقل کرده که در زمان [illegible] یکی از [illegible]
حاکم قم [illegible] چون او شنیده بود که [illegible] قم [illegible]
[illegible]
[illegible] که من شنیده ام [illegible]
[illegible]
[illegible]
بخانه هر یک [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
ابو بکر [illegible]
ابو بکر [illegible] که ابو بکر نام [illegible]
[illegible] که [illegible]
نمود که [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible]
نقل [illegible] که در [illegible] یکی از [illegible] قم
در شهر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل [illegible]

العباد والصلوة والسلام علی خیر [illegible] محمد وعلی [illegible] الکرام

[illegible] این نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خواسته بود ده بده قریه بقریه شهر بشهر برود جهاد محل بمحل جوانه نموده روبه
دارند که بسته آید با پانصد و هشتاد هر رطل خرجشد بیرون دهند و آسوده
نشینند و فوج و قلیان که در میان شما کشند دور رود و مجرهای
مسجدها بطریق حنفیه سازند و روند در مدح و ستایش شیخین و ذی
النورین که سراج امت شوند و هادی ملت شوند کوشند و هرزه روا بند رند
ای بیخرد ساختاعت علی و محبت آل رسول بی دوستی ایشان چه فایده
و در قیامت دانید که گر این سه نفر واسطه نباشند و شفیع نشوند بر بهشت
نمیشند ... در تعزیه حسین پسر فاطمه شما آن حروب را و ابوسفیان
هرزه کاری کنید و بابی بی عایشه رضی الله عنها و عن ابیها درشتی ناسز
رود ... مذهب ... دین بی بنا دشده کافر و سخت بیدینید
وای بر شما کجا خوب دارم گو که شما بمذهب بر باد رید
حضرت بحکم و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه پایه
در کتاب ... و ... نموده ... دین ... ملت ... اگر آل مروان و آل ابوسفیان که خویشاوندان
پیغمبر بند با خویشاوندان دیگر ... فاطمه ... کردند دستی
نمودند خدای داند ایشان شما و ما را چه کار که نیکوکار و بدکار رند

م

بسم الله الرحمن الرحیم

مسجد سازید و تمیز دهید لعن خدا بجز پرستیدن رو بیت و ای بر شما بادر
کردند کان چه کار ... که ... دل و ... حضرت مصطفی آ ۱۱۵
ای کرمان غرض ... پیغمبر خود ... دوی جفاکاری کنید در ...
مل ... جواب کردهایشان ... جزء ...
شما در حق خود ... دشنام ... ناشره ... نش ... بشید
زود ... سپاه چون ... بجز ... مذهب ... و
بشنفند شیخ ... کذارده ... این مذهب شما ... که
اسمعیل صفوی و ... واحداث کرده مانند ... کافر که در
... فاجر که در ... بعد ... و کره کنند کا
... شما ... فریفته ... سازند و ... فر
مجلس که در مجلس ... و بر محفل ... مستوت
موجب ... شما است هرجا ازین کتابها ببینید سوره ... د
... در ... ایمان شما ... بدید و ... دوزخ ... کافر
... و ... در ... بحکم ... یا
ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم

دایم ببینید و شنوید که هر که خلاف سنت الهی کند و هر غشا و اولامر [illegible]
ندانید چه طریق گوش شما کرد چون آید و مذهبیکه هر یک از روش و عمل
شما مذهب کرد بنده [illegible] در یک حکم [illegible] متفق نبینید [illegible]
کنند چه اعتقاد در شاید و چون ملاحظه شده کی [illegible] و خون و مال
شما حلال آمده و سنه نفر عالم بود [illegible] فرستاده آمد تا شما را هدایت کرده
سازند و گویند که دین شما چه عیبست که ور بر دی بست الهم [illegible]
ملا [illegible] و [illegible] و ملا [illegible] رحم الله من تبعهم من
المسلمین [illegible] که شخصی که درک صحیح و منبحر در علم داشته در
بلاد شما باید خواسته تا شما را هدایت اولا بدلیل و برهان [illegible]
اید اگر طاعت [illegible] داریم انکم لعلی هدی او فی ضلال [illegible]
و اگر طاعت [illegible] بشمشیر و تیر اثبات حق و حقیقت مذهب [illegible]
اگر ملای شمانی بجمله کلام ما [illegible] شما [illegible] و فتنه [illegible]
ویران [illegible] بس کلم الناس علی قدر عقولهم لازم آید و زیاده [illegible]
و اگر کار [illegible] مکاتبه بمجادله برسد [illegible] چه فتنه [illegible] بکار [illegible]
اگر بسید مسند خواسته [illegible] زنهای خود [illegible] که [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در [illegible] و علمای اسلام [illegible] و [illegible] فرخور [illegible]
116 سازند [illegible] غضب [illegible] در امان باشید فصاکنا معذبین
حتی نبعث رسولا والسلام علی من اتبع الهدی. [illegible]
صحیفه [illegible] بگفتن تو [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فضل الاسلام علی سایر الملل والادیان
بنص کتابه الجلیل الموصوف [illegible] اساطیر [illegible]
بالبرهان والدلیل، واختار اهله وخاصته وسقاهم
شرابا طهورا من هذه العین السلسبیل. فما شربوا
منه الا قلیل، وفضل مداد العلماء علی دماء الشهداء
وجعلهم نبراس الهدایة ومصابیح السعادة کما صرح
خیر النبی الامی ذو المجد والتبجیل. علماء امتی

بسم الله الرحمن الرحیم

کانبیاء بنی اسرائیل صلی الله علیه وعلی آله المذکورین
فی التوریة والانجیل الذین هم جواهر معادن العلم
التاویل وخزان اسرار الوحی والتنزیل سیما علی بن
ابی طالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب خیر سلیل
سلالة ابراهیم الخلیل الذی ظهر ببیضة الاسلام
استقل بجهده الدین النبیل ولعنة الله علی من نصب
له العداوة والخلاف بعقل سقیم وقلب علیل وبعد
تا رستم رزم خواه بیان به تیغ جهانگشای زبان قمع و قمع [illegible] خوف
وحقیقان [illegible] نموده اقلیم تحقیق را بپای مردی شهسوار سبک
سیر سندلان [illegible] توانند نمود ورهاد [illegible] ملک خود با
عساکر منصوره حوش [illegible] رسند به سپاری بهادران
فصاحت و دکا وغازیان افکار صحیحه ودلاور فکر عقیبه تو [illegible] خود
شریعت غرای احمدیه وجز [illegible] خالد دین محمدی را از دست
برد سپاه جهل ونادانی [illegible] تسخیر قطعات حرفیان فیافی حیرت و سرگردانی
دستم [illegible] یعقوب وجود [illegible] جنود محنت عناد و حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

117 مصوب [illegible] دست خط [illegible] نظام فریبی رنگکرده [illegible] فوجه [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] عارفت رسیده [illegible]
وسپس [illegible] قبیله جناح عساکر مقصد [illegible] بازی فارس سریع
اسیر [illegible] بزرگ [illegible] جنگجوی خارستان [illegible] جبل بلند [illegible]
مجاهد [illegible] [illegible] تقریر [illegible] شر و فساد [illegible]
بوت [illegible] معرکه [illegible] جواب [illegible]
خامه [illegible] جهت سوالی [illegible] صحیفه [illegible]
برذات جمیع [illegible] رنگات واجبه وشاعت [illegible]
کتابه [illegible] مستکلم سمعان بی نیاش
معانی [illegible] عدم وجود [illegible] مفهوم شانه
نشان [illegible] صفحه صحیفه [illegible] معاد ومنطوق [illegible]
حز [illegible] موجود [illegible] قابله [illegible] صورت [illegible]
[illegible] معدوم [illegible] مرکز [illegible]
و فلک [illegible] حروفش [illegible] امکان توضیح [illegible] قطب محور [illegible] فضای
معدوم [illegible] عبارتش نتایج صغری وکبری انعکاس [illegible] موضوع اشکال

شارحنش محمودی ضابطه برهان وقیاس هر وکل منتسب مقرنش معانی کلی
درمیان دوست فضل زمقدمات تالی ومقدم مرتبه نشر حیات دی معرفه در
کمرهٔ مبتدا وخبر کلانشی مفعول فاعل نقطیده وتمیز حال دانش محدود
ماده منسوبه حمل معرفه سنش لسان کاتب محمود مفعول مالم یسم فاعله
ومنصوب ومرفوع لفظ معانیش ماننده پادشاه منوی نامه عرف
حروفش متعدی ازنشان صحیح ومعتمد حیف کلانش مخففه
اجوف جازم عموم وخصوص مسند الیش ترکیب وست وضع شیء در
غیر موضوع لرد ومبانی معانی مراتع طبیعیاتش بخشو واضافه موجب جمع
وتفریق مضروب خطا بین است مدول مداینش منطق جزر جمع ذکر
صحاح اعداد فرضیه مطالبش جبر عول ومقابله منتخب منتظم قطر اهلیلجی
ثبت ماننده برهان شکل چهاره وضع سعه منطقه مقابلش نقاط
سفوه زدرجه مبنادی زوج وفرد لطیف مستخرج معانی خاطر ونقص
اخراج عرض دکان جهور ومنشور مراتب حشیه زبر جوزهر انشا جاری از
عوالی وعرض دبرنشانی زمان حرکتش نشان وانتخاب داری
شخص دلالتش دلیل هرمان عرض ذات عقده نزده مدرسه رفیع منور

معلومش مقابله قبول ردخی بخشیده که از عقد زهره در درس ابتداش نوا
زر سخن دراز بنجه ورنش حزوف فتنه مرادش نکرده که بعطر صلح توان
پرداخت وصفه بر مرکاص ررفتار موزون زده حجم سبز کینش کنده تو
حسنه برگرد وارند که منت کان رحیم نیست حجیم جهان صبغتشان فروق
نومان دعش ضیف دمسلام پشت انداددی در عشق محیطان ممیر گیر
زوره صاحب سه جوز بیان ضربت ده یک جاده شقاوت وجهالت
هادی صحاب فی وخضر خشند صاعد مصاعد دررده شماعت دو قانت
ورکزد نره ضلال وه مردود عرض کمال دو رخبیده سربر دوه ذری تا جدار
فسرستم شعاری دموسس سیاس جور وعطف دو فرشوی جهاف عدل
وانصاف ده کردر ام مسخت ستم عرش پیک دره منده وفا
عزیز مستمند ان رتعدی ومعادی وجود محمودش زیبا نشسته و
شخص شخص همتش به پیوسته شبشه موس عقبانی سنگ است و
افزایی امرسه وجدی بانسنده محمور سیاه مه سیاه افعش خوب
آب معجزه دست کیبن دورشنبه رور زخاطر معدون ماترش در فکر صباح
دوقات مستیمین دو در دیار سلطنت مدرسش دیگر وجلد دایم در جوش

وازترک وتازی سپاهش فاضنه شد و منزل دین در حرزو بنیش حصار حسرت

مآلش مصدوقه الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس شده

کلب عقور ضمیرش در کمین ذئب منشر دمه بس ندیدکه در نسبت نشر

این سند و در عبارت است تب عبارت درست و درشته صواب و وجود یکدیگر

ردینه اصطفانش ملوث ذوب نفاق است نام خلعت بر وجود بسته ه القائل

لو تبع البغض سد الحجره لا للجلوس فی المسند واسرج ردبیش نعم الله

افتخار الشیاطین معصوم بن مابال بعشق الله اطینه جنام عمره

باز فاد الزوال ، ویسر له ماتمنه فی امنیتنا من اعذب بعد الکمال ه

وذفه بعد ممن الی قوم واضرع والصلصال ، زجد مادر

بدانسته بشنخیره ، بغضه و فقره نامرد عالمی نان معلق حابکات هشیره

پیشه در دوری و ستیزه معرکه بر دلی و ده دوری و سالکان مسالک

سد و مانسیجان منانیج تو ز درشت دهعدها با ضد حب پادشاه خنجر گیره

عقبش درست ه و بندگان خاص نمه اشاعشر ، رودر تخت ه میر ت

شبعه ضه خرسان صالحی کمند طریق محمدی نه ولاد است

ملاذ دیلم محصوفه مالاحصد کالامان ، معصوم فرستاده خود درسوره

درم

119

در جهت مرزوی ه و سمت صوب پذیرفته عالمی از نشت رالهام بعزیز یکریز بنده

خانه سازسوی ه و گنبد چاکر و رود بتول رسانید دست رو بنشین جو سد دو فه

رد مطالب این باب ه نام بن نیاز مند درگاه رب العزت به تفویض کرده

هر چند به دولت شن مشهور که قلم جو هر او وخامه در ادب فردست باب

رعایت ناموس ادب موجب حسن صحبت که عمره در زمره خصوصیت محمدی اختص

خصوصیت فی فقه در مکاتبات فرض و تحتم است ، و پاس حجاب و عفاف او

حرمت مردی و عصافه که ترشیح نثرت و مردانگی و شکوفه ریاض

مروت و فرزندگی است چنانکه گفته نه د به بهار گلستان خوبی حجاب است

ادب زبزره ی عجب خوشنما است ، و العیاء دبیع الشباب کرده شود

از کجا که کتاب صواب و از سنگ چقماق عصبیت نائره فساد بر فروخته

و زصرصر باد پیچانی آتش نفاق در نیستان قلم اندوخته بود ، معصوم بجا

مذهب ندانست با کوه میزبان چه شوری بشنوی جواب کلام که گفته چه صد بیت

چه صوت با سزای صلح صحیح و جنگ جنگ است ، کلوخ انداز را پاداش

سنگ است ، مناسب حال منحرف از عقده شن بشنود که آتش هجو دهند

دمنه صبح خاندان آتش حنظل شتم و صعب ه ای نمود که خرمن قابسه عفت

مو

رودوف ان مخنث بی دینان به بدبخت از هر طرف کوی نشانه زبان در دامنش
سخنه بخشد قلم رض نسبت صدر در عمیق سازد حدیث تو باز نو
باید گفت که اگر صد گنم مذکی کر نشنوی حسن حرمه عذب سبب راکه
در صدد مرایش رد رسالۀ شکو رشیرین کرده و در مت زهر تو بخود
شنم نیکوی رد دو مصداق هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج
کنایه ز انست جواب مزخرفات ناسزا جس مجانان اموی در دو جهت
خاندان آن زیاد و در سعیت و درون ساخته به بسیاری شخصی مکر جز
سزا نما کرده که تیزی شد صدر صد سوت به بهوب و عفری نامه در
خود رشته عقب عقب امیر مسیحین عاض ظهور جهین ونادانی و ترس صحبت
و صحت دی بهانی سه جناب که موجه طلبان چند بد حکم و صد نسب
زیرا که در قواعد عربیت نقل طلعت جمع حمل الف و لام صفه غیر است
پس ازین نیک که جمع فرق مسند و زن که و ناصیه عرب شود و سند و
روم و غل بخت مجموم تو و رحمت بشند و بر بعض مدایح معلومات
و مع مد خروج بشان زعم ذکر خود بر در زیرا که مخالف مروه و مند بنا
نیز مغز باهر در منازل همت الا لعنة الله علی الظالمین و بانگه مرکز

١٢٠

را بوده و خصوص حسین شمرده سایر فرق اسلامی و همه عهد و کار و سپه
و هذا ایضا الملک عقیم و دیگر جواب ابو المعارف محمد خان که نتیجه دودمان چنگیز
خان دادو و روشن است باید دانست در چین شمرده باشد با اینکه در بخارا سکه
و خطبه بنام دیجوال داده پادشاه عبدالله و نفیس بنت مرآة در ست
ما مو و در نام و نقدیم مخصوص برقاص بد و نیست و پیوسته تو خدف مرد
نقش سکه عمل میساری مه صب خود رد ره اسلام و سبب مخالفت و در حلی هر
خارج و که در خرید بوده امیر مسیحین کوفت تراز رشت تر باشد
که بر کوب زرین حسب رتبه عمل دو نیم و در ایوان خراسانه
دار کفر و خود که سرشته قهر و غزنین و بلخ و رباط و کابل و سایر
جد و ما در او مهر و اضل نشست پس خود نیز ز اهل ده مکو خوابی بود
البلیة اذا عمت طابت هر کس که هر گفت نکو خود نیکو است مرد و
کس که بد گفت بدی سیرت و ست و حال منکر از اهلش پیدا ست
ز روزه سخن بروز مراد و که در دشت و نهر رباطش مرد شد معلوم
دست شاهد و ان جز حماقت نوشته محمد شد همه میلاد کر فته خوله
عمله و وجه مد و حرج ان سبع حیر تعجب کننده من خرد که رضوان

بسم الله الرحمن الرحیم

این حضور [illegible] زمین [illegible]
[illegible] چون [illegible] صورت
امکان نداشت و بعضی سوانح [illegible] و سنگ
بیش [illegible] مبلغ که خواسته بودی
بلکه با اضعاف مضاعف بیشتر گلوله [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible]
دریغ [illegible]
یعنی که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بعون الله [illegible]
حق [illegible]
[illegible]
و [illegible] بسبب [illegible] و غارت [illegible] بودی [illegible]
شده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲۱ [illegible] باعث [illegible]
[illegible] گرفتار اذا ضاقت [illegible]
[illegible] سیجعل الله بعد عسر یسرا جناب اقدس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
پناه [illegible]
هرچند [illegible]
بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] که نام بزرگان [illegible]
[illegible]
[illegible]

وبلاد روم که از عالم خارج دانسته‌اند هم مسلمانی شرب زنار حرام دانسته با آنکه
علمای عدول و فضلای کرام از مرد و زن تشبه بجنس مخالف منع
منع فرموده‌اند و تو همت خبیث با کمال قبح بیدلی سخن نو چون کوزه‌های
صدا و چون خرچه با قلوب بی ساخت جمع است اشاره میکنی در ضمن درد
هرکسیکه یاد رود از طبع جعش در زمان نقاره نوبت زند هوا بیچاره
کسی ترا در زمره موجودات میشمارد و یا در سلک آدمی میکشد ردیه
این مزخرفات در هم باف ثلثت العرش ثم النقش در خصوص
تغییر محرابها و تعیین سمت قبله اگر مکه معظمه را قبله میدانی بجو و
محاسبه و براهین هندسی مشخص میگردد و قبله در خور ارصاد و رکانی
وایمانی و حسکی و سایر دو سر مشهوره که نزد جمله چون مذهب
حق که شخص مستقیم است او که خدا و پیغمبر و امامی و قبله
ار جاه شد بهر سبب مار معلوم نیست ایس قبله از جهات سته بیرون
و در عالم وحدت پر و ره از خارج است مار توجه ازین و ماشیده بودیم
که شما در ضلالت گفتگو و حرف است حاله معلوم میشود در وحدت
واجب الوجود هم خلاف در میان هست اگرچه از مانی باشد و شما
عاقبت در بزم وجود ساقی بجون اسم محمد مانی مانند که از سمت
خود

قبله معلوم نبوده و چون در این شما صحیف بعضا از ذکر توجه بمکه معظمه
معطف است تغییر و تبدیل خواهیم داد لا تعجل فان الندامة فی العجلة و
الصبر مفتاح الفرج و گر این سؤالها از روی حاجت است که میخواهی تحقیق
نمائی که حق کدام است حال تو شبیه سؤال عرب بیست و یکی است که در اسفار
دسته گم کرده بود عرب در دکان صاحب چرسید دی جرم او در یک
دشت در جیب بخانه برد تا آنها در رهی نهاد از دی نام در نگوید که
مردم را بسیار سیم حبس کرده ابر برکف نهاده گفت خوم مال و حد ختم عشق ما
ز... مشده در هیچ و شنا و بنا بش مشخص شد و المتوزین که محمود ابو
ماز مر و نظاره هیچ نگویم خبر و شر حشر مردان بنا حشر مردانه عمر
در هیچ زها کوی مبهوت خدمت سراو رز بعز باشد ما کشد بروی
حدود میشنا سیم مع و شنای شما هم مسطر و ستایش پیشان هست
ند نوشته بودی پیشان سرخ مشد ادی ملتقد ازی چراغ در منزل برافروز
د نمود و میشناسد کسی کو هست بود در تو فته کجا مشد سراو چه
چه در ره ضد فتنت یا تو اگر کسی که برده در ذر ث تو عمر چند بود معدود
خود شده رتب یکم تهالت نمودند از پرتش عمل تقدیر چه پروا ز برای ارج

عمر سعد چون زنغار بد بخویشتن دین برآمد چه و نامی ز مصر قیست
ز کفر ولی هم منحرف نیست عثمان بن عفان چکاره است که خود سزد شمانی هم نیست
که میگویند از درگه دین عاده نفس و کوهی کسی بود امام پیشگه دین
که در دین گفتگوی خیسند در دین دهد فتوی تقیش جای طعن است سزد باز برای شتم و طعن
نوشته بودی که دوستی شاه مردان و شیر یزدان ربی محبت شان
سودی و بود پیشانشان روی بهبودی نیست و دخول بهشت بی مودت
نا میسر ممکن نیست و قسم بعزت خدا که بهشت نبردم اگر مودتی بو جسد عمر
چون شاه اولیا قسیم جنت و نفس و ساقی کوثر و سلسبیل است دخول در
بهشت بی ولای وی کسی ممکن نیست صاحب البیت ادری بالبیت
خود ما گرفته پند دو پند دیگر بعد چنان بشیر چاکنه شاه پریشان
چه صبح پیرهن از دست شوق خود بدرم که نیست مرقد بکشی به در دو رم
علی عالی والا شهی که گردیده غبار مقدم او توتیای چشم ترم
بجز رهش بره صدق کرده و تحقیق که بر حقیقت جد و حرمت پدرم
قسیم جنت و دوزخ و ساقی کوثر نعیم با هم رب بهشتش فشد بسرم
همای بر سر من سایه شرف فکند چه در هوای تو بیش دسته بال و پرم

کرد

بروز حشر نه شد بری فوز نجات بجز وسیله مهر شه وسیله دگرم
سترده است امید شفاعت خاطرش ز سینه هم حجیم و مخافت سقرم
چه کوه بر سر من تیغ گر نهد گردون بجز محبت او ز جهان چه بیم بزم
و در باب معویه خبیثه و یزید پلید علیهما اللعنة و العذاب شدید که نص
اولئک یلعنهم اللاعنون در باره ایشان صریح و حکم اللهم العن کل امه
در حق ایشان صحیح است نوشته بودی که ایشان از اقارب سید المرسلین
و این قبیل مصادره بر مطلوب است زیرا که کسی از شیعه بلکه از اهل سنت
هم قائل بر این نیست و بر فرض تسلیم این سبب کفر و نفاق ایشان نسب
ید ابی لهب عنت کتاب و در رسول و علی بلا بیچ فایده
و قطع پیوندش از علاقه محبت حضرت رسالتمآب است و سوی جامی که از خوف
میسایند گفته اللعن علی یزید فی الشرع یجوز و اللاعن یجازی حسنات
و یعطیه قد صح لدی منه مقتل و اللعن مضاعف و هذا هو الحق
و شیخ سنائی غزنوی علیه الرحمه میفرماید داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او لب دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید خود بنا حق حق داماد پیمبر بگرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

پسر او پسر فرزند پیغمبر برید / بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزید و علی انصاره ذلک مبلغهم من العلم سنی که مذهبش این
این است محجوب [illegible] [illegible] عیر [illegible] پیشوایان
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] حبیب [illegible] العباد چیزی نیست با آنکه نوشته
بودی که ایشان ظلمی کردند [illegible] ایشان [illegible] دانش علم و سیم
ایشان چیزی [illegible] الا لعنة الله علی الظالمین [illegible] چشم پوشیده
و آیه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار [illegible] و [illegible] ما کان
للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی
[illegible] و از صبغه [illegible] نظام [illegible] [illegible] معروف [illegible] گردد
درگاه [illegible] مطرود [illegible] برگزیده [illegible] مقربان درگاه [illegible]
فلو [illegible] و [illegible] کامل را مانند حضرت سید و صبیه و سند [illegible]
اولهن امن بالله و ثانی اول ما خلق الله امیر عباد الله و صنو
رسول الله امام المشارق والمغارب [illegible] [illegible] الجنیه
وصیاء [illegible] الذی [illegible] بعد الاول [illegible]
[illegible] طالب صلوات الله علیه و حضرت [illegible]

دل

بسم الله الرحمن الرحیم

١٢٤

کوکب [illegible] بضعة الرسول فاطمة الزهراء البتول و حضرت دو امام همام
امیر [illegible] عرش الله [illegible] ریحانه رسول الله و سبطه سید
شباب اهل الجنة و خلیفة الله و حجته علی الانس والجنة
ابا محمد الحسن و [illegible] ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] پسر فاطمه [illegible] [illegible] و [illegible]
ساکن [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] صفات [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] کردن [illegible]
[illegible] عاق [illegible] الصمد [illegible] [illegible]
[illegible] منزلت ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] چنانچه فرزدق شاعر [illegible] گفته ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم
او قیل من خیر خلق الله قیل هم و مولانا جامی [illegible]
گفته [illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible] خیار اهل زمین [illegible]
جمیع خلق [illegible] حب ایشان [illegible]
و مضمون حدیث شریف نبوی [illegible] جناب مرتضی که لحمک لحمی [illegible]
نفسی و نفس [illegible] فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا

نسائکم وانفسنا وانفسکم وصدیث حسین منی وانا من حسین سوره دیست
بن دوی بمقدار امانت و بمرمی بسیه محمد رسول حضرت پدر درد کاریست
ذلک هو الخسران المبین هرزه شود منفعل از قدر خویش
مثل وضو ساختن از بول خویش ریش بحبس راچه دبی خاک پاک
بیشتر ز بیش دهد رنج حالت و عذر حین برشیعه و نوص شنیعه
براند حضر رفیعه بسبب ارتد عایشه و استعداد زنان از کمال حماقت و
بجوری تونادانی ست فلا خود ورنج نامه سفاهت ختامه که مبد نحا
خلف وختامها سکره وکلها مرط القتاد در مصدف و ریج معاد
اخلاق است نموده بودی که شما و ما باعث ابرار و فجار چه کاریست و
با وجود اتفاق وصدور رصد صریح قدر نشان که یا ایها الذین امنو
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم بمقام تفتیش حالت و تحقیق
این کلمات فتنه ناک برآمدن از شدت مرض سرسام ضلال است والعیب
بد که بسبب مخالفت و فرق فی بیم تنگ وعرباور نام زنان دلیل
اد نزد ره اسلام وایمان است چنانچه بر وقعه حمل موافق ومخالف متفقند
در بن معنی فابن ستفعد بست زیرا که کریمه وامرأة نوح وامرأة لوط کانتا

نخ

تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما شاهد بست نعجب بود
۱۲۸ مروج بسر نوح از ما یست لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
گو هست در بین دو کلام عصا بن عباس و شیخ نظام رضی الله عنهما که سفیون
طرفین بجملت بتغلت فان عشت نغبلت للتسع من الثمن و
فی الکل تعرفت دلیل است باثبات آنرا جانبین دور شود از قرب بنده
خواب جیفه و مدبوی در قضای کانه عروة سوان لم تسبا و لم یکن
بین بوع وابنه رحما پس وجود افتراء شما بحث داقضه جمل زادای بمان
دور فتادن ودر مل عقبه وشود نقلیه در زیر سنگ بمیرد قرن نهادن و زبان
استعداد کردن دار مضمون حرب حرب و سهل سلم اللهم وال من
والاه وعاد من عاده وانصر من نصره واخذل من خذله فاقبل
بودن محض یکبره وجنایع لحیح که طار از ده بل اودهی وسود المزاج است
که علاج ان جز دیغ پیکان ودم شمشیر تیز نیست سک صفت رجاره جز دشنام
دشنام نیست نانه بند سنگ سک درشت کی ساکت شود در نهایت بحث
وسرور از اسد سی مل مرد که نموده بودی ابرو شست رجب ره دشمن چه
مکدری شد دی مکن که بر تو همین ماجرا بود کرنسه تو جسد و فدری بود

کجا بلبل شعف داشت دلاله نسبت با ماهی و جهات در زرت سلطان شاهنه و جمع
و مدد ادبار شوکت با بان دررسند تو فتاده نقض عهد و پیمان نموده بیش از این
نامردی و بیمروتی است و مردی نبود فتده دربای زدن گردست شده دگیری کرد
و بیضون ولا یحیق المکر السیئ الا باهله جزاء بما کانوا یعملون در دریغ خود دید

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو · یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

ما بین زرع امرء فی الافاق یحصده · من یزرع الشوم لم یقلعه ریحانا

و دیگر لوای شعف در سیدن جهار فراخته بودی تا به در رکاب دست برده
و می نیاسوده بی باشش در حرسان مشهور است که جان کندن از رنگ دریغ
توان داشت · و در بیدی از شغال فوس بیوس خنده و چهار عدم نه بسته
بس حرسان از غضب بدون فوج و سپاه مانند جرد و موربا لخت دادنید

ورد هیدی شنیده که بوده وردی · کجا بوده در شمار حساب
کجا باشی بوده مهر رکاب · کجا کرده خانه زین تهی
کجا دیده حضرت شهی · کجا کرد سبز سپه رکو حسنه
سه کی ز رنج شود خوف سه · همای هیچ نه بنشیند از مرغ شوم
عقاب شکاری نترسد ز بوم · چه زرین شود در بت فناست

شد

کشد ماه رخشنده سر در نقاب · چه زهره که گردد عنان پلنگ ۱۲۶
شود پای رفتار روباه لنگ · اگر فی المثل از کران تا کران
بود بحر و بر پر ز مرغابیان · ز پرواز شهباز فرخنده فال
بود طاقت صبر شان پایمال · شود از ملخ پر اگر روزگار
یکی سار زیشان برآرد دمار · شود وادی نمل اگر پر ز بیر
سپاه سلیمان از او درگذر · یکدم ز چه د سم تستور

اشارت ثابت شد نه سور در ذکر مزروعات و اعیه اشاره گردید
مذهب قویمه اثنا عشریه و تجدید آن در زمان طلوع آفتاب عالمتاب
سلطنت صفویه رضوان الله علیهم شده بود که پادشاه دین پناه هم
دودمان صفویه عسکر رحمه بازار جعفریه رفع تیغ تارک اعداء لنا عم
مصطفوی و چشم و چراغ خاندان شیعه هشتم مرتضوی آفتاب فلک دین
داری و ماه درخشان سپهر کامکاری و نامداری صدرنشین ریاض
جهان تا جدار فسر و رحمت بزم منان سلطان فردوس مکان
رضافان رضوان پاسبان سلطان بن سلطان شاه سلطان حسین
الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که با وجود ترک دنیا نمودن

بسم الله الرحمن الرحیم

و مغرب خیام جیوش درد ارتقا فرمودن بر چهره زنگ جبار دهان که
رائحهٔ مدح و ثنایش مشغوش و کام جان اهل ایمان از شیوع عدیت و
انقطاعش بادهٔ خوشگوار ستایش بر جوش نه بلند همت شاهنشه — رشح
ز بروج مشبع و الا همتش مستور و ملکه دوح مذهب اسلام از
سعی و همتش بر قرار داده و مرشد قسیم جور جور ستبر جیش
سوی محکم ساخته که تا زمان صاحب الزمان محمد بن الحسن در آن نحو مدد بوده و
دید شاهدین بر روی نگار خود چهره گشوده تا از ابروز ده دم
فرموده بر عالمیان ظاهر و باهر است که بمصداق امر آتی از مشرق زبان
وحی ترجمان حضرت رسالت پناهی نص صریح یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک
من الناس صدور نموده و فرمان قضا جریان انما ولیکم الله و رسوله
و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و حکم جهان مطاع انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا در روز غدیر در منبر جهور اد فرموده و خلعت من
کنت مولاه فعلی مولاه قامت با قابلیتش بیاراست و کرامت

در

بسم الله الرحمن الرحیم

127

دست مبارکش و علم کردن او در میان فرق ناس مع ید الله فوق ایدیهم
ظاهر ساخته و بحکم الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا زبان تهنیت و مبارکباد شیعیان از جانب خالق العباد
گشاده دل بوستان مسرور و مبتهج [illegible] بت و بر قرار است و با وجود سعیهای
متعصبان اموی و مروانی و تسلط بنی عباس و [illegible] ابو سفیان و معاونه
له خدای آن یعطون بر بیدند ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی
الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون شمع محفل حضور و مشرق آیات
نور بر طور صدق تابان و مستمع در بوستان ثبات و دوام
دیدم دمش اهل ناصبیان مشتعل و غاصبان خلافت هیران مشتعل
گشته بلکه بیشتر جوید و فزون شد روشن و اشکار گردید پس
از منصه چرخ آفتاب بچشم شکسته بخاک دون
ماه تاب کامل شدن بوده هر کس
بوده تا ظهور دولت صاحب زمان خلیفه الرحمن و قاطع
البرهان صلوات الله و سلامه علیه تا مان و فزون بوده

بود در بار چشم مردم بی دیدار — نماند در دلش یکذره نگار

سزاوار خلافت جز علی نیست — خدا را جز علی غیری ولی نیست

بنزد هفت بندهای کامل است — که نصب بقیه باقی خدا نیست

فان الظن لا یغنی من الحق — خدا فرموده در تنزیل حق

بنص تیغ با بنص صریحت — که شد منصوب در امر خلافت

گر این جمله دفتر درین کتابت — رقم دارد رضای ذوالجلالت

رقسم قران و خبر بیت چهار — خطیب بنده سوی حکم جبار

طراز نشانی به قدرش درست — که تاج انمایش فخر اوست

گرفتن دست و مقصود ولی — نمودن مرد بن بادی محول

براه از گشت مولاه شناخوش — چه شه فوق چه بادی باشد

خدا فرموده در نفس محمد — که حرف جنبی وردی بحمد

برای تهنیت رب مرتبه — و هو الیوم اکملت بمرتبه

چو گشت منصوب من حقه — شود جامع باهل قصه کوتاه

بچشم جهان بین است حرف — بدل چون بیزی در جای بدل

که خبری در بیانش گشته فاصل — زهی دعوی بمعنی باطل

به نشسته آمد چون توافق — که با مبدل نماید خود تطابق

نو

١٢٨ چو پس کتب بعد از شاه لولاک — که باشد حکم در بر زند فدک

فمن لم یقنع بالقلیل لم یشبع بالجزیل و لم یلیث علیه الله بزد الاکبس و دیکو سادات شفیع مدرجات نسل شاه صفی رسک چه خطاب کردن قیاس نفس نیست نقیبه در رجوع معلق کردن هم خدا هم بخیر معلق کردن جمع شد و رود در زمان و احد بتوان نشون خروج حمل کردن و دست دادن علماء عدم و فضده هدم رفیل بانجاب خاتم الفقهاء و المتشرعین و خاتم المفسرین و المتقدمین عمدة المحققین و زبدة المدققین لسان الادبین... و ابنه هو علی بن استاد الکل فی الکل و مرشد المسلمین الی اعلی سبل آقا محمد باقر ادام ظلال جلاله علی مفارق اهل ... بام جبر تا الی قیام قائم آل محمد علیهم ... مستطاب مصطفوی ... مرتضوی انتساب افضل الحکماء و المتکلمین ... و المتشرعین ... و برهان المحققین حجة الله علی الخلق اجمعین جامع معقول و منقول ... سید سادات عظام ... ابی القاسم ... فانی ... سلیل ... میرزا محمد مهدی ... الله فی ... الدهر ... ضلعه علی و جبر ساهرة بالصول و ...

و اشاره بحرف دال بیان نمود حرف کتب عجایب فردوس آئین مجلس نشین
حضور شفیع یوم نشور صدر محفل قدس حضرت غفور زلال چشمه سار حقایق
عقیدت مطور ظهور تجلیات حضرت شریعت گره گشای عقدهای [illegible]
علوم هادی طریق ارباب رسوم المؤید من عند الله بالنفس القدسیة دیباچه
مولانا محمد باقر المجلسی جعله الله العافی علی [illegible] نمود و جعله من
الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون فی دار السرور که توصیف نگار صحیفه
اخبار حسنه بودی مایل لکل افاق باشم ارتسبهای من نگار نگارخانه
انسان شود جمله که وجود زد شعور هر شام [illegible] نگاری نگارستان
چون جمله زن کنند مرغان زمان خود بر هر عاقل بصیر وجود نای حسرت
بن مدعا پوشیده نیست که تمایز افراد بشر و صدای [illegible] از یکدیگر
نور علم است بر هر کاملی نیست چنانچه کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم
بر آن گواهی است بصیر و آیه شریفه [illegible] مفتوح
اثبات این شاهد [illegible] عبارات و محک [illegible] الاعتبار
شریف [illegible] و ضعیف و وضیع و صعلوک و امیر و فقیر و [illegible]
برنا و پیر [illegible] در حقیقت با هم مماثلند پس فضیلت [illegible]
نوع انسان [illegible] علم و معرفت نیست پس [illegible] الاعدام

دودمان

دودمان [illegible] علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و سرور [illegible] تاج و [illegible]
العلماء ورثة الانبیاء و صدرنشینان بزم هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون و [illegible] فسلم أفمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون بعد از حجتهای خدا بهترین امام و اشرف اهل سلطنت
و غنا و ثروت و دولت و مکنت بدست قدرت داری تعز من تشاء
و تذل من تشاء [illegible] ترزق من تشاء بغیر حساب است
هر گرا خواهد بحکم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید تارک عزتش را از اکلیل
تؤتی الملک من تشاء آرایش [illegible] ولو بسط الله
الرزق لعباده لبغوا فی الارض و [illegible] ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی [illegible] تنزع الملک ممن تشاء کرده اند تا [illegible] ضعیف [illegible]
بر [illegible] قوت و قدرت و جاه و سطوت جسمانی [illegible] بیش نیست [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا [illegible]
[illegible] حکم صریح [illegible]
[illegible] ان الله یأمر بالعدل و الاحسان [illegible]
گوش [illegible] خلق الانسان ضعیفا انه کان ظلوما

جهوکار را بر فهم تر دین و عناد معنی سابر [illegible] ولقد طعن فقد مرق و لم حجة
ملزمة را علم می آرد و فقر عکس [illegible] داد و ایجاد مودت و حجاد
حسب مت اهل ابا که ثمره شجره [illegible] بحکم وکال لما خلقت
الافلاک شنوع تا بسرشت عناد و حسد در زمره بغی سیادت کفر سادات
کرام و عدای عظام نموده، نص قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
را خلاف شمارند و حدیث مستفیض انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی و خبر شریف من اکرم اولادی فقد اکرمنی و من اهانهم
فقد اهانی که مجمع علیه اصحاب و علما و فریقین است محو کرده و حرفی که
در صوفیه اهل سنت و جماعت است در این معنی بازیچه خوش [illegible]
محبت ذوی القربی چه خوش گفته / رایت وکانی ال طه وسیلة
علی رغم اهل البعد یورثنی القربی / فما طلب المبعوث اجرا علی هدی
بتبلیغه الا المودة فی القربی / پس عداوت ایشان [illegible] روی گردی
بر تافتن از سخن حق و صدق مصدق و دفشاندن تخم جهالت در مزرع
غوایت و کار شر و [illegible] و فعل مرده بی [illegible] فقر و
بهتان، و ظهور عدم فهم و ثبات کفر و عصیان الا انه [illegible] فیه

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۰ والجنان نزع من فیه [illegible] از نماد عزود [illegible] سرور قتل و سبی عیال و
عقاب و نهب اموال و بندگان کلا تنزل الله و [illegible] بوحدت [illegible]
برسالت حضرت شاه [illegible] المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه ماحی
رسوم ایمان و [illegible] و بنیان اسلام و ارکان سنت و فتوی بقتل و غارت [illegible]
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ثمره شجره کفر و زندقه و
الحاد [illegible] از فرمان خالق عباد و [illegible] فتنه و فساد [illegible]
معنی [illegible] که در [illegible] و شام در روم و مصر و سایر بلاد اسلام
شیعه و سنی در ظل حمایت پادشاهان عدالت نظام آسوده و در خراسان [illegible]
احمد شاه و تیمور شاه در تحت [illegible] سلطنت ایشان شیعه و سنی با هم [illegible] شفیق
و مونس [illegible] و احکام و [illegible]
دین [illegible]
و [illegible]
صدمه سنگ [illegible] عثمان [illegible]
و در سایه [illegible] سلطان روم [illegible]
در رفاه حال و آرام [illegible] و قضاة و حکام و علمای
اعلام ایشان دوستی [illegible]

موافقت با خود [illegible] بر سر علم را با کمر [illegible] خود [illegible] بسیار زند و تاریخ تعصب
[illegible] لکم دینکم ولی دین [illegible] و در تنگ کدورت معاندت را بمصقل
[illegible] لاتتخذوا من [illegible] ولکن الله یجتبی [illegible] بسیار زند و رفیق
عالیجناب [illegible] و سایر مجتهدین شیعه امامیه که در مشهد نجف و کربلا
است در کنف دولت سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین
خادم الحرمین الشریفین و [illegible] الحجیج و [illegible] سلطان عبدالحمید
شیّد الله [illegible] دولته باوتاد الخلود وایده فی عیش رغید و جد
مسعود و حضرت وزیر اعظم و دستور معظم المتکئین علی سریر [illegible]
و هادم بنیان الجور و [illegible] سلیمان پاشا [illegible] رعیت نشود
تا یافته علم [illegible] و ترویج مذهب [illegible] در انقطاع و [illegible] بقاع و صفاع
[illegible] نور ظهور مذهب جعفری [illegible] با آنکه
اکثر [illegible] مذهب سنت معتاد [illegible] از جناب [illegible] و در
توقیر و تعظیم [illegible] به مبالغه [illegible] و بمضمون ان
الله یأمر بالعدل والاحسان [illegible] مروت [illegible] الشفقة
علی خلق الله والسلطان العادل کالوالد الرحیم را سرمایه [illegible]
و در حمایت عرب و عجم و شیعه و سنی دقیقه [illegible] نمیکند و ان فی ذلک

لذکری

لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و در [illegible] کلام خدام
[illegible] ارشاد [illegible] آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی
تجارة [illegible] نموده بودی مآل [illegible] و خسران ، فما کان الغراب دلیل قوم
سیهدیهم سبیل [illegible] ارشاد [illegible] صفات
اهل [illegible] در قرآن [illegible] که یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان
فانه یأمر بالفحشاء [illegible]
[illegible]
[illegible] الشمس و [illegible] من الرأس
[illegible] فی مجلس [illegible]
[illegible] من حدیث
الرافضة [illegible] الی [illegible] من الناس [illegible]
و دیگری گفته [illegible] علامة [illegible] کتبت علی [illegible] اولادنا
من [illegible] شتان عند الله [illegible] وزنا

خلافت [illegible] علی [illegible] — که چون [illegible] جهان [illegible] است
شمار [illegible] روی [illegible] نگار — [illegible]
ولیکن در [illegible] نشسته — [illegible] در باب [illegible]

دلیل خصمشان بر خلافت نیست ، که پای فاضلش مفضول نیست
همین را ایشم گرامید مفضول ، چه نائب فاضل عادت مجهول
شمارا باید این توجیه کردن ، که خاص عام گردد کامی این زمن
چه حکم شرع عاری مانده جوست ، خلافت امر زمانی تصوست
بهر چیزی که هرکس خواهش داشت ، خدا و مصطفی نیز نکوست
چه شد جمع مرده در سقیفه ، بری بیعت نمایند خلیفه
چو چون بوده مفضول مطلق ، شد حرفاصل منه بردن حق
چه تعلل قلب لاد بر رجس ، جدم منصوب شد مفضول دانا
پس اول کرد خود تا پر فاضل ، که شد مفضول ثانی پر خاص
زریع خود چه ثانی بخرشد ، بمفضول دگر صاحب شد
پس سزاوار خلافت مطلق و لایق امامت بر حق کسی است که بر سر [illegible]
سلونی قبل ان تفقدونی بر این همت نموده و رباط دری [illegible]
بسوی بر منبر مسجد مشهور خلیفه ثانی زد خورده و مضروب اما مدینة
العلم بر در مدینه علم اش بنا نشانده و کسی که غاینده دکان علمش
ان عرفت فاستقیمونی وان زنیت فاقومونی [illegible] شد دزدانه
خلافت مغصوب داغی امامت نموده و دعوی دیگری موضع [illegible]

کلا انه لیس احد من عمر حتی المخدرات فی الحجال وادعای خلیفه علی
الخلافه عمر باشد بعوض منع از صحیحه بیان نموده و دست کسی که بزعم
شما امام عادل متقی بعقلش زده شد و جای خلافت در سر بچه زمان
نموده کشیده انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا
انفسکم ذلکم خیر لکم اگر مدعا با مغضوب مانده لایزال الاسلام
عزیزا الی اثنی عشر خلیفه کلهم مارد است و بر حدیث ریسمه و ضعوه
و صیغه و رسوله و اولی الامر منکم سالم مانده آمیزه پیروی همان
عباد و زینه رسول خدا و حسنین ایشانند امام و پیشوا بوده در عصاه
و حجت خدا بدین هذا عقیده فی حقیقة مذهب یار بسیار عجب
زحام بر [illegible] و معیار بن مغان از بالاتر صرحت و دست در زیر
عقل سلیم و دین مستقیم حیثیات [illegible] و بعید وجه ذلک جهت اثبات
اوضحات خصوص و تتمه بر واجبات نبوده خصوص و در نظر بر اب خصوص
جب بلکه صحیح بالغه عقلیه کالشمس بینانه منصوص و در این باب چون نقش
خصوص و در دوفا رعقول بنده مغز است و غصابه در بنا اب علم خشیو
بار بینهای جنس نادان و تصور فهم و سرکردانی و ستم ظلم صحیح و شکر

بیچ بمن برسد در نسخه نوشته بودی که سه نفر را فرستادیم تا شمار
مذاهب کنند بعد از ورود ایشان حال شد که تاب از تاب و کنجه از کنجه
دبول از آب و سنجاب از سنجاب و معرفه از معرفه و لغه از لغه و جوتی
از جوتی و ملیص از ملیص و فنیخ از ملیخ و دیخ از دیخ و وصف از وصف
فرق نکرده اند از زمره عوام کالانعام بل هم اضل و در دوری خویش
بلکه جهادیت محض بوده اند و صفحه بشان منور صفحه گشته و در حیز
ذی روح نمی نموده اند ره بوده که ضرب منجنیق حجاره بر سر ایشان
مدارا سوار فرستاده تا خبر فتح و فیروزی شما را بوالد بزرگوار برساند
چند نفر ترکان که با ایشان همزبان و در کیش و ملت همعنان بوده اند
گشتند که سبب آمدن ایشان باین دیار و شغل و کار ایشان استفسار نمایند
ناست نفرت بوده مردود را بنیق حکایه کرده رجوع بت پرستی و جادو
بر جوع قهقری عدول نموده اند بنا بود اگر با دین شما هم بشما نقاد حد نماید
حام شما بعد از مشاهده تجاهل بر انیست چون بسته زبان و نوجم بوده رقم
عفو بر جرم جرایم ایشان کشیده و رو گشتن نمانده است و خوف همه شب
منادی جل ذکره فقد حق فلن فزیدکم الا عذابا شنیده اند نفرت

بعول الکافر یا لیتنی کنت ترابا دست رزدمان هستی کشیده معذور
فصیح را بن اقوام اندین خلق هکذا مقطوع معصیت اند در حق خود دیده
در نسخه نوشته بودی صد مل خود را بعقد تازه بر خود حلال سازیم جلت
نهایه ما بحکم خالق الارض و السماوات انشاءالله تعالی بلطف سبحانی و
ی قضای آسمانی زنهای اهل سمرقند و بخارا را بصیغه متعه برود تا
خراسان عقد بوند خو هم ست و نجیه ست سنته دران مرد و را
بر کرسی خلود خود برنشست و دیگر تو پیچ بنکه علمای شما در یک سنه با هم
متفق شده کرده بودی کلا و حاشا در اصول عقاید همه بر یک صراط
مستقیم و بر یک نهج متمند اگر در بعض فروع فقهیه مخالف یکدیگر باشند
فرج در مذهب نمی یابد زیرا که مجتهدین هر یک تمسک بدلیلی جسته
انکار یکدیگر نمی نمایند و همه بر حق میدانند ولیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام بلکه علمای شما از چهار مذهب قابل حج نفیر
وشا بسته توبیخ و قدح شدید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یشعرون
ذهب الحمار لیطلب قرنا   فآب و ما له اذنان
اگر فی الحقیقه این مزخرفات لاطائل و مذهبات با صحن از طریقه مباحثه
علمیه و مناظره رسمی است از قبیل حمل زنان حدام و مجامعت بدشنام

۱۳۴

و بوسه بر پیغام است مانند قاضی [illegible] و مدرس [illegible] تقی و غیرهما که در فی [illegible]
سوادی دارند انفاذ خراسان نموده و شنیده‌ام که بر سبیل شتاب [illegible] چون
هرگز اصل ایشان که عادت نادانی است رسانند و سیه [illegible]
از نیر ولد و نا التزام شکسته زند و ولد علی اینکه در خراسان کسی
نیست که تبحر در فنون علوم داشته باشد بحمد الله تعالی علامهٔ علمای
اعلام انقدر هستند که شافعی قبل رئیس باشد و بو حنیفه در حضور حمل
ما شبیه کشیده و محمد حنبل قابل عرش داری او و مالک لایق شغل درگاه شما
نیست ادعای باطل تو قیاس غیر است و ان [illegible]
من الاذی ملبس من الحیض بحث علم [illegible] رسانان تو در [illegible]
رسانیده حائض را ولد شود والغرض [illegible]
صدق شیئان لا یفترقان الحمار [illegible] و الغار [illegible]
کفار را بر دست که ما سوی [illegible] کرد شکست و اگر بکثرت عدد
خود مغرور شوی ما شمشیر [illegible] کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین و خیمه
و من یتوکل علی الله فهو حسبه کشته [illegible] هوش از [illegible]
[illegible] قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم

علیهم

۱۳۴

علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین بر سبیل مقدمهٔ الزاد و امام المقصود
ما انسکه عن قریب حرکت بصوب بخارا نموده از صدای تفنگ [illegible]
و زنبور ثعبان آهنگ و از زلزلهٔ صواعق نهنگ توپ قلعه کوب که
نشانهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها
و نمونهٔ [illegible] عد [illegible] است حصار [illegible]
از برق [illegible] الناس [illegible] باعمالهم [illegible] ساخته [illegible]
یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض را [illegible] حکم جهاندار
[illegible] کوتاه سازیم [illegible] عامی از [illegible] و دارم [illegible]
[illegible] تا بکجا [illegible] است [illegible] عطا [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] در کاه [illegible] بوده دشمنان [illegible]
بحکم ید الله فوق ایدیهم کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله و
لا یحیق المکر السیئ الا باهله [illegible]
جان نثار [illegible] بکار [illegible] پریشان کرده [illegible] و فات
خصم [illegible] شکست [illegible] بشارت انا فتحنا لک فتحا مبینا و مژده فقد
جائکم الفتح [illegible] محمد له ثم حمد له علی ما هدانا
[illegible] هر چند [illegible] نموده
نموده در [illegible] عدم [illegible] مکاتبات [illegible]

سلام بنا بر فرمایش صاحب احادیث ثقة ماه جب بود اداء الله حق
بجواب بود حضرت ... مصاحبت چون زیاده ملاقات قریب اوقوع
بود که چون عارضه سنعه خناق ... جمعه نمود و چون
عروق حق ... از مواد فاسده کفر و طغیان مملوّ گشته گلوگیر
تو ... بیماری باری و بوجهی که مواهب حضرت
خیر البشر و ساقی کوثر و قوت بازوی ائمه اثنا عشر و از ضماد آتش غضب
قهر دبر جلاد ماوراء النهر باد بخوت غرور تو ماده شر را تحلیل داده
به نشتر سنان جان ستان دلیر جلی شان خون فاسد در رگ دل
در رشته جان تو بیرون آورده بحب ... کلوله جگر دوز و شربت
رزوق شمشیر جانسوز کام تلخش ساخته تریاق فاروق حجت بر آن
دغلبه ... ماده نزله عصبیت و زهر عناد گشته ... غبار ...
دیار شام کرفته بکار رفته ... در ... جگر دوخت
... سیاه ... و ... غذای ... شد
شام تو ... کارخانه غضب ... بکار ...
... بکار ... شمشیر ... کار ... قضا
و قدر ... داور خالق دادگستر ... باشد ...
هدی نموده سر بر ضای طوق فرمان قضا جریان ...
حق

فضی محضر نهاده بحکم جاهدوا فی الله حق جهاده مقاتله ...
ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن ... و ما النصر الا من
عند الله ... الاعتقادیم ... فرصت ... قلع و قمع دشمنان
آتش ... برآید نشان ... اکر ... دیگر
... بجز شرط است کفتم ...
... در قبة البلوی ... بحار ...
... بالطاعون والوبا ... الذی ...
جناب ... الکسنا ... امیر عباد
والکلاب ... عند اولی الالباب معصوم بن دانیال ...
به ... جان ... فی اسفل درک نیران کردد ...
منتخب ... جناب عالم ... و فضل ... میرزا حبیب ...
جناب علامه ... میرزا ... که ذکرش در مکتوب ...
ذکرش در اینجا مناسب ... در تاریخ رفع ظلم در سنه ... و بعد ...

الغرض بعث یکی ... حکایت ...	تازه و نغز چنان کز لب ...
اندرین ماه یکی ... سمت ...	که ... کشش ...
... نیشتر ...	فتنه رفت ...

حسن را اندر کشاکش عشق ...
در همان خانه در خلوت عیشی کردند
بربط و رود و دف و عود و شراب ...
شاهد و شمع ... شد و ... و جام
غمزه ساقی و فرح باده کش ...
حسن و عشق و طرب و مستی و عشق و ناز
باده خوردند و مستی ... کردند هم
سر زد صبح ... که شامگه ...
ناگهان دیده که در خلوت در ...
شد سراسیمه و آشفته سوی شحنه ...
شحنه ... شد ... و هم از ...
ناگهان ... خود ... اذن ...
مستی از جای ... کرد ...
سر ...
این همه غوغا است که در میکده ...
والی عقل ... علم و حبل ... چشم

همه خلق در فراق ... گشته سحر
که ... سوی خلوت ...
همه عود و رباب و نی ...
جبل و ... و سنبل و گل شمع و شکر
عشوه رقاص ...
همه سرمست و فرح ...
در ...
سر ...
که ... خانه ...
که ... خفته ...
با ...
...
بر سر ...
بر ...
از ...
بر در خلوت ...

عشق سرمست ...
بر سر عقل ...
همه عقل ...
... تخت ...
...
که همه خلق ...
...
...
بر در خلوت ...
...
...
...
چون ...
ساغر ...
...
باده شد ... عقل ...
عشق ...

حسن محمود ...
بر سر ...
...
...
...
...
...
بر سر ...
همه ...
...
هر که ... شمشیر ...
...
...
که ... تیغ ستم ...
...
هر دو ...
هر دو ...

سر حلقهٔ زنجیر بر گردن عشق / زنده دوا بر پای جنون [illegible]
بکشیده زره روی نشاط [illegible] / تا رسید [illegible] که شرع [illegible]
مرد در شرع است [illegible] / تا چه [illegible]
حضرت شرع خبر بود که این شغل عجب / چه فتاده است چه رفته چه بوده است [illegible]
عقل مدهوش و ورع و تقوی [illegible] / [illegible]
کین چه خورده سری و در چه گردیدی / عقل را سر شکسته [illegible]
شرع پرسید با عشق که ای عشق جنون / که سخن راست بگو [illegible]
عشق افکنده سر ز خجلت [illegible] / خواسته [illegible]
سخن راست [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / لب [illegible]
این [illegible] / دامن آلوده [illegible]
چون محرم شد [illegible] / [illegible]
ما بهم گفتیم [illegible] / عشرت [illegible]
[illegible] حلال / [illegible]
دیر آمد [illegible] / [illegible]
باده خوردیم [illegible] / [illegible]

شرع

شرع رو کرد بر زهد و ورع و تقوی و گفت / چه بگویم [illegible]
پس [illegible] / مکافات ستمکاری [illegible]
گفت [illegible] / [illegible]
دست تقوی [illegible] / سخت [illegible]
[illegible] / [illegible]

منقول است که قیس بن عاصم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت که من در زمان کفر و جاهلیت دوازده دختر خود را هلاک کردم و [illegible] بر [illegible] گشتم [illegible] که [illegible] حضرت فرمود در عوض هر دختری که کشته [illegible] از [illegible] پس [illegible] قیس بن عاصم گفت که [illegible] دختران خود را [illegible] و حال [illegible] عرب [illegible] قیس [illegible] گفت [illegible] کسی نکاح [illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود که این [illegible] اهل دنیا است [illegible] جناب [illegible] باز خاتون [illegible] دیوانه در بصره بیرون آمد [illegible] [illegible] دیوانه گفت که [illegible] جواب گفتند که [illegible] دیوانه گفت [illegible]

[illegible] تمام شد [illegible]

[illegible] ١٣٥٣

بسم الله الرحمن الرحیم

که از اصحاب حضرت رسول است بایستی که در حجاز باشد پس چنین شد که در بصره کشته

برای محاربه و جنگ کردن با علی علیه السلام بصره آمد و در آنجا مقتول و مدفون شد پس

دیوانه گفت که راه دیدم تا بر سر قبر وی روم پس بر سر قبر رفته گفت ای طلحه

هرگاه روز قیامت شود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو بپرسد که تو

در غرق بصره چه میکردی و حال آنکه من ترا در حجاز گذاشته بودم پس ای طلحه

زنهار که در جواب نگوئی که با عائشه بیرون آمدم برای جنگ کردن با علی بن ابی طالب

علیه السلام باید که این نگوئی بلکه آنکه بگوئی دیوانه بن یقطین گفت و در میراث

پای خود را صحرا میبرد ... عجبت من عائشة ... امّ الشرّ ... مقبره

چرا نسوان ماده چه گونه امام المؤمنین ... مع نکاح ... اصحاب

باقتنا با هل ... کنت اما لنا ام ... شافعی در حق

در بعضی احوال که میگوید چون گرسنه شود اولاد خود را بخورد و کسی

که این کار را از شدت محبت باشان بکند ... مع الانفس

فی هودج ترجی الی البصرة اجنادها کانها فی فعلها هرّة ترید ان تاکل

اولادها و مراد از هر ... و از ... طلحه و زبیر است

باسم ... خا النبی ... مع ... با فاطمة

حسبی کتاب الله ... اخذ ... ان کنت ... من

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله اعاجیب در کثر ... که موجب جمع کتب ... روایت

کرده از ابن عیینه از عمرو بن دینار از ابی جعفر که عباس بن عبد المطلب

به نزد عمر آمد و گفت ... رسول ... برسم ... عمر

گفت کیست شهود تو گفت مغیرة بن شعبه گفت ... و گفت کسی دیگر ... بیت

عمر گفت ... او ... از ... باش ... عباس ... و گفت

اعتنک ... گوشت ... در ...

پس عمر با ابن عباس گفت ... بگیر پس ... خیزران

صدی ... بن عمر ... من الحجر ... للعباس

عن بن خطاب ... و کان ... فی کتاب ... مستطر

انکروا ... فان ... او بیتها تحکم

فیما ... و ابنها و ابن ابنها ... و باقی

الکل ... فی ... والدهر ذو غیر ...

ان سوف تملک هاشم ... من سلطان ... من دون

اسرة هاشم من بعد طول ... ما ... النبی

فیه و لا ... القرآن والعم و ابن العم ممنوعان من میراثها والبنت

والولدان ... احکام الکرسی ... الحدیث

ابن ... والدهر ...

بسم الله الرحمن الرحیم

ناقصا و کیط اهل الفضل و ارجحان حدیث [illegible] که راوی آن
از کرامات و مناقب عمر شمرده‌اند [illegible] کرده شیخ اقدم حسین بن حمدان حضینی
در کتاب هدایه از جابر بن عبد الله انصاری گفت بودیم در پیش روی امیر المؤمنین
در مسجد رسول صلی الله علیه و آله که در آمد عمر بن خطاب پس چون نشست گفت از برای ما
سریست پس مجلس را [illegible] رخصت کنید شما را پس متغیر شد رویهای ما و
گفتیم چنین میکرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و بتحقیق که ما را امین میکرد بر سرهای خود
پس چه شده تو را که چون والی شدی بر مسلمین دور کردی ثقات رسول را صلی الله علیه و آله
پس مردم گفت از برای ما سری است [illegible] پس برخواستیم غضبناک
و خلوت کرد با امیر المؤمنین علیه السلام زمانی پس برخواست از جای خود و بر منبر رسول
صلی الله علیه و آله بالا رفت پس گفتیم الله اکبر آیا پسر حنتمه از مکر های خود برگشت و باز وسلم
رفته بر منبر با امیر المؤمنین علیه السلام تا ضبع کند خود را و برقرار کند [illegible]
پس دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام دست بر روی او مالید و دیدیم عمر را که میلرزید و میگفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس با آواز بلند گفت یا ابا الحسن [illegible]
پس [illegible] نکرد که بوسید سینه امیر المؤمنین علیه السلام را و فرود آمد و بخندید و
امیر المؤمنین علیه السلام متبسم بود [illegible] که نکردن [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible]
تا ببینم [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

اگر [illegible] دیدی و معاینه کردی راست بود و [illegible]
١٢٩ [illegible] آنچه دیدی [illegible] آنچه را که ضمانت کردی گفت ای
ابو الحسن و لیکن [illegible] دیدم [illegible]
میکرد آنچه [illegible] پس امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ای عمر [illegible]
[illegible] چنین [illegible] پس گفت ای ابو الحسن
[illegible] تصدیق [illegible] کارهای شما [illegible]
مگر از عجایب شما و لیکن ملک عظیم است پس [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
کرده [illegible] گفتیم با امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] گفتیم [illegible]
[illegible] که در جنگ جمل در نواحی نهاوند [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو بن معد یکرب کشته شد [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام رسول خدا [illegible]
[illegible] چیزی گفت ای ابو الحسن
[illegible] صورتی پس [illegible]
[illegible] اگر [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] در صحرای [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

140 قائم ابن محمد محمد بن حسن عسکری [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

گفت ابوبکر عنه چه درست گفت عمر گفت چه درست گفت عثمان تعالی ... ما گفت چه نوشتم
گفت ای ... نوشتم که ... عمران ... گفت چون عمر
... بگفت او ... از ... در
افزوده ... رسیده ... گفت ... گفت که چه ...
هر که ... شود ... شود ... شود ...
این ... بهشت ... که ...
... سید ...
...
...
... الحمد لله ...
...
من ... فی کل ...
...
...
... [illegible]

لظلمة النفوس غواسق ليالي الكفرة الفجرة الائمة العمهة وغياهب
مودتهم وتشهد شهادة اجراها القلب على اللسان وابداها
الفؤاد باوضح البيان ان لا مظهر في الوجوب الوجوبي الا وجوده و
لا مبدع لجميع النعم الا عطائه وجوده كذب العادلون به وضلوا
وحصل الظلمة وانحلوا واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله
عبده المطيع في اوان وجوده اصل العبودية المتجلي من عبوديته
آثار الربوبية قد ... انه ... بصدقه ومكارم اخلاقه
... وصلى الله عليه ... يهتدي بهامته ... واشهد
ان عليا امير المومنين لله الولي وللنبي الوصي بالنص الجلي من الله
الذي ... الامر ... ولم ... الاسماء حتى صار
... براهين صدقه امام الدهور فلم
يبق منه الا ... فهو المستحق
للصلوات بعد الرسول وبعده مصائب البتول ولعنة الله على
اعدائهم مباني الكفر والعصيان ومبادي الغي والطغيان
ما اجتمع الفرقدان وتفرق الجديدان وبعد فيقول ... كل عامل
على ما ... ظهر لي فهو ... كل شي في ... وحق عندي
... حال كل فرع عن اصله والله تبارك وتعالى ... اذا

البين بان المحسنين والمجرمين معروفون بسيماهم عند الله وعند
المؤمنين فقال في حق الذين اهتدوا وآتاهم تقواهم سيماهم في وجوههم
ولعرفتهم بسيماهم وقد حق الذين شأنهم عن دين الله المجانبة د
القول يعرف المجرمون بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول احببت
ان اشير الى بعض ما الهمني الله المتعال في هذا المجال واختص به من
بين الاقران والامثال من كشف الاستار عن سيما مظاهر الجمال
وشرح الاسرار المطمورة في هياكل مناظر الجلال مشيرا فيه الى بعض
المعالم اللائحة في سيما العبودية الهادية الى دار ملك الربوبية
والكمال ملوحا فيه الى تحقيق السلوك والسير وتعيين اصول الشر
بطلان والخير بالاجمال مقتصدا فيه لاثبات حجية اهل الحق وائمة الضلال
متعرضا فيه لاظهار حقيقة اتباع الفريقين وكونهم اصحاب اليمين
واصحاب الشمال الذين يقولون في الزبر وكل صغير وكبير مستطر
فلنشرع بالله الاستعانة وعليه الاتكال في المبدأ والمآل

بسم الله الرحمن الرحيم

لباطن المرء في سيماه من خبر … لمنتهى الاثر في صفحة من اثر
اولو الهدى في سيماهم وفي وجوههم … سمتين لذواته سيماهم الاثر

والمجرمون

١٢٢

والمجرمون بسيماهم وسموا … يكفيك منظرهم عن كلفة الخبر
سيما الفريقين عنوان لما فعلوا … وكلما فعلوا خط في الزبر
بذا التصرح في الآيات منزلها … وليس يعقلها الا اولو النظر
في الذكر كم ابن الله بينة … بين البرية لم نظفر بمدكر
قلب الامور بعين القلب مكتشف … وعين راسك لا تعدو من الصور
والسهم لم يمكن في حشا غرض … الا اذا زار قلب القوس والوتر
لجنسه كل جنس كان منجذبا … والضد من ضده طبعا على حذر
وكل قول لسان القلب مصدره … نعيه في القلب آثار بلا وزر
وما جرى بلسان ماله خبر … عن مصدر القلب نحو القلب لم يسر
للناس لم اعين لا يبصرون بها … ولم لهم آذن صماء كالحجر
ولم قلوب لهم لا يفقهون بها … فلا تكن منهم بالهام واعتبر
بالعين والاذن والقلب انتفع وعها … ميز لنفسك بين النفع والضرر

والجسم علة خلق الممكنات سوى ... ايصال نفع اليهم بعد مختبر
اعني اتصافنا باوصاف الكمال بما ... لنفسه اختار وصفا خالق البشر
من قدرة وحياة والبقاء ومن ... علم واشباههما كالسمع والبصر
والله صوركم في حسن صورته ... لتحملوا سرها سيما من الصور
كن عبد صدق لنعم الله منتبها ... لامره دائما خاليه عن غير
واطلب بقاء بدار لا بقاء لها ... واصرف بقاءك من فان ومفتقر
ماذا بغصنك رطبا تجتني رطبا ... فليس ثمر بعد اليبس من ثمر
خلقتم للبقاء فابغوا بقاءكم ... وانفقوا الفاني فينا بالبقاء حري
هذا هو النفع لا ما مسه الضرر ... وذلك الربح لا ما شيب بالخسر
والنفع من جهة السيما منحصر ... والعقل كن عاملا تأمن من الضرر
والعقل ملك على مثل ضوء شمس لحق سمها ما تستر لو قدر
فيه من رموز الجمع معتبر ... ملك محمد اشهد فيه واعتبر

فمن درر

فلن نرى النفع الا في اتباعهما ... من اتباعهما في الكون فافتخر
ولا اولياء الا ايا الانبياء وابـــواب الهدى قبلة الاعيان والصور
فوته وجهل شطر الاولياء فهم ... مساجد الله في الاملاك والبشر
هم الدعاة الهداة المهتدون فمن ... هداهم اسلك سبيل الخير واقتصر
فانفس النفع ان تهوى لهم اهدى ... ولا تثر للورى من انفس الزخر
وان تجانب اصحاب الضلال اذى ... تكون من كرم داع على حذر
اذا هويت الامام الخوص له ... تبعا بحكم الهوى في الفعل والاثر
هو الذي صار سره لخالقه ... نفعله فعله في الورد والصدر
فاختر هواه على الاهواء فاطرحه ... وصل من ضل وانكر وابتدر
واختر هواه على الاهوى ترى علم ... مرقاة عز الغنى من ذلة الفقر
واختر هواه واعرض عن سواه وكن ... على هواه مقيما مدة العمر
وخالف الضد فيما فيه من صفة ... فانه ضد اوصاف الاله ترى

واعرف امام الهدى من فعله الحسن ... وحسن اخلاقه والمنظر النضر
كذا ائمة جور من خلائقهم ... وسوء افعالهم في اقبح الصور
تحقيق حال ولاة الدين اولها ... يدعو اليه ذوو العقل والنظر
لا تضم العين وافحشا النعوت ... ائمة الدين اعمام ذوا البصر
لتستبين من السيما حقيقتهم ... ولا يكون لذي العينين من عذر
ففتح عين على المبصر هدى ... لان مراه بصيرا غير ذي عور
وعين عثمان قد ضمت لذا رمدا ... على عماه كضم العين في عمر
ترى ابا بكر اختار العمى وطنا ... ولم يفارقه بالتحويل والسفر
سيماه من عجم اعمى ومن عرب ... الى مكان عمى يدعى ابو بكر
هو الذي كان معلوما لبيعته ... العمى اذا حملت من والد الزبر
وذكر اسمين في سيماه اشتملا ... بصورة العين في الاسلام والكفر
فاخذه اسما عدم العين صورته ... دليل صدق لفقد العين والنظر

لو كان

لو كان صاحب عين لم يكن لعمى ... بكامن وبما كان النفاق برى
اخبار من صور الجموع ظاهرة ... جمع الضرير وجمع كان للضرر
لاسم على من يرى الايمان يحبه ... رمزا الى انه مستودع الاسر
ان تستفسار نقض الايمان موضعه ... فقصة موضع عند الزجر
من ليس يحبه الايمان صاحبه ... فاهله في البرايا اهل العمى
هل العمى لم يلبس القوم يجنه ... منها انتشار عمى قد شاع في البشر
حكم العمى لسان السر واسطهم ... الى خليفته يهدي بلا ستر
وثالث القوم لو شئتم سريرته ... باعور وعوار فيه فانتظر
بطونها سرائر انقرع في بطونهم ... يبني لهم هل ترى ابحار في البصر
والنشر مخبر من قد بث لحيتهم ... فطين تنزل عليهم صادق الخبر
فانظر سيماهم سرا ويجنه ... فلم يخالف لهم سر مع الجهر
لكن سر على ضد سرهم ... ذو سرهم بونا الايمان من خدر

لهدى امام على باطنا ولهم … سر امام العناة انظر مستطر
كذا مظهر بلال لصورة لهم … ما للضلال سوا ام فطمن مضر
واقرأ بسيما على من كان اهدى … ومن بلال هدى ما خطى الزبر
اهل الضلالة ضلوا من رئيسهم … اضلهم رؤسا مجا في الذكر
ولمن ترى رؤسا معه من فعت … هوا سمه في البرايا راية الوزر
لذا امام الضلال قلبهم ولهم … من قلبهم في صدره بهما اثر
ولابن عفان عتابا بصورته … ولمضلالة الناظر فيه واعتبر
لكن يسر على الهداية من … ولبها خبر ناهيك من خبر
ما في الوجود هدى الا وماكه … رسم بسيما على سيد البشر
فكل من كان في الايجاد مهتديا … يكون مغترفا من ذلك النهر
والى اهل هدى سر لباطنه … فشان شيعته من سره الخبر
تلو الهداية في سيما ابو حسن … من رسم ما سيما جوهر القمر

والطلب

واطلب هداية موسى ابو شبر على … ابن ابي طالب في اللب ثبتة
هديه ذو وجهة منها حقيقتها … وللنبي بسر الواحد ذكر
هداية القوم غصب خوص كونها … وفي هداية حق ما لبه خبر
فكان باطنهم وفقا الظاهر … والكل في ذاك عن رسم الهدى وعر
فكن لمن ضل في نهج السبيل على … بعد وقصد السبيل افصل ذو خطر
هو السبيل فضلوا عنه اولها … فذ كلفوا ولذا في اخر الامر
على ضفيفة رسم السبيل رعى … نهج السبيل لمن ام السلوك بدى
لكنهم عن سبيل الله نسبتهم … بالضالون على سيما انتفى
على اسمهم رسم غصاب المحل بدا … لغصبهم محل المرتضى الطهر
وباطل والبه بالمظهر منقسم … ووجههم جاير عن مظهر الصور
لكنهم في الورى صاروا مظاهره … في رمز اسمائهم رتبة المضر
زى الفساد بوجه لا نفوخفت … ابواهم فيهم ابواه اعتبر

لكن زبل فساد من مراكزه … وصه على ابو الخير من مضر

زبل باطل انظر في وجود على … على وجود على فيه فانتصر

ولم يكن من صلاح في الوجوه بدا … لولا وجود على معدن الغرر

على الفساد ابا بكر به لبث … كل الفساد فسار الكون في عصر

اوج المفاسد من سماء الامر … حسب المفاسد من المصير

منا منظهر في الكون قد لبث … منه فولاد هان في كل الخبر

كذلك والدها منه بدا ولذا … لذ كل مفسدة منه منتشر

وباطل لم يعد في الناس من قطل … بنعمة ابن خدام ابو بكر

معميه تاخ سماء من … وواصله ذا با الى عمر

لذا مفوض ذركه وكذا … ما ننتبين في ننبر جار ابعده آثر

غصاب حق بسماء هم بدا ففضو … باجمعه بدا هم كاتب القدر

لكن سما على ضد صور نهم … من يحق به فخر على الصور

ولما

ولكل حق على سما ابو الحسن … ولم يرغ غيره للحق من اثر

وابن ابي طالب للحق مظهره … فكان مظهر حكم الله في البشر

فحبنا دار حق دائر معه … وحبنا لم يزل في الحق لم يدر

ميزان حق به في وجه بابه … سماه تابع حق كل ذي بصر

وفي مخالفه من خالفه … مشاهد لذوي الالباب الفكر

لكن ان زمت الطلاب معرفته … من باب ميزانه جهر ابو بكر

والنفي للبس لا تشكل اعبه … فكن لذا نا بعاني مدى العمر

لكن زيد ابي بكر بصورته … اهل الشقاوة على لوهد بري

وفيها ظاهر في تشكل فلذا … على زيد ابي بكر به اقتصر

لم يجعل الله منه ذا سواه وزن … بابن ابي طالب من شئت وطهر

وما تولد في الاسلام من ولد … محكمه هو من رجس ومن طهر

باب الخليفة عين الحسن … عن سوى من نوصف لزمه حرى

بل النبي في الخلق له الذي عن سيّد   فبابه باب في سئل من الزبر

وليس يدخل باب العلم طالبه   من بابه ان عدا فادخله ونظر

من بابه بابه بالعلم منصف   ارتاق لا ولكن سابق دز

عنه حق وميزان النبي علي   ابن ابي طالب في الاي والصور

ومن عاديه من رسه السابق   شهادة لانطباق السر والصور

اصحابهم نفس اصحاب الشمال   جباههم نفس اصحاب الشمال زد

هو الذي صح حق في ستائلم   دليل صدق لاهل البدو والحضر

ببيت حفيفه من نصوصه   والسر لهم بنجار نصوره الحمر

اكمال دين نبي فخلد غلدا   في شكل نا علم للمعلم من اثر

هو المقلب للاحوال فيه ترى   سبا مقلب احوال بمنتظر

بنيان عدله على بنيانه رفع   وباسط ظلم الى وفعا على عمر

وظلمه في الورى من شجه انتشر   فضل منها عصاة الجن والبشر

فانظر

وانظر بسيماه انبصر محمد   لا فرق بينهما في الطول والقصر

والنور بينهما نفس الله في الحق   استنار ان يشعو امه فاستتر

نفس النبي مع كانت مباهلة   عدلا حين تلى آية الزبر

والعبد في ليلة الامتحان ابتهج كسر السلول لقرب الموالب الوتر

الا بمصباح عند يستضيء به   الساري في سيرهم لليالي السحر

وليس مصباح الكون غير علي   ابن ابي طالب من ضوئه استعر

فحل غيب به احيا الليلة   وليلة القدر حتى مطلع الفجر

لانا الفاتح ولا غيره ابدا   فبابه الحل الحق من وكر

لكن قد غصاب بصورته   من جمع الباطل انظر الى الصور

هو الحقيق بكل المكرمات فهم   رهم الحقيق على سيماه فاعتبر

ميزان اعمال اجعل الدر ونهم   وصف القبول له ووصف الرد فاختبر

وصر في حق امير المومنين فهم   صفر عن الحق خلو منه عن عبر

اصغار شان امير المؤمنين لهم　　شان به انصعو في دفته النظر

لو كان من بنية الاعداد زائدة　　عن اربع لم تكن فيهم منحصر

زادوا لهم ولنه نقصا ورتبته　　بسبقهم في نظر الارقام والصغر

ولو ابنا ابا بكر بيد الله عن　　وحده من مزايا الحق من اثر

وانظر حنيفة عاصي الحق في عمر　　مصور اغير مخفي ومستتر

والحق لو منه من عثمان نسبته　　برمز راسه عصيان له استتر

في كل باب عصى حقا وخالفه　　من رمز اثر ابو بكر عثر

يا طالب الحق كن للحق ناصره　　مستنصرا بوت الحق والنصر

وعاد اعدائه واحذر مودتهم　　واجعلها العذر من ابغض الدخر

لا ترض ارضا بها ذكر لهم سكنا　　بالبت ذكرهم يفنى عن الذكر

ولا تكن ساكنا بيتا بها لهم　　اسم فذكر اسمهم من افجع الذكر

وذر ديارا بيوت الذنب قد بنيت　　بارضها واهاليها فلا تزر

وزد

وزد بيوتا من الله الجليل اتت　　لاهلها في البرايا اية الظفر

اراد اذهاب رجس عنهم فيها　　لهم على الناس اقصى غاية الفخر

اسنى بيوت باذن الله يذكر فيها اسم على عز ذات الله لا يجري

يسبح الله فيها بالغدو وبالا　　صال خير رجال الطيب العشر

اعلى بيوت باذن الله قد رفعت　　جدا على ما اذانا الجدو الخبر

اربابها بفضاء الوصف لعبر　　محمد وبنيه الطهر والصهر

ومن بيد كعبة قلبا فباب　　محمد نبي الهدى المبعوث من مضر

مدينة الحكمة المخصوص داخلها　　من بابها اجتناب الجهل والحصر

وبابها لم يكن في الكون غير علي　　ابن ابي طالب علم الزبر

وجوده كعبة الحق التي امر　　الله الوجود لها بالحج معتمر

وقل لعبد اطاع الحق في الازل　　احرم اليها وفيها حج واعتمر

اذ لا بنى كعبة اسلام سوا فما بناه احضو وامنه صبرا ناله فرد

سيما كعبة الاسلام عليه وعت … باني البناء الى ابنائه اشر
ولكعبة الله سر فيها ابي الحسن … قرت وواحدها في الدهر
سر ابيه حسين فهو كعبتنا … من اجل ذاته نقش الكعبة اعتبر
ابو الحسين الذي بالقبلة انتشر … سيمائه فيه للقبلة اقتضى
وسر قبلة انظر في الوجود بدا … جهرا بوجهه على سيد البشر
المحمد الاطهار مظهره … فهم لنا قبلة في السر والجهر
مستقبل كل شيء نحو علته … هم علة الوجود نحوهم فسر
بهم توجه الى الله العلي لنا … وجهت وجهك في سبل الى النظر
وزرهم وتوجه نحوهم فهم … وسائط الله في الارواح والصور
للواجب انظر عليهم شكل واسطة … فهم وسائط في الورد والصدر
ولا توجه الى بيت الذنوب بلا … تخضع بها وبيوت الذنب لا تزر
واترك زيارة قوم زرتهم … يحكي بيوم بيوت الذنب للنخر

ابو تراب

ابو تراب في ابناء الدور نور … مقام ضدها تلك البيوت
سيما الاولى من بيوت الذنب مالنه … بيوت عصمته انظر فيه واعتبر
زر بيتها من غير ابها انزا … ابنائه احد فقد فهم بالعشر
بيت الذنوب فلا تقصد بها تبقيها … اذ ليس تنفع الا اعظم الضرر
واقصد زيارة بيت الله معتكفا … ببابها ثم فيها حج واعتمر
كل المساجد بيت الله تسميه … حتى الذي في جوى الجو والحجر
لا يدخل الله فيها مذ بنا بيت … وليس يحل منها امر الدهر
للناس قد وضعت والله واضعها … وليس فيها لبيت الله من اثر
فانظر بيتها امير المؤمنين كان … زر بيته رسم بيت الله بالبصر
لم يخرج الله منها منذ كان بها … فذاك البناء الذي اعلوطه الفكر
اذ لم تسعه سماء اهلها ملك … وليس يحويه ارض مسكن البشر
بل بيته قلب عبد مؤمن وبنا … سواء لم يرض عن عرش ومستقر

هو الذي قلب عبدي من شمائله يلوح للناظر الخالي عن الغير
وقلب عبدي على ما جاء في الخبر القدسي ما واه فاستعلم من الخبر
نور شمائله موجودة لعلي ابن ابي طالب فانظره تعتبر
وصورة البا قلب العبد من بها ونقطة البا قلب القلب في النظر
هو الذي طالب لله في الازل من مبدأ الامر حتى منتهى الدهر
بكل طالب لله طالبه بطالب الله في سيماه افتخر
بل كان مطلوبه فاسئل ابا الحسن وقد سمى مطلوبه في شطره عبر
وطالب الله مطلوب له ابدا وذاكر الله منه مورد الذكر
محبوبه ازلا الا انه وجه علي الذي هو نفس المصطفى الطهر
محبه الله مخصوص بحضرته سل خيبرا ما جرى فيها من الخبر
محبوبه ليس الا من يحبه ولا مشكور لله الا فاعل الشكر
وكان مصطفى هذا الحب طائفة محبوبه رسم سيماهم لمختبر

الدهر

المحمد المسعود عين لاسرار المحبة فيهم رسم ذاك زند
اعدادهم في عداد الحب ظاهرة سرا وجهرا من الاشياء والبشر
من كان يقرب مقدار الذي الهاء ودنى بها القمر
اليه يقرب قاب الماء خالقه ونحوه يدنو القمر بالشبر
فقاب قوسين او ادنى يكون لهم فخرا علا من سواهم اي مفتخر
لنا مع الله حال لا يحضر لهم يكون فيه الهدى المنتظر النظر
ما للوجود سواهم علة واذا اردت علة ايجاد لهم اشر
بعد الوجوب المقام البرزخي حباهم شطر انظر غير مستتر
وليس بعد الوجوب غير العبد لما بهم اهل العز والفخر
والحد فاصل بين اثنين منزج الامرين مجمع ما خص من الامر
فهم على حد ما بان لذا ازلو لانهم مجمع الامرين في الصور
لذاك من واجب فيهم شمائله وجامع الرسم امكان لذي النظر

امكانهم لعباد الله بالحدث … من واجب صورة لاشئ و العدد
في ممكن واجب لكن لواجبهم … كانوا مقربين بالامكان والفقر
وسائط الله للامكان ما وصلت … اليه من نعمة من غيرهم تجري
للواجب انطوعا بانا رمزوا ما ستطر … له على شكلهم كشفا للذي الامر
والفيض من قبل الله الحكيم فلو … لم يدخل الباب للامكان لم يدر
ابوابه ليس الا هو لا دونهم … ابواب امكان اسلك عالم الدرر
وهم حقيقة قلب الممكنات فقد … سماهم سر قلب شاهد الخبر
ومنتهى القلب قلب العبد منزلة … في نقطة الباء قلب العلب فانتبه

[illegible]

وليس نقطة تحت الباء من احد … الا عليا اذ قد جاء في الاثر
لقلب قلب وفي قلبه سكنا … لانه قلب قلب حل في الصور

[illegible]

قلب علي بن للمبين مكسرا … وقلب اعدائه خلو من الكسر
رمز لاظهار امر جاء في الخبر … القدسي عن احمد المحمود السير

محمد

من انه عند قلب كان منكسرا … فلا يجاوز قلبا غير منكسر
وطالع من علي طالع وزرا … لانه لسماء الدين كالقمر
والغيب رمز لاسماء الثلثة اذ … للدين منهم غروب الانجم الزهر
هو اليمين واصحاب اليمين يرى … اصحابه كل ذي لب وذي نظر
فانظر بسيما اسم رسم اليمين ففي … اصحابه رمز اصحاب اليمين درر
لكن شمال على سيماه ما كره … رسم لئلا يغيب صاحب الحكر
كذاك اصحابه اصحاب ما كره … يكفي شهادة سيماهم عن الخبر
ولد بن علي سيد وعلى … جباههم صاحب الطغيان فاصبر
هو المحل لاولاد الحلال فمن … محل اولاد اطلب موضع العبر
وجه على لباب اللطف فتحه … لكن اتى فتح باب القهر في عمر
ولا وسيلة عند الله غير علي … الذي هو نفس المصطفى الطهر

[illegible]

فانظر بسيما على شكلها دنيا … فوق على الحق فوقه اشر

وسر صورته لقاه منطبقا … على على يسرع به مستتر
بل الوسيلة في الدارين مظهرها … آل على فمن سيماهما اعتبر
مصباح كل ظلام اله فيهم … سيماء مصباح انظر منهم استتر
حبل متين بسيما اهل بيت محمد عصام الورى عن وصمة الضرر
بهم تسلسل فيهم للخلق معتصم … في كل احوالهم من جبر او عسر
عدالة من على في الامور جرت … فيما او حالا وفي ماض ومنتظر
نفس العدالة نفس في شمائله … وشمسها طلعت من مطلع البشر
عبادة كل عدل في الوجود ومن … انفاقه افقه كل على قدر
ميزانها في البرايا ثابت لعلى … ابن ابى طالب المرضى من مضر
فكن بخضره وقفا تقر وانا … ميزان فسق تراه كن على حذر
ميزانه لا تزن لا ولا عمر … اياه اياه لا يلقيك في سقر
وفاسق في البرايا كل منتسب … لعاصب الحق في البدء ابو بكر

وكان

وكان افسق حكام وفاسقهم … وحاكم فاسق فضرا على عمر
كذلك حاكم فساق فسوحيته … بحكم من اسمه الفساق في البشر
لكن تبعته اهل العدالة من … سيما اسمه فاسئل المقصود من خبر
بريك وزنة اهل العدل صورته … كذ وليهم في منظر الزبر
احكام فسق بدا من فعله فله … بوصف فاعله للفعل من اثر
واتحو احكامه لولاه لانتشرت … تلى لذلك على سيماه من خبر
احكام فسق تراه كالنجوم فذه … وكان وهنها منه بمنجبر
كذاك صاحب جور من شمائله … مشهود كل صحيح العين والبصر
من نقص دين نبي في محبته … دروز سابقه بالزائد ادكر
كاد الدين نبي من ابي الحسن … سيما محبته طوبى لمدخر
ومحسن كان في سيما ابو الحسن … جهرا وسرا فمن صار في عمر
وصالح ومطيع في وجود علي … ضد بها في وجود الثاني عشر

بفاسد مفسد علم وجود عمر   علیه فی سر عاصی الرب فافتخر
من کان احجر اصحاب النبی عن   النبوة وجهه جهرا الی الحجر
لعنته من صاحب سیماه احجر   صاحب بلعن وبیل عن ذی نظر
منافق جاهل ما کان اجهله   من کان اجهله سیماه فی الزبر
والناس لم یعرفوا من ارجا الفهم   نرجا فارا لم نزر منکر
من کان فی وجهه سیما منکر   ووجهه مرتکب السوء والکبر
مبدء النکر فی المنافق   بسیماه ارشاد لمختبر
نری سیماء عتق لها اثرا   باثنی عشر دالی من قبله اثر
بادی نرد انظر فی شمائله   دلیل صدق لفعل الذر والصور
وجوده کان اهلا للنرد من   اهل نرد انظر فیه من اثر
لسیره لم یکن الا النرد من   باب فمن بابه سیماه اضر
محبته فی الوری اهل النرد فی   سیماه اهله رشد لمعتبر

لکن

لکن محب علی بالطبع نری   سیماه بشر فمثل الشمس والقمر
نور الصلاح علی سیما محب علی   وفی شمائله بالصالح افتخر
فکن محب علی واغتنم نعم   حب النبی وحب الله والنفر
عبادة الله فی حب الوصی ورث   وللنبی بانه زاد من نظر
من النبی بسیما ما محبته   فکن محبا فی صدرک ادخر
لا عبد لله الا من احبها   من صورة العبد سل سیماه تختبر
بصورة العبد حب الله مرتسم   لان تبشیر مرفوع مستتر
اهل المحبة لم نکل محبتهم   وعندهم من وجود الذات من خبر
فی وجه محبوبهم لما فنوا فهم   المصدقون بتصدیق من الخبر
وحالهم علی فصل انفسهم   فمن ارادها فالهم مجری
فمن یکن بکمال المحب محبوبا   مراعیا لصدق فی السر والجهر
بعفو حب بان بارض   الواصلات بنعم عن شوق فرح

عبد على الصدق لا من يدعيه ... ولا يكون الصدق في دعواه من اثر

حقيقة العبد في الامكان ليس سوى ... محمد صاحب الايات والنذر

والله يشهد والاملاك والامم ... بانه العبد والمبعوث من بشر

ترى بسيماه سر العبد مشتهرا ... مصورا سره في عالم الصور

ومن رآه بسر العبد مفتخرا ... من سر سيده انظره يفتخر

ما الموجود سواه سيد وكذا ... على حقيقة عبد فيه فاقتصر

هو الذي بكمال الحب متصف ... في سره منفرد والاكمل في السرر

من كان واجد شيء في الحقيقة ... للاعطاء وللعافين السائلين حري

ترى بسيمائه الاكمال مرتسما ... فكان منه كمال الحب في البشر

هو الذي علم المخلوق قاطبة ... عبادة الله فانظر فيه تعتبر

حب عبادة انظر في شمائله ... لان بشريه عنه منتشر

عبادة كل فعل منه ليس له ... سوى العبادة من ورد ومن صدر

نغى

نفس العبادة صارت ذاته فبه ... اوضح عبادة انظر موقع العبر

وفي الورى الرجب للعبادة فا ... لو ورى لهم لهداهم واجب الشكر

اوضح العبادة جهرا من شمائلهم ... يلوح للناظر العاري عن العور

وبابه للعبود بات مصدرها ... من يدخل الباب في ورد على النهر

وكان سر علا فعله فبه ... اكمال حب تراه غير مستتر

باب عبودية للداخلين لها ... من سره فاسئل المطلوب واختبر

وظاهر العبد حب الله ثم على ... محمد كن لمعناه بمقتصر

حب محمد الحرون في علم ... سبيل الهدى عن نواحيه منحدر

فني هنا انا عبد من عبيد محمد ... ترى من لسان المرتضى عجب

يتلوه شاهد من حب باطنه ... ولم يجاء المفتخر في الاعمال والسير

والعابد الحق في الايجاد مجمهر ... في ابن ابي طالب من مبدأ الا

١٠٨

لذا ترى فيه سيما العابد انتشر ... يتلوه من كان يتلو ابنه الزهر

هو الذي حبه اوج العباد فمن — حبه لحب الحق من اثر

باب العبادة في الاعمال اين ترى — في حبه فاتخذه الذخر او فذر

من عابد قد حوى العز وصدق — محبة على سيد البشر

اهلا عبودية في الكمر جوهرة — حوت ربوبية الاعيان و(الصور)

لذا الصورة ربيتها اظهرت — فاعرفها ودع الطغيان مع بطر

عبادة الله قصر في ولاء علي — فجعل ولاء على مصر العمر

عصيانه كان قصرا في ولاية من — بدا بغصب محل المرتضى الطهر

اوج اطاعته سبها ولايته — فمن ولايته يا سالك انفجر

والقلب سر لسر العبد فاز علي — سر اسم صاحبه المذكور بالنظر

فلا عبد بهذا السر مشتغل — حرم من فاته باسم تعبده

وليس مشتاق هذا السر علي — محبة سره من اجل ذاك بري

فكان سر علي حبه فكن — على حبيب على فيه فتنصر

كانوا

كانوا لحبوه صحب الله فاتصفوا — بوصفهم في اخبار النافد (الزبد)

فصاحب الله فيهم كان منحصرا — ومن لحب بسببها الصاحب (اختبر)

فمن حب عليا كان متصفا — بصاحب الله صدق من الاثر

لم يبعث الله محمد بالنبوة ما — لم يوجب ولي الله في البشر

اعني عليا ففي سيما النبوة — لحبه من شهود السر والجهر

بالحب بين اهل الحب بينة — حتى توارثه المحبوب في الخطر

بقدر ما اكملوا في الحب حق لهم — لقوا محبوبهم كل على قدر

وفي اللقاء فنا عن هويتهم — وفي التجلي اذ كان سل عن الحجر

فقصته طلعت في الطور شاركها — جرت مجاهرة في سالف العصر

وفي لقاء لاهل الوصل مفتتح — باب الوصال ففي باب الوصال سر

مه كنت فاصم نحو كعبته — مطاف انا اليه راجعون ذر

وكعبة الله في العشق لي برى — باب الوصال بنص المحكم الزبر

فداتموا وفدامحان البرطر ... مجاوز الباب امكان لورى السفر
فلا تكن طامعا مادونه ابدا ... مادونه ليس اصلا مطمع النحير
ولازم ماوراء الباب انه له ... فقفلا تقاصر عنه فوق الفكر
فقف لدى الباب اسلم ماله كلا ... اليه ثم تسلم منه وانتصر
اليه ملك اسلم وافخر عوضا ... ما المحب من الاوصاف وله اثر
تكون مثالا له ادصرت عنونا ... لما عليه لحسن من وزهاوس
لذاترى لمال الحبيب ربما ... في ضمنه مثال الله نكفر
الصوم لى انا اجزى به نخير ... رمز الى سر هذا الامر في الخبر
اطعنى اجعلك مثلى الى اخر في ... مقاله القدسى معنى ذلك ١١
اهل الاطاعة تبغى سبل الحسن ... واصلها اوج حب الله في الزبر
وانظر بصورة مثل الله في المثل ... سبها وجود ولى الله والقمر
ابى ذباب فلا تحجب سواه في ... وجود مرمز مثل الله بالبشر

ترى بهما من سماته اثرا ... ووحد زاد معنى في لوى القمر
حب على هو الاصل في دين لو ... وافقه سنية بالمرء لم تضر
ترى بهما صورة المعفو ظاهرة ... فيالها صورة من احسن الصور
وبعضه لولى الدين من غضب ... انا انفى حسنات الخلق لم يذر
لان في الحسنات النقص من حسد ... محبوبة الله والقبوم للامر
وبغضه حبط وانما نصرلك ... القيوم مبغوضه من بغضه احذر
كل امر للخطايا موضع الهدف ... من فضل حب على موضع العذر
لو كان لله عبدا راكعا ابدا ... وقال حب على منه فاعتبر
فمنه لم يبق الا عاصيا ابدا ... والعكس عكس فخذه فاشكر او فذر
وصاحب الكفر بالله العظيم اذا ... لم يشكر الله في نعائه الزهر
لو زاد حب على صار مرتشا ... في زمرة الشاكر الناجي من الخطر
والشاكر المتناهي في الكمال اذا ... خلا من الحب امسى صاحب الكفر

لذا الحبيب اباناد ربيته ... في قوله كم ربكم في محكم الذكر
وذكره الكفر والعصيان بينكم ... كذا الفسوق اصول الشر والضرر
فمن رقص ايمان حقيقته ... احبه كي يرى فوق ذرى القمر
ومن بباطنه بعض الثلث حكى ... كن كارها منه في سر وفي جهر
والراشدون من السبا فقد اخبروا ... في شيعة لعلي سيد البشر
اذا شغفت به ابنائه وكذا ... فتابع الال سبا الراشد اخبر
ان كنت احببت من مولاك حبيبه ... لكم وابغضت من بالبغض منه حر
فذا امتثلت من المولى واوامره ... كلا وعوقبت ما خفت من دنه
فكان ذنبك مغفورا وبعدك من ... ديا الورد في الورى في معرض الشكر
فان ظفرت به بالخير فزت فلا ... فصرف على عز هذا جوهر العمر
دين نبي اذا ما شئت مقصده ... تراه رسما على السبا من عمر
صلاحه ليس الا في ولا رفض ... كال دين نبي منه ذو النتر

ولو

وليس مصلح دين عن مفاسده ... الا بداه فقيها نفسه اعتبر
ومصلح الدين في الادوار دولته ... ظهور دولة حق نقش فاسطره
بصورة الدين سبا النذرين فيها ... لم يغتسل درن العصيان والكفر
لوكان كاس على للندى سكنا ... بصير بها غسل من القذر
ولو لقى حبه معنى الندى لرى ... فسر الندى وردى صورة البصر
فاغسل به درن العصيان عند ذكر ... بابه ما صار مكتوبة الخمر
وليس لله منهاج لقاصده ... سوى محبته واسلكه وافتقر
ولن ترى نعمة في الكون صادقة ... الا محبته طوبى لمدكر
وكلا تر اصل طوبى في الذين به ... تمسكوا فقطفوا من ذلك الشجر
لكن بصورة عثمان علانية ... سبا شجرة زقوم لمحتبر
ونعمة الله في الاكوان وجه علي ... ابن ابي طالب حبا له الزبر
محلها بده العليا ومصدرها ... منها تصيب على الارواح والصور

ان الصلوة عمود الدين ان فعلت … فغيره كسره منها منجبر

في ردها رده هو الاصيل له … فالغير تابعها في الجبر والكسر

عن النبي كذا في شانها وردت … لكن تحقيقها من شان مختبر

اما التي ذات اركان معينة … ابانها واجب بالفرض والنذر

فليس صورتها الا مكن من … صعود هذا المقام الاصعب الوعر

فلا تقف عندها واطلب حقيقتها … من لوح سيمائها في صفحة الزبر

فهو على سيماها ولايته … نفس كالبدر بل اسنى من البدر

فهي المراد بها والنقل يعضده … والعقل كالنقل في سر وفي جهر

ان صح ان قد بنى الاسلام على خمس … خمس البواقي ويحظى منه بالاثر

اعني الولاية من تكميلها كملا … الباقي ومن نقصها النقص في البشر

ان الولاية ابدت من حقيقتها … سيماء حب علي منه فاعتبر

وهو المحب محبيه بباطنه … حبها سره من اجل ذا السر

هو الدوا

هو الدوا للداء الذنب فاشف بها … مرضى الذنوب لكي ينجون من الخطر

دبر غسلا سواد الذنب اذ … يدا لتطهير منه صورة القذر ٩

ولا يزيل سواد الذنب عنك سوى … عفو الاله عن العصيان والوزر

فاطلب له كيمياء العفو واقل … فلن تفز بامر ناخذ الظفر

ولم تجد كيمياء العفو طالبه … ولو سرى البر او رسى على البحر

الا ولايته نفس الفتى العلي … ابن ابي طالب المعني اولى الامر

لكن ولايته بكر لناظرها … من العقاب جهان الكيمياء سحر

فلا تجر حول هذا الكيمياء وكن … محصلا كيمياء العفو والظفر

بل من يريد كيمياء الله الولي علي … سيماء ولاء على منه من اثر

نجى وفاز ونجى في المهالك من … سوى ولايته لم ينج من ضرر

هذي سفينة نوح فاز راكبها … ومن تخلف عنها خاب في سفر

والنفس امارة بالسوء تحسبه … ثوب السواد لما فيها من القذر

ولا يطهرها عن رجس ظاهرها — وحيث باطنها في السر والجهر
الا تطهرها بالكيميا فمن — اعالها الطهر في اعاقها يجري
ومن يرد كيميا النفس كاملة — يجد بحبته فيها ابا عذر
ولا ترحص حب في الذنب به — تحصنوا في حصون الامن والظفر
والنور يشرق من سيماه فاكتسبه — ولا ترى يخفى ليلك استتر
هيهات الظلمات من ولايته — كفى بها فاخرا من فخرك وافتخر
هو النهار وفي سيماه صورته — بضوئه عاش اهل البر والبحر
لكن مودتهم قصر على غسق — الليل يجنبها النجوم من النظر
كذا النفوس بهم بانت نظلتها — دل لنا ظلمها مدلولة الزبر
وقلبهم ظلمة والكل متحد — في شكلهم من نفوس الظلمة واعتبر
جمع الشقاوة معناها وصورتها — في حب ثالثهم سر الحجيج ربي
من كان صاحبه اشقى وابلس — لا الشقا من كان بالشقا حرى

ترى الشقاوة

ترى الشقاوة من اصحابه ظهرت — ظهور نار القرى من خوف مشتهر
ومن محبته قلب السعادة في — سيمائها فانجزها النفس الذكر
وانظر سعادة قلب في محبته — ومن شقاوته انكارها اخبر
عين السعادة تجري من ولايته — فاهلها سعد الذر والصور
عين الشقاوة من انكارها انفجرت — منها ترى لاشقياء الجن والبشر
اني بقلب سليم من محبته — محشر بنصبها خير محشر
على محبته القلب السليم حوى — وفي محبته سيماه فاعتبر
في حبه باب عفو الله منفتح — عقابه بابه حب ابي بكر
شقاوة لم تجد في الخلق غيرها — كانت ولادتها منه من العبر
نظرها ولد الشيطان من ولد — فالها البطون الام من وطر
في وصفه اصحاب ثاني الغاصبين لها — رسم ولا ابعاد الثلث در
وللسعادة لم اظهر عجبا — نظرها فاظهرت من مريم البكر

كانت ولادته من كل صحب   المولى على الاهس من الغدر

في صحبة اصحاب ام السعادة   اجل اعتبار لهذا الامر فاعتبر

كذا السعادة باكيد الذا   بكل اصحابه من سرها الخبر

والمنعي من على الصوت شايعه   وكل من مال عنه بالشقى

اصحاب جنة انظر في محب علي   رمز الى ذلك المعنى بمختصر

وانظر على سفرها ومحب   ولكن لساكنها فيه مقتصر

كذا المصداق تهليل محبته   لانها ثمر من ذلك الشجر

وكان ميزان تهليل ولايتهم   وفيها مثل الاشجار والثمر

بالنجم هم يهتدون فاقرا فوجه علي   في الانام بوجه الاهتداء

الى محمد النجم الذي امر الله   الانام لهم بالاهتداء فزد

في شكلهم شكل فالمهتدي بهم   قد اهتدوا بطريق الرشد اللطف

ونجم صدق هو الاهتداء   محمد واخوه الخير من مضر

زو بسيماه...

زو بسيماه من سيماه اثرا   الى اخيه بباقي رمزه اشر

وانظر الى سر ما في الذر قد ورث   هداية للورى عن سادة البشر

شمس الهداية من افاقه طلعت   لم يبق من بعدها عذر لمعتذر

لما دعا الله في ذرات الوجود الى   الاسلام بعد عطاء العقل والنظر

فصار بعض الى الاسلام مستبقا   وبعضهم صار سباقا الى الكفر

مع اختيار وعلم بعضهم كفر   وبعضهم اسلموا في اول الامر

كفعلهم في امور منهم صدرت   بسمع وبصر منه للنظر

وكيف ينكر في الذر امتناعهم   عن القبول لامر الواجب الوهر

ولبس في ردهم في عالم الصور   على خليفته في الخلق من نكر

اذ لا شيء على تصديق ونظر   تفصيلها واقع في عالم الصور

فاهنا صح محكوم بصحته   هناك عند اولى الالباب في الفكر

اذ كل ما التبس التفصيل صورته   من قبل الابس اجمال الورى الحجر

وبعدها بادر الاسلام سابقهم   وبادر الكفر سباقوم من بطر
بعضه الناس كانوا تبعا لهما   والسابق البدر والاتباع كالتمر
نعلم الخلق اسلاما وكفرهم   منهم فهم علل الطاعات والوزر
فعلم الله فيهم درزا فعلوا   علا منه ظهرت في صورة الزبر
الى علي الاسلام الورى سبب   ففيهم حب اسلام مستطر
وبذر كفر على السيما بظهر من   عثمان ثم ابو بكر ومن عمر
كفار بذر على عليهم حاو منطفا   لان يشبر الى ما جاء في الاثر
واوسط القوم لما كان قلبهم   كالقلب فيهم امير غير مؤتمر
محب كفر بسيماه لذاك بدا   فكان فيهم لبذر الكفر كالبدر
وراسهم اصل عصيان ومنبعه   محب عصيان انظر فيه واعتبر
وقد اتى باب عصيان اذا دخلت   ان ابا بكر الداعي الى الكفر
وليس داعيه في ذر سوى ابن ابي   قحافة ووصيه وفي الصور

لذا بسيمائه الداعي الى بدا   واثنان ذا الشان اثنين في الزبر
بواب معصية من رام معصية   باذنه ورضاه طب في الفقر
فلا تخيلنه بواب معصية   اذ صار باب فسوق منه فاحذر
معانذ الله جهرا في اوامره   ذراه حالا ابو بكر ابو بكر
معانذ الله من سيماه مشتهر   وفعله وافق السيماء في الخبر
ولم يكن يعرف الانكار من احد   فبذره كان في الذر من عمر
وبذره كان في سيماه مرتسما   فشكل فاعله من فعله اختبر
وصكرنها رذ في سيماه مشتهر   من اجل ذا فانظر السيماء تعتبر
ابو الخطا بالى عثمان ذو نظر   فباله لبسان الحق من نظر
باب الخطيئة عثمان فنه اتى   دار الخطيئة اهلوها بلا ضرر
من كان في ابده ولا انذاد فهو   برد حلم بنى في الوصى حرى
ولم يكن من وجود الاه انداد على   جبانة الخلق من رسم ومن اثر

فكان مذ كان عثمان ففيه ترى … وجوده ما كما من مبدء الامر

كل ارتداد على سيماه مرتسم … فمنه كل أنداد الجن والبشر

فعلم الله فيهم رمز اول ما … اتوه كي يعرفوا بالوسم في الصور

وثالث القوم في ترتيبه ذنب … شقاوة ابطناها منه في البشر

سيماهما ببطنا ما قد ارى وكذا … للاسم برزها كشفا المستتر

لكن علي على للسعادة سن … ابن ابي طالب لا عدو انتصر

هو الولي لها فالفائزون بها … استوهبوا فاعطاهم على قدر

ومن بذروا بالتفصيل او جمع … امن فسيما اسمه اسئل عنه تخبر

بحاكم الحسن مرموز شمائله … فالحسن من حكمه فيما سوى يجري

مليك حسن فحسن الخلق تابعه … بامر قائم في الورد والصدر

لكن اعدائه عار القبائح والشرور كالممتنع مبدل الامر

انفاسهم على سيماهم رقمت … وتلك طغيان اسناسوا من الزمر

وقلبه صرفه معنى وصورته … نمى كلا ذين فيهم ثابت الاثر

ونفس بغى على سيمائه ظهرت … وبرفضال عليهم صادق الخبر

مدلسون برؤية وجه اولهم … سيمائه وعلى الباقي بدا عبر

وسبطهم صورة الثاني ففيه ترى … سيما وسبطهم من كان ذا نظر

تامهم كان مخفيا مدى زمن … في وجه عثمان ابدع ابدع الصور

اجمالا او كمد تفصيل او سطهم … وذرع او سطهم في الثالث اشتهر

كل الوجود بوصف الخبث بادءهم … فخبثه وسم سيماهم لمعتبر

صفاته كان قصرا في محبرة … فحسن كل الوجود مطلع الفجر

ولم يكن مطلع للحسن غير علي … ابن ابي طالب اغلوطة الفكر

مغلاق ابواب خير كل من زلك … الخيرات من منعهم بدا بالخسر

على اسمهم زبر المغلاق مرتسم … وكان في لوح سيماهم بسطر

من يطلب الجنة الخلد التي وعد … الله الذين اتقوا الازلال حذر

من لاولي اسمهم الخلاف ثم الى — ابى تراب عجبا في الاثر

مفتاح ابوابها فصر على بده — من حضرت الله من سيمانهما اختبر

والشر ذرا من الشجين مبدؤه — عليهما صبغ حب الشر في الشعر

ولادة شر فعين الشر نسلهما — ومنهما ظهرت كالعين والاثر

سيماهما ولد الشر فذاتهما — كالفعل منزان اوج الشر للحجر

عثمان والد الشر في جبلتهما — كشر والد انتعى من الحجر

وثالث القوم عين الشر صورته — منه استقى ما شر نوع البشر

وكلهم شر اشرار فشانهم — من زعمهم فيه امر غير ذى نكر

واهل بيت رسول الله وعظم — الخيرات المناس في ذرو في الصور

والخير ضلهم والخير كان بهم — والبدا منهم ففيهم ثابت الاثر

واسمع لعرفان اعدائهم حقهم — ما يتلى عليك من الايات والنذر

نفوسهم اظهرت في الذكر ظلمتها — فما بعثها نفوس خ الفتن فذرة

شمائل

شمائل الظلمات في نفوسهم — مشيرة بالذنب فلنا المختبر

الى محمد انظر قلبهم لترى — من نوره النور في ذره منتشر

بقلبهم كان سيما النور منشأها — والنور منه بسر فيه مستتر

اطاعة الله كل الدين فالق بها — مجامع الدين من سر ومن جهر

اوج الامور لدى تكميل علمها — وعن نقصانها في نقصها شرر

فاوج اسلام انظر من اطاعته — لانهم علل الاسلام في البشر

واوج كفر من الاوصاف نسم — جهرا على صفحة السيمار من عمر

اذ كل فعل ترى وفقا لفاعله — والابن سر ابيه للبصير يرى

ترى الغرائز اشباها لصاحبها — ولا تفاوت بين البذر والثمر

وانظر الى الخلفاء القوم تلو على — سيمانهم من خفيف الكفر من خبر

اخلاقهم في امور منهم صدرت — خفيف كفر اليهم دائم النظر

اوج نفرتهم من امر ما علموا — خفيف كفر لدى ذى اللب للنظر

حضيض كون على سيما خلا فنهم — دون الاثبات امر غير مستتر
حضيضه بابها فالداخلون بها — من بابها باسمها بعد الحضيض جرى
اطاعة الله بالسيما مفسرة — بكل ابان اسئل عالم الزبر
وكان اوجهها سيما ولا اثر — لكن وقف على صاح وانحصر
ومن علت الحجبات اشتق صيتهم — وصيته لمك الطيب ادخر
ان الامور لدى التحقيق منقسم — بواجب بسواه غير مفتقر
وممكن فقر صرف في حقيقته — للجود عن فاعل الايجاد منتظر
وثالث برزخ في الامر بينهما — وجاز اوصاف جنبيه على قدر
يكاد من ذي بنيه نشر الصبا بلا — مس لنار لها الايجاد من اثر
ورابع بامتناع الذات متصف — ما للوجود على لقياه من وطر
وخامس برزخ في الامتناع دنى — الامكان فيه نرى وصفيهما تجري
فالاول الواجب الفرد القديم فلا — يحاط باسم ولا رسم ولا خبر

في ذا تجل فذر ان يحيط به — تعبير ذي منطق او وهم مفتكر
لا تتعب النفس في عرفانه ابدا — فليس عرفانه في قدرة البشر
رد البهم ومخلوف بانهم — ادرى فما عرفوا في دقة النظر
ياعارفا العقل الكل معترف — فليس للجزء فيه مطمح النظر
واشرف الكون لا يزداد مسئلة — في الواجب الحق الا كثرة الحير
سما سيما ذات الواجب اشتملت — بصاحب الغيب من شمس ومن قمر
بقلب غيب ثوت لا في جوانبه — من قلب غيب على سيمائها عثر
مصغ غيب تقيها الغيب مجمع — فلا ينال غيره بالخص من خبر
ووصف الغيب سيماء لذات لها — امتياز منها من في السر في الزبر
مقام اسمائها ما دون مرتبة — الذات التي قصرت عنها يد الفكر
فيه احتوت كل ما كان الكمال له — وفيه عن كل نقص للكمال عرى
واسم لها يحتوي هذا المقام وهو — الله الذي خالق الاملاك والبشر

وليس في الله تركيب فليس له … جسم ولا كان مرئيا الذي البصر
منزه ذاته عن كل منقصة … كالجهل والظلم والامكان والفقر
ولا شريك له في ملكه ابدا … ولا مشير يرى في امره فيرى
لا جوهر ذاته كلا ولا عرض … ولا محل الاعراض بنا يجرى
وليس يشبه مخلوقه ابدا … في العين والذات ولا وصف ولا اثر
وما تصور وهم غير ما بصرت … امثاله عينه في دقة النظر
فلا يحيط به الاوهام مد طفقت … في فهم معناه حتى منتهى الدهر
لكن له جلوة اعنى به المثل … الاعلى الذي جاء في الايات والسور
اعنى عليا فتى سماه جلوته … مشاهد لاولي الالباب والفكر
وانه في الامام الحق قد ظهرت … فانه الله في سيما الامام زد
لذاك انه ربي ثابت لعلي … ابن ابي طالب من شاهد الزبر
فهو الامام بنص لا بنى ولا … بيب سوى الله قائل اخر واعتبر

اعنى

اعنى حنيفة حتى سل حنيفته … زوج الامام عليها جبر مستتر
لكن جلوة شرك في وجود ابي … بكر وصاحبه الثاني له عمر
ولو رأيت ابا بكر وصاحبه … اذن انه شرك اقبح الصور
من كان انه شرك لا يليق به … من انه الله تاج العز والخطر
اذ ليس يجتمع الضدان في احد … في حكمة العقل والمحسوس للبصر
ولا يصير اماما غير منصف … بانه الله للاملاك والبشر
فلم يكونوا اماما من اللذان هما … عن انه الله ممنوعان للاثر
ولم يكونا اماما من اللذان هما … مصداق انه شرك عند معتبر
بربك انه شرك من حنيفتها … وجود من كان في شرك ابو عذر
اعنى وجود ابي بكر فليس لهم … برء اما منه في الحشر من عذر
دع السباحة في هذا الخليج وسر … مع السفينة واترك حومة البحر
وخذ على السير في سطح الخليج وفي … ما منه يشتق من شط ومن نهر

واني لاعني من ذاك الفضا وجل ... بكل وجه لشيء الثاني من الصور

الواجب البرزخ الموصوف بالقدم ... والممكن الحادث العاري عن الفكر

هو الذي لا يبس ثوب الوجود على ... امكانه في معلم الشان والخطر

نفس النبي على كل اشتملت ... عليه في حضرة مجرى من الامر

فللوجوب على كان لابسه ... وليس غير على مثل ذلك يرى

هذا الذي حير الاوهام مخبره ... وجاء مسوس ذات الله في خبر

وجوده كان للامكان واسطة ... الوجوب فاستفهم السبار واختبر

لانه جامع وصف الوجوب مع ... الامكان فانظر ما اغلس من اثر

فلم يجد ممكن في الكون واسطة ... الا بوجه على سيد البشر

ابن ابي طالب من كان في بدء ... سبابها خير مشهود لمختبر

صنيعة الله في الامكان من بدء ... سال الوجود على الاعيان في الصور

فكان في بدء سبار علته ... في وجهه علة الايجاد فاعتبر

وسائط

وسائط الله في الايجاد منحصر ... في الرسل عن السبار فاعتبر

فكل خير لدى الامكان مكتسب ... منهم فهم في البرايا واجب الشكر

سبار علة امكان نرى لعلي ... ابن ابي طالب في منظر الزبر

وعلة الشيء قد فاقت مرتبة ... المعلول عند اولي الالباب في الفكر

والواجب المحض ذاتا كان منحصرا ... معلوله فيه سل سبار واختبر

نرى بسبار من سبار خبر او ... وواحد فيه معنى واحد الدهر

علا على رتبة الامكان مرتبة ... لعلوا امكان انظر فيه من اثر

وجود لقديم حادث ولما ... سواه من حادث وصف القديم يرى

لذاك يظهر في سبار من قدم ... سبار لا يسر في دقة النظر

ابو تراب على سبار من سبب ... المحدوث يراه كل ذي خبر

لولاه ما خرج الاشياء من عدم ... الى الوجود ولا للدهر من خبر

فليس من حادث الا وواسطه ... الوجود فيه على سبار مجري

ابو تراب بهذا الوصف متصف　　　وللنبي برزت فيهما اثر
وشان واسطة الايجاب في السبب　　　فوق المسبب في المعلول في الخطر
وابن ابي طالب في وجه الوجوب في　　　علو امكان استعلى من القدر
فانظر بسيمائه تلق التي وعلى　　　وجوده بوجود الحق فاقتصر
سيماء حق على سيمائه بدا　　　بوجهه وجه حق عند مختبر
وفعله فعل حق كاسمه وعلى　　　سيماء اوصافه اوصافه اعتبر
بل لبس للذات من اسم وصفته　　　وماله غير كل الغيب من حجر
ومن برهان سيماها فقد ضعفت　　　عن النزول بواديها قوى المرد
فكلها تراءى في الوجود من　　　الاسماء او فعل او وصف منتشر
اسم ووصف لمن لبس الوجود على　　　امكانه في الورى ثوب على قدر
اعني عليا فتى سيماه لا بشر　　　وشبه لا اسم ووصف غيره اذكر
ثنان عشر فيه اسماء الوجوب مع　　　الامكان فاقرنا كلا مع الظفر

هذا الوجود

هذا الوجود وجود ما طرا به　　　عادت بكل وجوه فيه اثر
فاول فيه على ثابت وعلى　　　الثاني ثبات من الوصفين فاقتصر
به كال الوجود جاء مفتخرا　　　لولاه ما كان موجود بمفتخر
نقصانه عند ذاته صار مجتمعا　　　وجود نقصان اختارته على الصور
لكن وجود كل صورة ظهرت　　　لاسم على ظهور النور من قمر
وكلا في بساتين الوجود نشت　　　للممكنات من الاثمار والشجر
من جوده لابس ثوب الوجود على　　　الاجساد واعتبر بالاكمال والزهر
وكل فعل على مقدار فاعله　　　فجودهم اكبر من كل ذي كبر
كوامل الجود مقصور على سبع　　　له كال الوجود ابنة القمر
بل الكمال باثواب الوجود له　　　ملابسا من مزايا جوده الدثر
وما لك الشيء في التحقيق موجده　　　ومن براه بلا ضعف ولا خور
والممكن الصرف مملوك لموجده　　　وجوده ملك مولى مالك الاثر

لاسم علي بدا سيما مالكه   من جاعل السيما في الزبر

غصابه للوجود قد بدا   في عثمان ثم ابو بكر وفي عمر

كل الوجود فروع وهو اصلهم   وهم فروع لهذا الحب والبذر

من حب كل الوجود اسمى حقيقتنا   تتلو عليك من الاخبار تختبر

كل وجود له ابن وهو والده   من ذكر سيماه هذا المقصد ادكر

حكم العداوة يستدعي النقيضة في   عطا والدرمي حوني ذي وطر

فكان ناقصه لا كان انقصه   في جبهة الغاصب الثاني مستطر

وفي الوجود علي كان كامله   بل كان كالحبر في عين مختبر

لم يستطع ممكن غير يد موجده   ولا عجائب فكر موجد الفكر

دع التعمق في هذا المقام فلم   يمكن لذي الفكرة استقصاه بالنظر

وحاول الفكر في الامكان حين صحي   من امتناع وبالايجاب لم يطر

اذ لا يجاوز شيء حد عالمه   وليس للشيء فوق الحد من خبر

ومنهم

ومنهم شرف الاشياء معرفة   عرفان انفسها بالذل والفقر

مكان معرفة الرب التي امر   الله بها الخلق عرفان النفوس ذر

يرى حقيقتها آثار قدرته   فتستدل لذي الآثار بالاثر

والملكي الصرف في ليس منصفا   في نفسه ليبان النفع والضرر

ثياب عزته اثواب طاعته   ثواب عصيانه ذل لذي البصر

اثواب عصيانه ان صاحبه لم   اذل يمكن اسم موقف الحشر

تحقيق

لكن اذا ما كان مشتملا   على محاسن وجه الشيعة الطهر

والعبد حر اذا ما القلب ساعده   والحر عبد اذا بالقلب لم يطر

ومن جبيب على صورة اثر   للقلب كشفا لهذا السر في البشر

والقلب قالب اسلام وسر   محمد واهل لقا رجل عن بصر

فكل عبد يرى الاسلام مشرعه   حر وبالحر من بين العباد حري

لانه اسلم العبد الذليل الى   المولى الجليل بتسليم من الامر

لكلا امر المولى اطاع وعن   جميع ما عنه ينهاه ينزجر

مستهلك فعله في فعل مالكه   ما منه فات وما الله في السفر

ولا يكون الى الاسلام مهتديا   عبد عداه فنا فانع النجر

اذ ليس يقتطف الاسلام من شجر   ان لم يؤبر من نخل الفنا الاخر

لذا بسباه سيما الفناء بدا   عجاهر النخبه العالم الغمر

ولا سبيل الا هذا الفنا سوى   لمن له من كمال الحب من غمر

لذا بسباه من هذا اثر   وسره من على سيد البشر

باب بحبه فادخله وارض على   ابن ابى طالب مولاك واعتبر

هذا الفنا لفنا فالذين لهم   شوق اللقا رهو وبخل ابدا خطر

وظاهر القلب اسلام وباطنه   رمز الى كشف سره منه مستتر

في سره باب حب كان منتسبا   لابن ابى طالب من حبه اقتخر

القلب حصل كال رفيه   فاتر ولاك بالمشوق البقر

وليس

وليس يدرك دهرا مكن املا   الا بالف على واحد الدهر

من السحاب جرى الوادى فطاع على   القرى واهتز نور النجم والشجر

والبحر والنهر والعدوان منجد   مياههما من سحاب جاد بالمطر

وللكمال سحاب عم وابله   عالم الكون في سر وفي جهر

كل كان على الامكان منسجم   من صوبه ذلك السحاب اعتم بالغمر

بدا سحاب كمال من ولا يه مو   تا على سبل السيمار تختبر

ولا يه الغاصب الثاني شجرا   ما فيه غير كمال النقص من ثمر

وسر اسلام انطرح ولا على   ابدا صبغه فاسئله واختبر

في سره سره والعكس فاتحدا   للمصطفى كان في الاسلام من خبر

فكل قلب بنعت الاوصاف متصف   سرا وجهرا منه كامل الاثر

ومثله يجعل القلب العتيق في   جواره العبد حرا مالك الدهر

ومثله كيميا للوجود فكن   محصلا منه واستعمله واقتصر

كل غاسق به قد صار مصطحبا ... يأتي على صورة الابريز في النظر

فكن له حاويا نحو بجوهره ... في كنهها الريب في لدن البصر

من اجل ذا ظهرت نفس اللقاء على ... سيمائه فاسئل السيماء واعتبر

وغير ذا القلب مطبوع فلبس لحن ... يجوبه من صورة الافنان من غير

صرف المتون في امواج القلوب ... حقيقتها صرف مطبوع لمعتبر

وللمركبات انواع مرتبة ... للقرب عن احد الصرفين في الصور

فكن بسيماء مطيع ولي ... الله عند اللبيب المجاز والخبر

وقابل الحب الثاني لصورته ... بالممكن الناقص اجمل حليته الزبر

احسانا ولا اده امر الرسالة في ... سيمائه لكمال الممكن ادخر

سلام لعلي بالامارة من ... اعلى كمالات المخزون في البشر

لذا سلام على من شمائله ... كمال ممكن ابدا مبدء النظر

ونقص القشر الثاني الغاصبين فلا ... بالقدر من لا يبيع الربح بالخسر

الف

الف ابي حسن اما الرقيب ... فنين ولا تك بالمستوحش النفر

وليس يدرك دهر امكن ابدا ... الا بالف علي واحد الدهر

من السحاب جرى الوادي فلم يطا ... القرى واهتز نور النجم والشجر

والبحر والنهر والغدران منخذ ... ماءها من سحاب جاد بالمطر

وللكمال سحاب عم وابله ... عالم الكون في سر وفي جهر

كل كمال على الامكان منسجم ... من صوب ذاك السحاب اغتنم بالنظر

بدا سحابا كمال من ولا برزموا ... لا فا على سبل السيماء تختبر

ولا بنو الغاصب الثاني بذي ثمرا ... ما فيه غير كمال النقص من ثمر

ان الكمال على التحقيق علته ... حب علي فاكثر منه وافتخر

لذاك علته سيماء حب علي ... ابن ابي طالب في مدرك البصر

بل لم يكن لكمال في الورى اثر ... الوجود لولا علي سيد البشر

لذا وجود كمال فيه مرتسم ... وفي الفواعل للافعال من اثر

وقف [illegible] ١٥٥

كابسبار ثاني الغاصبين بدا … وجود نقصان اسئل منه تعتبر

سيما عجب على اوج ممكن اذ … ذرب الوجود ببرق ملتقى الاكبر

من يتبعهم على سيماه رسم … حضيضان ذا من اعجب العبر

وجمع تابع اشياخ الثلثة في … جباههم من حضيض اعتبر

وكل متبع للقوم متصف … بذلك الوصف فاسئل عالم الزبر

متابع لهم سيما كلهم … هذا فلا تتبعهم صاح واحذر

ومنه يظهر للعقل السليم انا … ما امعن الفحص واستقصى من النظر

ان الذي مورث في حق تابعه … وصف الحضيض بوصف الامتناع حري

ذا برزخ رابع الاقسام مرتبة … وصف امتناع وامكان لمرتجي

هذا الذي يستحق الامتناع وفي … سيما المشائخ هذا الخبر اخبر

سيمائهم مستحق الامتناع لمن … على شمائلهم يرعى العيون يرى

بل الذي يسوا امتناع كان مظهره … عثمي بابتني بهذا ابتني فادكر

لان شر

بسم الله الرحمن الرحيم

لان شر الذي قد كان ممتنعا … من اجله خامس الاقسام والصور

فلم نجد شركاء الله واجبهم … من الوجود لهذا الحظ والخبر

اعني ضياد جميع العالمين لذي … وجودهم مستقر اعني مستتر

لان من شركاء الله لو وجدوا … نرى الفساد لاعيان الورى سحري

ومنهم فسد المعنى الذي خلقت … لهذا ذات الورى حتى ابو البشر

اعني ولا، ولي الله من باب … ادنى هو اليه من بلد ومن حضر

نفوسهم برزخ للامتناع فمن … سيما برزخ خذ موضع العبر

بالممتنع شركاء الله متصفا … بالواجب اتصفوا امثالها على الاثر

فلا تحوم حول دار الامتناع وكن … عن قربها نائيا كل البعد واحذر

لقربها ابليس اصحاب سوى نفر … اصحابه سم سيماهم لمختبر

في الامتناع امتنع عن صرف فكرك في … طول التامل في سيماه واختصر

واصرف عنان البيان عنه منصرفا … الى كمالك حمد الله وانتصر

وقف کرد [illegible] آمرت [illegible]

على التفرج في بلدانها فهو	الفوز العظيم واحلى مصرف العمر
فالحمد لله اهل الحمد ما لكم	والشكر لله حق الحمد والشكر
في كل طرفة عين سرمد الابد	اضعاف ما جرى في عرصة الدهر
ومثله الصلوات الزاكيات على	محمد نبيه الطهر والصهر
وبنته فاطم الزهراء خير نساء	العالمين وام السادة الطهر
وصحبه الصالحين التابعين له	في كل ما جاء في صحف الذكر
على ابتدائي وختمي للكتاب بلا	وقوع منع وتعويق من القدر
اجدد الحمد والتسليم مرتجيا	غفران ذنبي به في موقف الحشر
ختامه والمبادي المسك جاء به	تاريخنا [illegible] مشهد الزبر

حکایت [illegible] شمس [illegible] رضوی در [illegible] حیدر [illegible] نقل کرده که چون [illegible] بیت [illegible] مراجعت کردم و قصد [illegible] نمودم [illegible] شام [illegible] رفیق شده [illegible] بود [illegible] من دین [illegible] کردم [illegible] مغرب و [illegible] میکرد تا [illegible] رسیدیم [illegible]

که جمیع اهل این قریه رافضیند و من حکایتی عجیب دارم [illegible] در بخارا [illegible] این دو را
چند پسر بود [illegible] نزد معلمی [illegible] فرستاد چون [illegible] رشد [illegible] رسید معلم [illegible]
او را در مذهب خود داخل کند پس انکار کرد این مطلب را [illegible] و ابا کرد و گفت
هرگز در مذهب [illegible] داخل نشوم پس معلم گفت حالا که در مذهب من داخل نمیشوی پس علم من
را حق نمی بخشد پس ان پسر غمگین شد چون شام خورد و خوابید در خواب دید قیامت
برپا شده و عطش بر او غلبه کرده و حوض را دید [illegible] که بر سر او جماعتی بودند که
مردم را آب میدهند پس به نزد هر کدام رفت [illegible] تا آنکه رفت نزد [illegible]
و دانست که امیر مؤمنین است پس گفت یا علی بمن آب بده که هلاک شدم پس جواب داد
[illegible] گفت [illegible] کردم و گفتم [illegible] خوش [illegible] پس گفتم [illegible]
[illegible] دست داشت [illegible]
پس جمیع دندانهای من [illegible] پس [illegible] همه [illegible] جمیع دندانهای
و [illegible] پس من [illegible] کرد و [illegible] را [illegible]
پس [illegible] شیعه شدند و [illegible] که امیر مؤمنین [illegible]
پسر [illegible] گفتم [illegible] روز [illegible]
امیر مؤمنین [illegible] گفت [illegible]
چند وقت گذشت [illegible] گفت [illegible] پسر [illegible]
دین [illegible] پسر [illegible]

[illegible]

غنى الحمام على الشجر . فرحا بفضلك بالعمر . وبه ربيع قد اتى
نجا وقد ولى صفر . والارض اشرق نورها والدوح نقط بالزهر
والسحب قد جادت له . في يوم فضلك بالدرر . واخضر منها جانب
من بعد جانبك القفر . وتارجت ارجاؤها وبها باشرت البشر
والظلم ولى واستتر . والعدل في الارض انتشر والسرب اضحى امنا
بعد المخافة والحذر والجور بعدك قد محى . والحق بعدك قد ظهر
اما السماء فاصبحت فيها الدراري كالدرر وترى كواكب جوها
والكل منها قد زهر شمس تلالا بالسبع العلى والشمس تضحك والقمر
اما الجنان فعلقت والحور بشر بالحور . ونعيم جنات العلى
قد غاب عنه ما حضر . ودرت بانك خالد ومعذب فيها سقر
وتاججت نيرانها . ولذلك تدعى بالشرر في الحشر تسكنها فلا
تبقي عليك ولا تذر فسعيرها وزفيرها خلقا لاجلك يا عمر
لا المرتضى راض عليك ولا نبيك قد عذر ابن المقرمن الجزا
هيهات هيهات المفر فاصبر لما تلقى غدا . ان كان عندك مصطبر

افتنت انك لا تموت . ولا عليك العبر . بفر القضا لا نجر
فعل البطل قد نفر اما الجهول فلا تكن . وكا الهماج اذا انتشر
والشر في ذلا ابحر . والشاكر عنه فلا انكسر كلا ولا عند اللقا
زمر تعود ولا زمر . لله فضلك ما الذ وقع فعلك ما امر
خسف النبي المصطفى وعصيته فيما امر . وغدرت من بعد النبي
لعن المهيمن من غدر . وبنت بعد المرتضى . وهو الوصي المعتبر
بولاية شهدت له . ايات بيت في السور وغصبت فاطم ارثها
من بعد خير البشر نقضته وقد بدا لها صفو المعيشة بالكدر
وبسطت ايدي مع خمس . فانفقت على الاثر . فيروز الا شلت يداك
ونلت سؤلك بالظفر . فلقد قتلت منافقا . بسوابغ النعماء كفر
ارضيت ذات الامر . بشتيمة على قدر . والله ما قتل الحسين
ولا الدراري ما امر . الا ابو بكر اللعين . وبعده الطاغي عمر
خانا النبي وخالفا . لله وحيا مستطر . ظلما الوصي مقامه
لكن مولانا صبر . فالظلم طول الدهر ما للناس عنه مزدجر
حتى يقال الاجر وا خليفة البار ظهر جاء البشير مبشرا

بامامنا الثاني عشر . نور الاله فدا نجلي وتبلج النور الاغر

ظهر الرشاد على الهدى . ولكل امر مستقر . ظهر الامام المرتجى

ظهر المؤيد بالظفر . ظهر الوصي المجتبى ظهر الامام المنتظر

ظهر ابن مكة والصفا ظهر ابن زمزم والحجر . هبط الامين من السما

قدم الحبيب من السفر فصل الخطاب بدا لنا والركن منه قد انفطر

بطحاء مكة اشرقت . من نوره لما ظهر . جبل المقام مقامه

منها وللحجر انحجر . نبش القبور وعذب . الاحياء وللموتى نشر

طمس الضلال بسيفه . ولكل جبار قهر . رد المظالم كلها

ولكل مظلوم نصر ظهرت كنوز الناس طالحا لم يدروك بالثمر

مهدينا الهادي الذي حاز العلى والمفخر . يا آل احمد انتم

سفن النجاة لمن عبر المرتضى سال الهدى التائبون من الحذر

انتم سراج الخلق في ليل الظلام المعتكر انتم ائمتنا وسادتنا

وقادتنا الغرر . واليكم من شاعر بالود فيكم مشتهر

متفظ ذو مقول كالصارم العضب الذكر نصر الهداة الطيبين

بروا الاعداء اخر . كم قال من مدح وكم نظم القريض وكم نثر

[illegible]

في تاسع من ربيع الاول انكسرت . غصن الفجور مع العصيان والكفر

وهللتنا ... يوم الرواح به نار السعير وما منها من الستر

وعادت اللات تبكيه وتندبه ما بين اهل وكان الغدر والفجر

يبكيه كل غوي في غوايته من الفريقين من جن ومن بشر

يا صاح صح ان هذا عيد فاطمة عيد السرور ببقر البطن من عمر

وناد بين اهيل الحي من فرح من ثم طبت من يوم ومن خبر

يوم به تم عز المؤمنين وقد زاد السرور وابدى كل مستتر

يوم به ابليس الغوي ضحى في مجمع من غواة الجن والبشر

وبث اعوانه في جمعهم فتنوا فاقبلوا زمرا في الحال زمر

وقام فيهم خطيبا قائلا لهم اليوم مات عماد الكفر والفجر

اليوم مات رئيس الفاسقين ومن ساد الابالس من جن ومن بشر

اليوم مات قوام الجور وانفصمت عرى الضلال وصار الكفر في اثر

ابدى عجائب كفر ليس يفعلها من الابالس الا كل ذي نظر

ولا يرى مثله في الخلق ذا فتن ولم يكن غيره كلا بمقتدر

فيروز لا شلت الكفان منك لقد قتلت اعدى رجس كافر نكر

بقرب بطن عدو الله من نجف ، منها البدائع بالصمصام الذكر
نغل زنيم اثيم الاصل نذل دنى ، بغى تعس لئيم غير معتبر
ظفرت بالكرة في قتل العدو وفي ، عاد النبي واذا خيرة البشر
قتلت اولى من تخلف عن ، آل النبي مدى الايام والعصر
قتلت فرعون اهل البيت من زمن ، منه الجرأة في تأخير ذي القدر
قتلت فاسق عنوان الفسوق ، عجل الضلال لمحسوب من البقر
قتلت من مات لم يؤمن بخالقه ، وفاسقا لم يكن يوما بمنزجر
قتلت من عاند الكرار حيدرة ، وشيعة المرتضى طرا على نكر
بالله يا سعد عد ذكر القاتل لي ، وكرر القول هذا القول عد ولي
طوبى من قاتل ذا يوم مقتله ، بالله زدني فذا من طيب الخبر
فذكر مقتله عندي بلا نكر ، اشهى الى سمعي من نغمة الوتر
وغن لي باسمه يحيى فؤادي في ، قد مات من بدع النصاب والفجر
ادر بروق على جمع الرفاق ضحى ، صهباء ليس لها عهد بمعتصر
ولا تخف لذنب يوم المعاد فذا ، عيد به غسل الاوزار من وزر
ما العيد عيد ولكن يوم مقتله ، عيد به عادت الارواح للصور

بجبر

يطيب لي طرب ما جاء من خبر ، في قتله ابدا ناهيك من خبر
ويل له سيلا في غب ما كسبت ، له يداه غدا ما شئت او قدر
ويل له وللشيخ فبئس ، اذا مضوا بهما طرا الى سقر
واسعرت لهما نارا مؤججة ، من السعير فلا ينجى من القدر
سيقدمان على ما قدماه لدى ، رب العباد بذنب غير مغتفر
يعضضان غدا كفيهما اسفا ، على فعالهما كالنادم الحصر
ماذا الجواب غدا يوم المعاد لدى ، رب العباد بما ساءه من عجر
اقسمت بالله والبيت العتيق ومن ، سعى بمكة من ساع ومعتمر
ما اسس الجور والعدوان غير ابي ، بكر ولا ساس من ظلم سوى عمر
كلا ولا امنا بالله بي سهما ، ولا باحمد هو ما سيد البشر
قتلا الجبت والطاغوت قد فنيا ، كل البرية من بدو ومن حضر
ضلا معا واضلا الناس ولهما ، سيلقيان غدا نار الحشر في سقر
وثالث القوم ابدى في الورى بدعا ، وسار بين الورى بالقبح السير
تعسا وسحقا له فابليس وجنوا ، من القبائح من زهرة ومن وزر
انى لك الله من فعل الثلاثة في ، الاسلام دهري الى يوم المعاد نحري

قوم لئام غواة فی النفاق نشوا ... بین الضلال و بین الکفر و الفجر
قد غیروا ملة الاسلام ویلهم ... و دین احمد مامون من الغیر

ابیات فیقند نیز در بیان شیرین تر از حلوا لند طبع سیم خام نظیم میرا از خلق ذمیم
صعب اهم قوم و ذهن مستقیم تیز سموم بر قلب عقل بر نیم دشمن ... سلطان ... رحیم
جناب [illegible] سلف بصدق عدد ... عصر و وحید دهر ... [illegible]

بیا که در جهان عجب ... نشاط ملی بکار شد ... لباده عشرت و طرب ... در عیان بهر دیار شد
رسید ز کاخ کبریا ... نوید عفو هر خطا ... نشاط و عیش بر سر ... فزون ز حد شمار شد
هوای مهر و مکرمت ... ز صلای عفو و معرفت ... نوید مهر و عزت ... ز فر عید کار شد
ز عشرت جهانیان ... در جهان پر شد صدای ... سرود و عیش پیروان ... که در شهر دیار شد
ز روش نقش چو دیبای ... در بهای روضه ... دل نگار مه جبین ... ز شوق بیخبر شد
غبار خط خطا ... ورد و چمن ز خطا ... دیار نگار مه رخ ... ز زلف مشکبار شد
ز مهوشان سیمتن ... که بر گرفته انجمن ... مه رخ مهر چهر ... در جهان ... شد
ز گلرخان ماه رو ... عبیر بو جعد مو ... نوای دف و چنگ ... مدت ... شد
ز بزم عیش حور عین ... فتاده ... بستان ... دیار روان جبین ... زخنده تر شد
شکفته حور جبین ... کسند عقد چین ... که مرجه ... خطر ... شکر شد

...

سرود عشرت ملک ... گرفته عرصه فلک ... قرین غلغل ملک ... بچه نگار شد
ز ... زمینه ... جنت ... شعر ... بلبل ... گشوده گل ز غنچه لب ... که فصل نو بهار شد
بچهر ماه ... گشتند ... شکفته چشم لاله ... که مست ... شد
هر که ... ز فیض ... چه رشته ... بچهر ... شد
گرفته عرصه چمن ... خنده بنفشه ... ز ... یاسمن و نسترن ... سپهر ... شد
بصد ... بلبلان ... بطرف بوستان ... هزار ... بچمن ... شد
بگل هزار ... سرود ... کبوتر ... که ... ز ... پر شد
نشاط ... بتان ... می ... و جام ... که هر طرف نثار شد
فضای ... گوزن ... که ... ز ذوق ... شد
بیا ... جام ... بیا که جنگ ... نشتر ... که دست ... شد
بی که ... بدست ... سرشت ... خسته ... بعود ... شد
که باز ... گرفت ... ز ... بر گرفته ... شد
عیان ... جام ... جوی ... سحاب ... بار شد
فروغ ... که ... بجلق ... شد
ز کاخ سرمدی کنون ... ساخت خسرو ... که ... هزار ... شد
نمود ... کنون بکار خسروی ... که ... ز جلوه ... شد

فرشته دست غفر بنام • بوی وحدت بجان • که شرک بد جهان دغا • گذشته در برشد
چه کار بر ره دجال • حجاب بردر جبان • ز دست جور بکین • بمقدش نثار شد
گواه ذات کبریا • بجا عای ملا • نگار ختم انبیا • سپرد شهر دار شد
جهان چه گشت کامران • ز وصل شاه انس وجان • رواق مغفر جنان • چه در گبود دار شد
بهلود رحم حکمران • ز طور قدس عیان • جهان رود ز جلیان • چه نجم پرچو آر شد
نمود شاه او کشف • چو برج زنده شرف • جهان وجانش بر شعف • مه دو هفته در شد
زهی شاه دوری • ز موکب شهنشهی • که از صبا بوش بی • دو جهان ز حسن بهار شد
نمود موکب شرف • چه غفر جان ز صدف • دو کون غفر جان بکف • ز لطف وهب رشد
شهنشهی که روز کین • چه بر فرشته آتشین • ز قهر ملعنین بدین • خروش بلند ار شد
محمد کز ابن حق • ز برق صارمش سبق • در ره تمام ورق • ز ماسه بود رشد
فرشته جمع دغا • چه دست قدرتش بلا • ز بارگاه کبریا • بدی شعار شد
بدوش پاک مصطفی • چه دست حق سوده • نی ز دست کبریا • دو باره قدر شد
وصی وخشن بارش • در نیر زوج دختش • که در بساط قدرتش • مشیر وست ار شد
بدام جان نثار دی • به بزم جلسا روی • بجنبه دیده روی • در غنیمی دبر شد
بجز بگاهش ز دغا • جبین نمود حق هدا • بر روده و دری ادا • سپهر مدار شد
مگر بکذب مدعی • که دو نمود جان فنی • بر خم قوم بجا • ز رحم بر عذار شد

غاز ورکن مکان • ملک امکان دوان • شفیع جرم انس وجان • بعرصه شمار شد
فضا کمینه چو گرش • قدر چه صفحه بر درش • زمین چو چرخ چنبرش • بکف جناب شد
علیم حضر رهنما • گواه ذات بی فنا • که در بساط دولی • نهان و آشکار شد
پناه ور بهر م • مطاف کعبه وحرم • عماد رکن وستم • بجبر و ستجار شد
نمی ز بحر جنبش • جم وتکین حشمتش • خلیل باز خلعتش • مشرار لاله زار شد
بباغ قیصر حسب • نگاه نو حرب • کلیم ربوی طلب • بقای روزگار شد
جهان جوی زمرمش • جهان نمی ز بکشش • فلک فضای خوشنش • ملکسه کابدار شد
صحیفه کار حق • سراپا حضار حق • ز عصمتش جابه حق • بجلوه دکار شد
جحیم برق صولتش • دو کون غرق نعمتش • نمی ز بحر رحمتش • محیط بی کنار شد
بجاه ذات کبریا • رسوم رضی ماسوی • چهار کاف هو نوار • بطوع خیار شد
بامر رفعتش سمک • ربوده قمر ز فلک • بجاه حشمتش ملک • کمینه جان نثار شد
شها توئی که در شرف • جه چون و صدف • بجنس سرمه کوف • ز ذات شکار شد
رضا رد نو دین حق • گرفت کفر سبق • بکاجت درج ورق • حضیض تک ز شد
شها که حشر • شد از نو ذات سر • که حبشند مخمر • ز نور کردگار شد
به نعت ذات اور قم • نمود نا به قلم • ز مدحت بی زیم • سر نزی از گسار شد
ز جود و مکرمت نگر • نماند بر شکسته پر • که عوف بجه خطر • ز جرم بد بخار شد
نثار شاه وبیا • وزان پیچ جانفزا • بجای خصم بر خفا • به جیش بامد ر شد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صبر اینک در غمی • چنین جز بیوفا • دیر اینک رفقا • چه روزگار روز شد

جور ماه منکسف • بچهر ماه منخسف • هر رنگ کاه بی الف • بحق چون مدار شد

دقور روز رزم و کین • صبور در عبادتش • شکور در [illegible] • که گور او دراز شد

سموم دم چشت خو • چیده من کشف بو • عکوس در کیف بد • حسین [illegible] شد

دلش ز کینه ممتلی • روی مسیر ز حق • [illegible] • که [illegible] شد

عقور روی جبل • [illegible] • [illegible] • بکف [illegible] شد

بیا بهشت نامه و ورق • هر بچه حق و ورق • ز حق ما سوی حق • [illegible] شد

[illegible]

علام جلیل ابو جعفر محمد بن علی طوسی در کتاب امالی نقل کرده از جعفر بن محمد دوریستی که گفت حاضر شدم بعد و در سنه چهارصد و یک در مجلس شیخ مفید رحمه الله پس مردی علوی آمد و از شیخ خبری که دیده بود سؤال کرد پس شیخ جواب داد پس گفتم [illegible] در فضیلت [illegible] دراز کنم با ملازمت او و لیکن [illegible] فرمود در این علم مدنی [illegible] و در جمله از کتب [illegible] پس فرمود کاغذی بگیر و آنچه من بگویم بنویس پس گفت مردی در بغداد بود از اصحاب [illegible] کتب بسیار داشت و [illegible] فرزند بود چون [illegible] شد مرد دیگر از جعفر [illegible] میگفت نزد خود [illegible] و [illegible] کرد و گفت [illegible] فارغ شدی پس کتب [illegible] و قیمت [illegible] در مصالح [illegible] خبر که تفصیل آن [illegible] و تفصیل یاد [illegible] در جلد ذکر کرده که [illegible]

میخواهد پس حاضر شود در فضائل از رفقای که در کتب [illegible] شمرده اند [illegible] با جای ما بعضی از کتب در این جا حسن بسیاری جمع شده بود و در هر کتب [illegible] قیمت آن [illegible] چهار [illegible] علم غیر [illegible] خریدیم و قیمتها [illegible] نوشته شد [illegible] میکرد [illegible] که قیمت را [illegible] پس [illegible] در مکان خود حرکت مکن ای شیخ که در دست من [illegible] هر چند ذکر کنم [illegible] بود پس که در آن [illegible] است از [illegible] مذهب [illegible] الله گفت که مرا رفیقی بود که [illegible] و در محله باب البصرة شخصی بود [illegible] روایت احادیث میکرد [illegible] از او استماع میکردند و اسم او ابو عبدالله محدث میگفتند و من با رفیقم مدتی نزد او رفتیم و نزد او حدیث می‌نوشتیم و هر وقت حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام بر ما میخواند [illegible] در آن و در راویهای او میکرد تا آنکه روزی از روزها حدیثی در فضائل فاطمه علیها السلام ما خواند پس گفت [illegible] در فضائل علی و فاطمه علیهما السلام [illegible] مسلمین [illegible] و طعن زد بر صدیقه طاهره و درباره فاطمه کلمات منکره گفت جعفر گفت من به رفیقم گفتم سزاوار نیست که از او چیزی بگیریم این مرد دین ندارد [illegible] در حق علی و فاطمه علیهما السلام [illegible] نسبت [illegible] رفیقم من قبول کرد و گفت حق با تو است که نزد کس دیگر رویم و دیگر نزد او نرویم پس در آن شب خواب دیدم که گویا میروم مسجد جامع پس ملتفت شدم دیدم ابو عبدالله محدث را دیدم [illegible] که سوار [illegible] بود [illegible] بسمت جامع میرفت

پس گفتم وا دیده که گردنش به شمشیر میزند پس چون نزدیک شد آنحضرت با چوبی که در
دست داشت چشم راست او را زد و فرمود ای ملعون چرا فحش میگوئی مردان خدا را
پس محدث دست خود را بر چشم راست خود گذاشت و گفت اوه کور کردی مرا
جعفر گفت که بیدار شدم و قصد کرده که بروم نزد رفیقم و حکایت کنم از برای او آنچه
دیدم در خواب، و آمد با رنگ متغیر پس گفت آیا میدانی چه واقع شده گفتم بگو گفت
دیدم در شب گذشته خوابی در باره ابی عبدالله محدث پس ذکر کرد خوابی که من دیده
بودم بدون زیادتی و کمی پس گفتم من نیز دیدم مثل این و قصد داشتم که بیایم نزد
تو و از برای تو نقل کنم پس بیا برویم با قرآن نزد او که قسم بخوریم که ما چنین خوابی
دیدیم و با هم ساختگی نکردیم تا ثابت شود در نزد او و برگردد از این اعتقاد پس
برخواستیم و رفتیم بدر خانه او پس دیدیم در بسته پس در را زدیم کنیزی آمد و گفت
نمیشود او را دید و برگشت پس دوباره در را زدیم پس آمد و گفت ممکن نیست دیدن
پس گفتیم چه واقع شده گفت او دست خود را بر چشم خود گذاشته و صیحه میزند از نصف
شب و میگوید علی بن ابیطالب چشم مرا کور کرده و از درد چشم استغاثه میکند
پس گفتیم بان کنیز که در را باز کن که ما بجهت همین آمدیم پس در را باز کرد پس
داخل شدیم و دیدیم او را به بدترین حالتی و استغاثه میکند و میگوید مرا چه کار با
علی بن ابیطالب چه کردم با او که با چوب دستی چشم مرا بیرون آورد و کور کرد جعفر گفت
که ذکر کرد از برای ما آنچه را که در خواب دیده بودیم پس گفتیم باو که از اعتقاد
خود برگرد و زبان خود را از آن جناب دراز مکن پس در جواب گفت خدا نیز

در خبری مد اگر علی بن ابیطالب علیه السلام چشم دیگر مرا کور کند هر آینه او را بر ابوبکر و عمر مقدم
نمیدارم پس برخواستیم از پیش او و گفتیم در این خیری نیست پس بعد از سه روز برگشتیم
بسوی او تا از حالش مطلع شویم چون داخل شدیم بر او دیدیم چشم دیگرش نیز کور شده
پس گفتیم تغییر نمیدهی حالت را گفت نه قسم بخدا بر نمیگردم از این اعتقاد علی بن ابی طالب
هر چه بکند پس برخواستیم و برگشتیم بعد از یک هفته مراجعت کردیم بسوی او تا ببینیم
بکجا رسیده پس گفتند او را دفن کردند و پسرش مرتد شد و رفت بروم بجهت دشمنی که با علی
ابن ابیطالب داشت پس برگشتیم و خواندیم [illegible]
محل هجرت بسوی کعبه مقصد زرفت [illegible]
گرفته [illegible] معاف [illegible] کرد کار این کار [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت
[illegible] از علی بن الحسین [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
[illegible]
کرده که گفت عرض کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]

آنچه من می‌بینم گفت چگونه می‌بینی آنچه را تو نمی‌بینی و حال آنکه خدا دو چشم نور و نوری کرامت کرده

کرده بتو چیزی که عطا نکرده حضرت فرمود این فضل خداست که بر درجه از روی حب

می‌گوید ای ابو الحسن استغفار کن از برای من خدا بیامرزد و از پس آن بر گردید و گفت

ای حارث همدانی آنچه من می‌بینم گفت چگونه می‌بینی آنچه تو نمی‌بینی و حال آنکه نور و نوری کرامت کرده چشم

نور را عطا کرده بتو چیزی که عطا نکرده حضرت فرمود این فضل خدا است که بر درجه ما

است می‌گوید ای ابو الحسن استغفار کن برای من خدا ترا بیامرزد و از جناب

روایت کرده که از برای خدا شهری است پشت مغرب و از جابلقا می‌گویند و در جابلقا

هفتاد هزار امت است هیچ یک از ایشان مثل این امت معصیت نکرده‌اند خدا را

و غیر علی علیه السلام و قوی ایشان دعا می‌کنند بر ابوبکر و عمر و بیزاری از آن دو و دوست

از برای اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که از پشت

شما زمینی است سفید که روشنایی آن از خود آن است و در آن خلقی است که عبادت می‌کنند

خدا را و شرک نمی‌ورزند و دو هزار بیچاره از فوت و قندز و از جناب صادق

کرده که در چشمه خورشید تا چهل چشمه خورشید است و در آن خلق بسیار است و در

ماه شهری چهل است و در آن خلق بسیار است و نمی‌دانند خدا را خلق کرده یا نه و بایشان

ملهم شده‌اند لعنت کردن بر فلان و فلان و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خدا

خلق کرده کوهی محیط به دنیا از زبرجد سبز و سبزی آسمان از سبزی آن کوه است و خلق کرده در

پشت آن خلقی و واجب کرده بر ایشان چیزی که واجب کرده بر خلقش از نماز و روزه

دیم

و همه ایشان لعن می‌کنند و دو گروه از من امتند و همه ایشان از ... و از جناب رضا علیه السلام روایت

کرده که در پشت این عالم از برای خدا هفت و هزار عالم است بیشتر از عدد جن و انس

و همه ایشان لعن می‌کنند فلان و فلان را و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در ...

شما چهل قبه است و در هر قبه‌ای چهل عالم است و در هر خلقی بسیار است نمی‌دانند خدا خلق

کرده آدم را یا نکرده و ملهم شده‌اند چنانچه نحل ملهم شده لعنت کردن آن دو و دوری از در

رفتن از وقت و عقیبه بر ایشان موکلست که هر زمان لعنت کردن از ... در پی مراقب ایشان

عیاشی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که سه طایفه نظر نمی‌کند خدا بسوی ایشان روز

قیامت و تزکیه نمی‌کند ایشان را و از برای ایشان است عذاب دردناک کسی که دعوای امامت کند از جانب

خدا و حال آنکه امام نباشد و کسی که منکر شود امامی را که از جانب خدا باشد و کسی که گوید از برای او

دو عمر در اسلام حصه و نصیبی است ... مذکور است که در تفسیر قول خدا ... نکرده صورت العوت

اعمش شخصی در صورت بر رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده در آخر بعد از روز و خدا کرم از ... که خلق کرده چیزی

که مدمت کند در هر سینه مرد زن ابوبکر و عمر که در زمان ... از شنیدن در صورت دو عمر

زنها عرض می‌کنند ... از شنیدن سرخ باشند عجب لغة باغ نعیق

نعاق و شبه غش بحریق شبیه ... بر تنبه لشکر ... فی عتیق

برنی نقل کرده‌اند که سید رضی ... در نزد میرزای نحوی و سید علی ... که

به ده سال نرسیده بود پس در نحو ... روزی در حلقه درس ... و ... کرد

چیزی از غرب کرد ... پس گفت که حکم ... عمر ... نصب ... جهت ...

فزود غضب علي ... بس سرق وعامر بن ارتندی ذمن دستوب شد هي بنا بامن جر
جلعن من ذ في سقر نقل هوى في قعرها لناسع جد صفو من شاد لكم هبا
وباح به معلنا وكل خزي وخنا عنه اذيع واشتهر ان خرصته كه ذكر خرست
بيت . منعت زعجي زضابه حرب فد بشر جبر عنا عن بشر في قتل بني
ارنق قسر عزر فسرت بخلق جميع فالثرى بيح دا بحر عن جوهري وترع
الوحوش في عنبر خزي حتى لعصا فيز عجب جعفر وكيف انتشر في هدى من
بغيهب الطاغوت الجبت سن فيصل بحكم نشرك مفتاح حق قضب رحى
اضلال بمصرف الكبر عيم ما بحسب نسب . ومعدب بحور بوا مثالب كعبة
بيت بجهل ولعب عنه منه لكون وسوء فذلك جس ذكره حذر . جزيت بشار
ما بين ورى من جبة زعب من على عقرى . وقد في نقش بيح معتبر . كان ابوه عبده
وخاله . ومن جنتنه زكاله . حت وكانت عمته فيه . من سب جعفر عن عمر

وانتزع حق اسنا مولى علي وعمه لذ بنار يصلى . لعله بانه بها جهلي
من حيثهم بومن بربه يكفر وبرز بغشق بعكس بانزو . من ولده بنيه باحل
فهو محدث وتحرم حلل . فقصد احكميز نسو في سقر نحل الوحد وشفع
منع نكاح باعقود وميع . ما انلوه فلتر برتفع . منه اندى شابها وسحر
وحصل برنا سلام يجد . خاص من بنا فتيق معود . فكان كالشيطان يغوي درد
كل الانام ما بهم شمس ابر وشانه مرد برز بغشق وستر اغيتر من اين فحق

كم رود النعي ورد مستمر للعور لعنت ونسيج بعز حتى في شهر ربيع الاول
فاستبشرت شيعة مولانا علي واظهروا زينة في لبس الحلي . وابدوا حسن حلي في هلال الشهر
بمثل ذلك اليوم سر منتهى ولسيما وابر من اهل النهى اذ قتل اللعين مشكوة البها
فيروز مشكور في يوم عمر . وقد رمى بابرة امول علي . وحيدر الكر ربوننا الولي
وهلوت اليوم في عيد على ان شيا خبن فيكون لذير . اذ كان علونا هم عند اللقا
بيرجون الناس عن دينا وفا لات وعزى وما هم شقي . من حيث قد سعو وبي واشتهر
اودى ابن عفان لدى هلاك بل اغفر جبين عليه وارحمن . فقاريا ابليس ترحو له مل
في رتق دينا محق وجمع احبر وتشهد بنفسه ما بين . الذي نبت لا له الاول
واحد في الناس غير مرس . وانما ابغضه خوف الضرر حتى ذي سنه والاجل
ضعف سيدوم من دون هل دولت باعثمان لا ترعى بدرس تود بيغ نسل بحار راغر
وكما لمت اذ هم فاز نكب . ولا تبقى باقيا منهم عجب . وغير سعادي عليا لا غضب
ودفن مع الامير فهو مستمر فاسجنه النار ومهوى مجي . وقال يا ابليس حي باللكا
لغز حنك اما بوت ذلك ملك . وانك منا ضرنا فعلها . فلقد في حمد كلب حرب
من بعد ما حفظ بالطمب . واغشق مدبر ما بر شعب وهشام الجسم بما آت مذكر
فكان ما قد كان فابرز مجول ان كنت ممن وحدا رب جل . ومشركون اليوم في قريحل
اذ ثاني ربابه قعد في سقر يا من يروم الحق فذ منه ودع . لعنك لدى عن محرج
وعن معاد ذلك فرد سيج . ولسيما اثلثه جمع سبعر بحر سعيد نسيج ولعف بحري

این چند بیت از جمله قصیده سید محقق سید ماجد بحرینی در تهنیت قتل عمر در کتاب انوار
نقل فرموده‌اند یا لها اسعد یوم مر جلت بنعمتها عن شکر من یقوم به
کفرانها ضرب من کفر قد حسن الدهر لیس فیه جنة ساعة من الدهر الیوم قرت عین فاطمة
وسری لها روح ابی الزهر بقرا الکتاب لها فاعتبه بقر فکان خیرا بالنحر فامر عدو لک
کفاک من رطبه من ببر لا تحسبن فیروز بطعنه بین لجان وساعة شقر لا تحسبن جیده
مغلوله. عز جل قتلم فانهم [illegible] بقرکت به اشاره است بآنچه در اخبار بسیار
وارد شده که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام تشریف بردند نزد ابوبکر که در ظاهر فدک را پس گرفت
وان مرد کاغذی نوشت بآنحضرت بجهت فدک که در تصرف ایشان باشد و عمال او مزاحم نشوند
بر خورد در بین راه عمر با آن حضرت رسید و کاغذ را گرفته پاره کرد و بنا بر اخبار معروف است
آنحضرت نفرین کردند بران جهت و فرمودند خداوند شکم تورا بشکافد چنانچه کاغذ مرا پاره
کردی و در حدیث حذیفه گذشت که دعای آنحضرت در چنین روزی مستجاب شد
عجم جاهل نادانی سالها در بحر معاصی غوطه میخورد و از هر گناهی خوش می‌آمد
پس از مدتی از زمان نادم و پشیمان شد و در علاج خرابیهای خود متحیر و حیران شده نزد شیخی
حنفی مذهب قادری طریقت شافعی مذهب غزالی مشرب بخاری مسلک سیوطی نام رفت و از آن
بیان نقل از زمان بویوسف مالکی حکومت حنبلی معرفت اشعری اصول [illegible]
ابن عرفان نام فضل روزبهان رفت و از کرده‌های خود شرح گفت و از برای درد
نا امیدی خود دوا خواست شیخ او را نوید شفا داد و از مرض او پرسش کرد گفت یا شیخ
الدین در فتوحات چنین میفرمایند که ماهی که در آن جرم زده جهت بخشیده شده برسید

که از مرض گناه چه در دی بتو رسیده گفت پاره از عمرم بعبادت بتان گذشت و
آن سرمایه عزیز از دستم رفت گفت غم مخور که دو همخوابه رسول خدا و دو خلیفه حضرت
مصطفی سالها بعبادت لات و عزی بودند و علمای ما برین خصلت ایشان زبان طعن دراز
نکشودند اما ابوبکر پس سی و هفت سال و اما عمر پس چهل و دو سال عمر از سنگ و چوب
معبودی داشتند گفت پس از شرف اسلام پاس حرمت نبوی نداشتم و در حضور آن
حضرت بکلام بیهوده و سخن لغو آواز بلند داشتم گفت غمگین مباش که گر تو در نزد
قبرش چنین کردی شیخین در حضور جنابش چنین کردند و سبب نزول آیه شد چنانچه بخاری
در باب ما یکره من التعمق و التنازع و الغلو فی الدین از صحیح خود از ابن ابی ملیکه روایت کرده که
گفت نزدیک بود که دو خیر هلاک شوند ابوبکر و عمر چون قافله بنی تمیم وارد شدند یکی
اشاره کرد یکی از ایشان به اقرع بن حابس تمیمی برادر بنی مجاشع و اشاره کرد دیگری بغیر او پس
ابوبکر بعمر گفت جز این نیست قصد کردی مخالفت مرا عمر گفت اراده نداشتم مخالفت ترا پس صدای
ایشان در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد پس نازل شد یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی تا آخر و همچنین هم در صحیح در تفسیر سوره حجرات نیز نقل کرده گفت حق
معرفت احدی را از بیعت نکردم و کاغذی و سخن زشتی بسینه با آنجناب نسبت دادم و در پی گناه
بسیار ترسانم و از این جرم بخشیده هر ساعتم چه روی سیاه شده‌ام گفت یا شیخ فقها ابو منصور ماتریدی
در کتاب ضعیف دیگر فرموده که هر کس شتم کند بی ریا آنحضرت را او را عیب بگیرد و در اهو دین او
در شخص و بار در وصف او و صف ذات و دشنام کننده چه بسا باشد از ذات و یا از عترت

اول از اهل کتاب غیر آنها چه ذمی باشد چه حربی و چه [illegible] و [illegible] که [illegible]
عمد باشد یا سهو یا غفلة حیدری [illegible] پس [illegible] که [illegible] و باید [illegible]
کرد و اگر توبه کند هرگز توبه او قبول نشود [illegible] نزد خدا [illegible] نزد خلق [illegible]
[illegible] و در نزد [illegible] و بیشتر [illegible] کشتن [illegible] و باید سلطان
[illegible] یا قاضی [illegible] در کشتن او مسامحه نکند بهیچ وجه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] چه [illegible] در شریعت [illegible] اجماع [illegible]
بر خلاف [illegible] بوده [illegible] و نا [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
گفت [illegible]
اوردیم [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
پس [illegible]
و [illegible]
که [illegible]

[illegible] و [illegible] بر او [illegible] در باب علم و
[illegible] باخته [illegible]
از [illegible] روایت کرده [illegible] گفت [illegible] غضب [illegible] گریه میکرد [illegible] میکرد [illegible]
او [illegible] پس فرمود [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نخلستان بجا ماندی و گفت رسول خدا [illegible] منافقی که رسول [illegible] پسر [illegible] بود [illegible]
نخلستان جامه خود را [illegible] دست عمر و گفت در شورای عمر [illegible] بن حجر [illegible]
دختر و نقل کرده‌اند از عمر در صلح حدیبیه که گفت آمدم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس گفتم یا نبی
پیغمبر حق هستی فرمود آری گفتم آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل فرمود آری گفتم
پس چرا این نقص و ضعف را در دین خود روا داریم در [illegible] فرمود من رسول خدایم و
معصیت نکنم [illegible] گفتم آیا تو ما را خبر نمیدادی که ما بخانه خدا میرویم و طواف
میکنیم فرمود بلی آیا خبر دادم ترا که امسال می‌آییم گفتم نه فرمود پس تو خواهی
رفت بآنجا و طواف خواهی کرد گفت پس رفتم پیش ابوبکر گفتم آیا این پیغمبر حق خدا نیست [illegible]
[illegible] او را بر [illegible] و [illegible] علاوه بر [illegible] بسبب [illegible]
دین و تو هم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر نبود مگر [illegible] دختر [illegible] [illegible] و بود [illegible]
محمد [illegible] نقل کرده‌اند [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] و از انواع شراب خود را مست نمود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وادی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسید که در روز [illegible] ماه رمضان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عمر گفت ابوبکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

185

خداوند واجب کرد بر ما روزه گرفتن را [illegible] حذیفة بن الیمان و سهل بن حنیف
و نعمان [illegible] و زید بن ثابت آمدند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسیدند شنیدند صدای [illegible] در خانه پس ایستادند در خانه [illegible] پس
شنیدند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرارت آفتاب در میان دو کتف
تو تاثیر [illegible] داخل خانه شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] [illegible] آگاه شدی که محمد [illegible] [illegible] [illegible]
روزی از ماه رمضان [illegible] [illegible] بلکه [illegible] خلاف خدا و رسول [illegible] پس تو
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تحیی بالسلامة ام بکر ... فان الموت نقض من سلام ... و نقبل من اخیک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] یحدثنا الرسول بان سنحیی ... و کیف حیاة اصداء و هام

ولکن باطل قد قال هذا ... و افک من زخاریف الکلام
الا من مبلغ الرحمن عنی ... بانی تارک شهر الصیام
و تارک کل ما اوحی الینا ... محمد من اساطیر الکلام
فقل لله یمنعنی شرابی ... و قل لله یمنعنی طعامی
ولکن الحکیم رای حمیرا ... فالجمها فتاهت فی اللجام

پس چون حذیفه و کسانی [illegible] شنیدند که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کاسه شرابی در دست [illegible]
[illegible] [illegible] پس گفتند [illegible] [illegible] دشمن خدا مخالفت [illegible] خدا و رسول

[illegible] ای [illegible] که [illegible]

فارغ [illegible] کسی [illegible] و با ایشان [illegible]

[illegible] عجب [illegible]

[illegible] نقل کرده [illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و رسول [illegible]

نقل کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سعد بقیه [illegible] فاتحه [illegible] و طلحه و زبیر [illegible] سوی [illegible]
را [illegible] و با بحار بعضی نقل کرده اند در سبب [illegible] بعضی [illegible] صدیق و
فاروق سبب نزول آن شد چون سلمان را فرستادند [illegible] حضرت رسول [illegible]
عطای پس حضرت [illegible] در نزد [illegible] سامه فرستاد پس گفتند [illegible] چیزی [illegible] پس
سوی [illegible] پس گفت [illegible] اگر در [illegible]
سر [illegible] پس نزدیک حضرت [illegible] حضرت فرمود [illegible]
در دهن [illegible] گوشت [illegible] عرض کردند [illegible] گوشت نخورده ایم فرمود [illegible]
سلمان و اسامه را خورده اید [illegible] و عمر در حق شش نفر که خود
شهادت میداد که ایشان از اهل بهشتند و پیغمبر از دنیا رفت در حالتی که از ایشان
راضی بود سخنان زشت داد و از هر یک عیبی گرفت پس در حق طلحه گفت که در وی [illegible] سری ۶
فخر است و درباره علی گفت که در او مزاح است و درباره عبدالرحمن گفت که او
بخیل است و درباره سعد گفت که او صاحب [illegible] است [illegible] شود در
[illegible] و درباره زبیر گفت [illegible] در حال رضا مومن و در حال غضب کافر
است و درباره عثمان گفت که خویشان خود را بر همه مقدم میدارد [illegible]
گفت عثمان [illegible] خویشان خود را دوست میدارد [illegible] ضعیف [illegible]
داد بر مردم [illegible]
[illegible] و در هر گروه شجاع است [illegible] و سعد [illegible]
[illegible] ضعیف است [illegible] دوست ۹

ع[illegible]

فرح دوست است [illegible] بسبب بسیار مردم را آزرده و بی جرم دست تعدی و
ظلم [illegible] ایشان بر مردم [illegible] زهی سعادت که پیروی آنانکه در حق [illegible]
اصحاب من مانند نجومند به هر کدام اقتدا کنید هدایت یابید از دست [illegible] و از [illegible]
امت [illegible] ابن ابی الحدید روایت کرده
از محمد بن سعید که گفت در حالتی که عمر در بعضی از کوچه های مدینه راه میرفت شنید که زنی
از [illegible] خود این ابیات میخواند هل من سبیل الی خمر فاشربها ام هل سبیل الی نصر
حجاج الی فتی ماجد الاعراق مقتبل سهل المحیا کریم غیر ملجاج تنمیه اعراق صدق حین
تنسبه اخو وفاء عن المکروب فراج سامی النواظر من بهز له قدم تضیء صورته فی الحالک
الداجی عمر گفت [illegible] با خود [illegible] که دختر [illegible] در [illegible] خود
ابن حجاج را [illegible] پس در او دید دید که [illegible] چشم نیکو [illegible]
پس حکم کرد موی او را [illegible] پس [illegible] ماه پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] عمر گفت [illegible] قسم بخدا
[illegible] که من [illegible] تو باشی گفت چرا ای امیر المومنین گفت [illegible]
بصره فرستاد و آن زن که عمر اشعار او را شنیده بود [illegible] کاری کند پس [illegible]
شعر را برای او فرستاد قل للامیر الذی تخشی بوادره ما لی و للخمر او نصر بن حجاج
انی بلیت ابا حفص بغیرهما شرب الحلیب و طرف فاتر ساجی لا تجعل الظن حقا او تبینه
ان السبیل سبیل الخائف الراجی ما منیة قلتها عرضا بضائرة والناس من هالک قدما و من ناجی
ان الهوی زمه التقوی فقیده حتی اقر بالجام و اسراج پس عمر گریست و گفت حمد خدا را

که هوی را تقوی مقید ساخته عمر را مادری بود [چون] زمانی بر او گذشت [illegible] فرزند
در بر گرد آورد پس متعرض عمر شد میان دو [illegible] و دشت در میان راه پس چون
بیرون آمد بقصد نماز [illegible] بر او و گفت ای امیر مومنان هر آینه [illegible] خصم
در آید با تو فردا در حضور خدای عز و جل [illegible] بسوی عبدالله و عاصم
و عبیدالله در پهلوی خود و میان من و پسر من صحراها و بیابانهاست و کوهها [illegible]
عمر گفت کیست این گفتند مادر نصر بن حجاج است گفت ای مادر نصر عاصم و عبیدالله
[illegible] دختران ایشان [illegible] پرده و نصر از بصره [illegible] بجهت عمر فرستاد
لعمری لئن سیرتنی و حرمتنی ، لما نلت من عرضی علیک حرام ، وان غنت [illegible]
و بعض امانی النساء غرام ، ظننت بی الظن الذی لیس بعده ، بقاء فمالی فی الندی کلام
و اصبحت منفیا علی غیر ریبة ، وقد کان لی بالمکتین مقام ، سیمنعنی عما تظن تکرمی
و آباء صدق صالحون کرام ، ویمنعنی مما تمنت صلاتها ، وحال لها فی دینها و صیام
فهاتان حالان فهل انت راجع ، فقد جب منی کاهل و سنام ، عمر گفت [illegible]
پس [illegible] شد [illegible] بصره [illegible] و چون عمر کشته شد شتر خود را سوار شد و به
مدینه [illegible] ابن ابی الحدید از عبدالله بن بریده روایت کرده که عمر شبی عسس میکرد [illegible]
پس دید زنان را [illegible] جمع شده [illegible] میگویند که کدام جوانهای مدینه خوش روتر است
پس یکی [illegible] نصر بن حجاج [illegible]
که از بنی سلیم و پسر عم نصر بن حجاج است پس [illegible] پس دید که
او نیکوترین مردم و ملیح ترین [illegible] گفت [illegible]

و این کلام را مکرر میکرد و میگفت نه قسم بخدا [illegible] در دست و [illegible] با من [illegible]
نخواهی شد پس گفت یا امیر مومنین اگر ناچاری از فرستادن من پس مرا بفرست [illegible] بجائیکه
پسر عم من نصر بن حجاج را فرستادی پس او را نیز بسمت بصره فرستاد و [illegible] گفت ای شیخ
[illegible] از جرم شمرده اند چنانچه
[illegible] گفته [illegible] که چنین خوب [illegible] بلکه [illegible] اگر خلیفه [illegible]
[illegible] زنان مدینه [illegible] بصره فرستاد پس [illegible] بصره که [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] دور بود چه فکر [illegible]
[illegible] سوخت و [illegible] فروخت شیخ گفت [illegible]
حافظ سیوطی
[illegible] مرد
[illegible] نقل کرده [illegible] که در [illegible]
[illegible] حیات [illegible] بدست خود
[illegible] شد [illegible] و [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
روزها [illegible] میگوید [illegible] رفت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] زنان [illegible] خوش [illegible]
[illegible] مکه که زنان [illegible] در [illegible]

خواننده‌ای می‌کرد چنانچه جلال الدین سیوطی در جامع [illegible] نقل کرده که چون عمر در
زمان امارتش بمکه می‌رفت [illegible] پس عمر شتری خواننده‌ای کرد [illegible]
از اهل عراق گفت با امیرالمومنین [illegible] پس عمر [illegible] کشید [illegible]
[illegible] لهذا ابن سعد در طبقات نقل کرده که [illegible]
که یکی از عشره مبشره است [illegible] رباح بن المعترف گفت [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت [illegible]
مشغول [illegible] ابن خطاب [illegible] که در [illegible]
شدم [illegible]
[illegible] این شیوه [illegible]
بود [illegible] سیوطی [illegible]
[illegible] پس چون [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] اجابت
[illegible] زمان [illegible]
بعض روحانی چون بیمار جسمانی درد خود را از حکیم [illegible]
پوشیده دارد [illegible]
مرض گذشت که از [illegible]

بحر

۱۰۶

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شهود نمودند و چون پیغمبر [illegible] که بغض [illegible] است [illegible] بوده و چون در [illegible] بوده اند در
عدالت ایشان [illegible] حدیث [illegible] بروایت شیخ حضرت [illegible] که [illegible]
باشند [illegible] و خود [illegible] هم [illegible]
را [illegible] فاطمه را غضب آورده [illegible]
شیخ بخاری و مسلم [illegible] در صحیح [illegible]
کرده اند که فاطمه علیها السلام بعد از مطالبه [illegible]
انکه ابو [illegible] روایت کرده که بیرون آمد حضرت رسول [illegible]
[illegible] هر که مرا شناخت شناخت و هر که نشناخت پس [illegible]
محمد هستم [illegible] پاره گوشت من است و قلب منست که در میان دو پهلوی منست پس [illegible]
آزرده مرا آزرده و هر که مرا آزرده خدا را آزرده و نیز [illegible] روایت نموده که [illegible]
فرموده فاطمه [illegible] پس هر کس اذیت کند او را [illegible] پس مرا اذیت کرده و هر که مرا
اذیت کرده خدا را اذیت کرده و هر که خدا را اذیت کند [illegible]
[illegible] و ابو [illegible] در [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible]
بودم که [illegible] مردم [illegible]
و آنچه [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]

[illegible]

190

بسم الله الرحمن الرحیم

تمام سلاطین [illegible] برده و خورده که مالش [illegible] در وقت مردن [illegible]
کرده که [illegible] چنانچه [illegible] نقل کرده [illegible] در طبقات از [illegible]
[illegible] که هشت [illegible] هزار درهم [illegible] از بیت المال قرض گرفت پس به پسرش [illegible] گفت
اموال [illegible] و اگر [illegible] از بنی عدی [illegible] و اگر از قریش [illegible]
[illegible] که عمر در بالای منبر گفت مردم [illegible]
جهالت [illegible] عمر و چنین [illegible] که چه قدر جهالت [illegible]
[illegible] از قریش [illegible]
[illegible] بوده که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حیف که عمر [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
حافظ جلال الدین سیوطی در جامع کبیر از اسمعیل بن امیه روایت نموده است
[illegible]
[illegible] که ابو بکر [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر [illegible] سوار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اندوهگین مبارک که فاروق در ایام خلافت [illegible] از دست [illegible] شبها در کوچه ها گشت

آنکه شبی چنانچه سیوطی در جامع از [illegible] نقل کرده داخل خانه مردی شد از راه دیوار

دید او را با زنی نشسته و در نزد ایشان شراب است گفت ای دشمن خدا [illegible]

که خدا سر تو را بپوشد و حال آنکه تو مشغول معصیت [illegible] گفت اگر من یک معصیت کرده

تو سه معصیت کردی خدا میفرماید تجسس نکنید و تو کردی و میفرماید در خانه داخل

شوید از در و تو از دیوار آمدی و میفرماید چون داخل شدید سلام بکنید و تو سلام نکردی و در [illegible]

[illegible] روایت کرده که عمر شنید [illegible] شرب [illegible]

[illegible] پس ابو محجن [illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] برای تو حلال نبود خدا نهی کرده تو را از تجسس پس عمر گفت [illegible]

[illegible] پس عمر بیرون رفت [illegible]

[illegible] شبی با عبد الرحمن بن عوف [illegible] پس [illegible]

[illegible] پس عمر گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] هذا اللیل و اسود جانبه [illegible]

فوالله لولا خشیة الله [illegible] لزعزع من هذا السریر جوانبه [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] پس عمر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۶۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۹۵

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

حکایات چند [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

161 [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

نذود خسر ماهن ماک وصارج … وماهن من سبق لکوز مفشر
فلهف لهم ذصبح بحبک قبهم … فتبل بزبر جمی عضنفر
فلما فضی نادی مندی قالها … خذوه فضوه حجیم مسعر
دبکو بجد بجد مجعر جبره … بشهف من کلک ان بشم قبعر
هشهف یوم دابه الکوز فی علی … میشف جرف جنعر فی شبعر
نکانه بشم ابیز فی رشه نت … کمرکبه نا اتیزه عیز مکر
سعا بیز اجلاق خشاشه عده … دفرق عفت بشیق بشعر
ولولاه ماکان اهبتعر عربنا … وماکان للاسبق عبر بحقر
وماکان فی الاسلام یوفلین فیها … بلفه یری بنعر أعد بنعر
بوابن ابا تنکوس فی یوم شهد … امیری جبعوز عند جبندر
لدنهم فیها بر بکبیر برکب … ومن خابنه بشبی وات تزیز
فقابع بحر لبوق جنقل کنه … ومحزن بحر جبق العمیق محرز
وصندوف مهر ستنکه صدره … ونبزه نات بهاهین مسعر
هو الحصیه الکبری هو اعدده بجنی … هو بنعره عضی کاب مسعر
نبندف بنق ابدعنه صدره … ونق نق ابرق بنفق مستر
جراجرا فقار البرق اذ غشت … نزاها تودی ماله من خاجز

برا

بسم الله الرحمن الرحيم

معرج بحج بیس الاه فی الوری … مشیر کبیر بخ بیج فی بشایر ۱۹۰
شنشلف بحر الباف بشلع جوده … حلفلف تنکب البحی بجندر
فضائله جرت اره باعرد هوعا … مناقبه بشکل السحاب المکفر
جراعم اهل ابوق منه مجارق … وطارقه بوان البشان مجهر
له رش بشم منا باشم جنبه … لکلب کبیر ناعم ابشم صفر
بوقر اهل لابه کیما سری … له دسته جبل کله اکرد احمر
اخو مرة لم یعیف لموش دونه … اذ عبقت جعو من فهر تهر مهر
بجا فیز رباب القندح کلما … بقندجه جاشت بحور العباجر
نوعوع فنک بکوددوا عنیف لدیها … وجیجب بوان بعیج مشعر
بعیق ذاشد العبار معجباً … شبندفته مادلد کسعق منکر العکر
دفرجه فی فرجق سوراتیه … بعندیس کیلد یبتغی فی لحیس
له آیه فی محکم الکوز ذکرها … لها تیزه ابن هند خبر عشر
مبفرع جقبیب بعند بسنع … بشند شبیق بعیم فی بفر بقع
جوادا ذا عز الحمید بوصته … صبور لدی بلع البحار بحر
رفی مرتقی البهاحیث فی بهی … بکوز له الساب کوز موقر

علی شانه من ابن جحیم دونه ثم حججته ان عوی فوق منبر
وان جاءنه ابن بحیة فانما علی سافه حیاه بانیث عزفر
ففی رشه تیر بن هند در آسم مع ابشم فی انث عجل ذاک منزر
وعبه من سمو فدما عقل ای الصدر فی انث اعاصین جدد
وکلنه ذاک العجل ولیشرفی آشتهم وتیر بن سفیان لرشهم عری
ودراس من سفیان لی نغورفی شتهم وکلاهم فی خنیک کلب عمر
هم اک بیت الکفر وشرک شقی اعداهم سود جذب مسجر
لقد کفروا بالله ما امنوا به وقد غصبوا عهد النبی لمشر
وقد غصبوا حق نبی مرعدوة فلیس لهم الا الحقی یوم محشر
فیعود مقیاز اعوازة عندهم وفرنک سهر ربهلک جشتر
عزیف سهار المیرنف منهم الی رشهم تهدی بشا کل ستر
ونحرن یحک تزتزیه صدرهم وسغناصه ذ الدسته من عزر
وسکلاهم جنکسیری علاه بجا وردحهم کا عزعة منجر
عقوبا هم کرد بشکنه تحتسی ودناحهم تیر گوز مدور
تجس اعبان البخاسة منهم ونخبسهم من سادی المزدر

۲۰۰

فلعنة رب العالمین علیهم ر ه بعاعف ما عز الحمید ما دهر

پس بعضی از حضار بزبان حضرت وگمسار عرض کردند که اگر این روش دخم زبان
فارسی فصیح باشد رضا عطا لعنه نقرا بر شیخ حش جابت کرده بن ابیاز نشاد نموده

عید است ونگار رفت بود ازبهر تفرج نهادند

ز مژه خود بکند صدری مکند کجا بت دها دند . ان خار نشاد در دور بیش
ز انجا ستر بنا به در بند انجا بر سند شیخ دبر کرد . بگشت خش و شنا ببیمند
شاخ دگرش دهن نعمان فیش جا جبه عر سدر دل مکند ابن نقش عجب چه دیدم باز
گفتم زه ای نگار ده سبند . اکنون زحی کماں سردم گز غش و سوختم چه سبند
گفتا آهوی دشت فیچاق با هنوز با بوی سمر قند گفتم ز غلی سه بگسید
با عاشق خویش عهد ه سپند گفتا رفتم به پستون سر فرهاد و بود بس هنر مند
گفتم حرزی مکن نگار خواهم که سبد رد بود گفتا که شده است فقر بر
اسوده ز فتنه معاد فر گفتم بار مکر کری تو گفتا شیره ده بگرند
گفتم خوبان زیاد دیدم مانند تو هست هیچ نه گفتا خضر و چمن در ره ۱۰
در صورت آدمی در گسید گفتم که مخور از بن باشی خنده چه در شا باب قند
گفتا که بر شنا سی بشود چو بار به بشود لشتر صکر بسد گفتم بار مکر تو سی
سی میکوی جواب چرتیه گفتا مستی که میند بی کامرو جمیع خلق مسند

گفتم ز حیات مستی نشان . گفتا خم باده بشکند . گفتم ز هیچ نزای دل ... رام
گفتا دل اهرمن بخشند . گفتم ز زدنی بگفت حرکی . دانش کرد به درخورد شد
بادی از کون دهر برخواست   بخود جسم ... ... کند . رندی ز جم ز ملک ما نشان
بخود جوش جوی و رب ... . بسی چند ز رخ خانگه غزل   در سحت ... کرد وکند
از سبزه گوشت کار و درخت   از دشنه زیر پیچ و کنه   با بوی جوش جنگل زد
ز جهص جهان بکند باند   اکنون خناس بی بدبند . حبس بد بدی و فرزند
حمد محمد بیا بزن ...   در چشم سکان برش خود دهند . گرگان سیاه ... ستان
اما که زرشناس شد   کوتا بکند ضاحه ...   دار بار جگر داد فرستند
آن سک ... ...   اما که ... بود ... رسند   کوتا بکند چشم از زرش
بر روح ضیف ... بکنند پس . با ... فرشاد و دل ... ستیخ نشد ... ...
خوش برخوست ... ... از نتایج صبح حاسن ... ... مرزاد
. مرد ز بیار ... دل ...   ... هم فصل بیح ... ... ربیع ...
... ... کاه ربیع ست   ... ... ربیع ... بمرد ... ربیع ست
بی باده چنین روز ... ... ست
... دل ... ... دشمن ...   . ساقی ... دشمن
... ... باده ... ...   کامروز ... ... بر نکت ...
کامروز ... ... نکته ستانت

امروز ابوالفارس ... بوده   بر ده شد ... ... بیداد ۱۰۱
این کاخ ... ست که ... ... که بیجا شده برباد
وین خوانه ... ست که یکباره خورست
نا رفته ... و سپرده ره دوزخ   یکباره در افتاد ابر کله ... دریغ
ما ... چه ... ...
گلی ... ... رشد ... ... راست
ای کسته ... ...   دی کاه ... ... و کاه ...
دی رفته ... ...
... ... ای یار ... ...

... ... از حاب فاروق ... ... در کتاب ... ... و ... ... در کتاب ... روایت کرده از ابن
عباس که مردی در عهد عمر بود و گله ... داشت در ناحیه ... آذربایجان
و آنها سرکش شدند و بدست نمی آمدند پس شکایت کرد از دست آنها نزد عمر
آنچه رسید از آنها ... ... معاش او ... ... پس ... ...
... ... دعا و تضرع میکنم ... ...
... ... ابن عباس گفت پس نوشت عمر رقعه که ... ...
مکتوب ... از عمر ... ... سرکشان ... ... انکه ... ...

این جا بابا [illegible] دست گرفت امرد رقعه رو رفت پس این معلوم شدم
از برای بن کار غم شدید پس ملاقات کردم امیرالمؤمنین علیه السلام را پس خبر دادم
ایشان را بانچه شد پس فرمود قسم بانکه شکافت حبه و خلق کرد جان دار را
که بر میگردانیم پس فرو نشست بخه در من بود و طول کشید سال برین و
واقف میکردم هر کس که از کوهستان می آمد پس مرد وارد شد و بر سرش
زخمی بود که نزدیک بود دست بران داخل شود پس چون دیدم او را شناختم
کردم سوی او پس گفتم چه گذشت بر تو پس گفت بد بسیکه رفتم ایشان موضع
اند جشم از رقعه را پس حمله کرد بر من چند عدد از ایشان پس بر سانده مرا
بود مرا قوت دفع ایشان پس شستم پس افکندند بر من یکی از ایشان پس گفتم از خدا
حاجت کن مرا که همه ایشان بمن بر دند و در کشتن مرا دادند پس آن زمین
و من بر روی در افتاد و پس امد بر او در من و مرا بر داشت و من هیچ شعور نداشتم
پس پیوسته معالجه میکردم تا خوب شد و این اثر در روی من پس امدم
که عمر را کامل کنم پس کفنم بر د و او را خبر کن پس چون رفت نزد او در دمشق جمعی
حاضر بودند پس خبر کرد او را بانچه شد پس او شنید و گفت [illegible] مسکوتی
و رقعه مرا بر دی نزد قسم خورد بخدا و دیدی که هست حال حرد و خواص
این خبر که کرد انچه باو گفته بود از بردن رقعه و خبر داد باو انچه رسید او را
باو پس شفا کرد داد او را از بر پیش خود راند پس آوردم او را نزد امیرالمؤمنین

پس تبسم نمود و فرمود ای ابا الحکم نتوانست و امر دیگر کرد و فرمود بر و بهمان
موضع که انها در انجا بند و بگو اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة
و اهل بیته الذین اخترتهم علی علم علی العالمین اللهم فذلل لی صعوبتها
و حزونتها واکفنی شرها فانک الکافی و الغالب القاهر پس امرد
بر گشت و در سال دیگر رجعت نمود و با او بود قیمت پاره از انها که بجهة حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام اورده پس رفت نزد انجناب و من با او بودم پس فرمود ای ابا
خبر میدهی یا من خبر دهم امرد گفت بلکه تو یا امیرالمؤمنین پس فرمود
گویا می بینم که رفتی بسوی ایشان پس آمدند بسوی تو ارام و خاضع و ذلیل پس گرفتی
پیشانی یکیک از انها را امرد عرض کرد راست فرمودی یا امیرالمؤمنین گویا
با من بودید چنین بود پس خواست که از من بقبول کردن انچه را که اورده
پس حضرت فرمود بر گرد هدایت یافته خداوند برکت دهد انرا از برای تو پس حج
رسید جنابت معلوم شد که اثار اندوه در رخسارش پیدا بود و امرد بر گشت
سال حج میکرد و خداوند مال او را زیاد کرد ابن عباس گفت حضرت فرمود هر کس
که بر و دشوار شود چیزی از امل و مال و فرزند و از ظالمی از ظلمه پس نفع
کند باین دعا پس کفایت امر او و رفع خوف او خواهد نشاء الله تعالی

[illegible]

وفات ابی بکر ... دوشش دیدم رحیم زر در خواب
گفتم ای از رنگ و کین ناسوز کی ابوبکر مرد گفت ای نال
که برو [illegible] سر کوز کاف ... چو ... برون
رفت سیزده بماند جان بوبکر شد پیر و ساحه زتن
پاک کرد چو خاک از صفور چو رخضاب ... کرد و سرود
آه در هم شکست کله کهنه وفات ابن عفان
دوشش با پیر عقل سفتم کی تو حیدا ... روز بهر تاریخ قتل ذو
النورین عقده ور دست گفت ... وفات عمر
گفتم ... [illegible] ... رفتند ... [illegible]
... [illegible] ... بخنده گفتا تاریخ ... [illegible]
وفات معاویه ... [illegible]
شد دم سگ کافت چون بریده شد شصت ... [illegible]
این تاریخ بدیع که برای ولادت حضرت ... گفته شد ... [illegible]
گشته پیدا شاه ... خانه زد ... شد ... تاریخ ... [illegible]
الفیل ... کلمه ... است که ... شود ... [illegible]
سی سال بعد از ... [illegible]
... عمر خلیفه چون ... عثمان ... [illegible]
تاریخ ... خلافت ... [illegible]

ع عضب ... واى ... که ... [illegible]
در جنبش ... که کرد ... [illegible]
ع کرمن عمر ... [illegible]
چون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... جلوه ... کند ... [illegible]
... حضرت ... نقل کرده که ... خود ... [illegible]
... که وقت ... [illegible]
عبد الرحمن بن عوف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دو فرزند من از آن بود و فرزند را بر شهر از من بجبر و تعدی گرفت پس
ابوبکر گفت چنین مباد [illegible] که از آن ضعیفه فرزند [illegible] گرفته است عمر
گفت ای [illegible] در میان خلق صحبت کنند و سر
کردار بدش رسانند تا دیگری [illegible] پس پسر گفت پای
پیبرم [illegible] که باشند [illegible]
[illegible] بیرون رفت ابوبکر گفت پیر را باز آرید یکی از
اهل مجلس [illegible] بیرون رفت [illegible] یافت [illegible]
[illegible]
[illegible] پس ابوبکر و عمر گفت شنیدید گفت شنیدم
[illegible]
[illegible]

یا من غدا [illegible] لا یلیق به	اعذر علی [illegible]
[illegible]	[illegible]
فلیت [illegible] الله [illegible]	ای ابی [illegible]
عن الشهود وقد [illegible]	بنت النبی وکیلا [illegible]
فالله یعلم ان [illegible] حقهم	لاحق [illegible] حق [illegible]
وقد شهدت [illegible]	لعالم الاصلع [illegible]
ولا تظلمن [illegible] اباحسن	اذ خصه الله من بین [illegible]
خص النبی علیا [illegible]	بالحلم والعلم والقرآن [illegible]

پس ابوبکر گفت [illegible] پسر عباس مجلس [illegible]

شود

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰۳ شنود گفتم حسین [illegible] چون بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم آن حضرت تبسم
شده فرمود [illegible] عباس چیزی [illegible] یاد داری گفتم یاد دارم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] پسر جعفر بود [illegible]
با من گفت [illegible] رفته بود [illegible] اشعار [illegible]
واقعه [illegible] خلفای [illegible] حکایت [illegible] گفتم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقل کرده سؤال و جواب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شنیده‌ام که ز شیطان سؤال کرد عمر ❊ چرا تو سجده نکردی به آدم خاکی
بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم ❊ که در جبلت او بود چون تو [illegible]
[illegible] بر گفتهٔ آن فضول انکار که کرد ❊ در حکم به جهل خویش اقرار که کرد
در بر شکم فاطمه از قهر که زد ❊ اشعار به انکار [illegible] که کرد
[illegible] دانی ز چه رو [illegible] ❊ بر مصحف پاک [illegible] عثمان [illegible]
تا خلق بدانند که [illegible] ❊ لب تشنه به خون او [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] در زمان سلطنت میرزا تیمور گورکان متعصبان ماوراءالنهر محضری کرده بودند که بر مسلمانان واجب است که بغض عائشه را اگرچه مقدار دانهٔ [illegible] است در دل داشته باشند از برای آنکه فتوی به کشتن عثمان داده بوده و از امیر تیمور توقع داشتند که این مطلب را رواج دهد و در منابر لعن و شتم حضرت [illegible] زمان خلفای بنی امیه [illegible] و امیر تیمور چون [illegible] شیخ زین الدین تایبادی بود فرمود که تا پیر من در زیر کاغذ [illegible] مهر نکند [illegible] شیخ بردند در وقتی که دست در [illegible] و [illegible] مشغول بود [illegible] دست پاک کرده این رباعی را در پشت محضر نوشت

گر زانکه بود فوق [illegible] ❊ ور زانکه سر رشته باشد علی
گر مهر علی [illegible] ❊ [illegible]

وای بر عثمان که مرتضی [illegible] داده باشند و بعضی [illegible] زمان [illegible] پسر امیر تیمور ذکر نموده‌اند [illegible] از مرد و رجوع [illegible] معروف که [illegible] که [illegible] زوجه [illegible] گفته [illegible] کرده [illegible]

رباعی: [illegible] ❊ بر چهرهٔ [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] که گوش [illegible]
[illegible] ❊ گفته است که [illegible]
باشد که [illegible] ❊ چون [illegible]
[illegible] ❊ هر کس گوید که [illegible]
[illegible] ❊ فرزند علی اگر [illegible]

گفته قول الروافض [illegible] ولد [illegible] قول جرب [illegible] بن محمد [illegible] نکحوا النساء تمتعا فاستحق لدن [illegible] [illegible] النساء [illegible] طیب المولد [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] بن محمد [illegible] فی الاحادیث دلیل طیب المولد [illegible] فرموده [illegible] خاله [illegible] با مادر خویش [illegible] در فرج خویش [illegible] باد [illegible] خود [illegible] شدند [illegible] فرزند [illegible] مذکور است که [illegible] زمان [illegible] [illegible] بجهت [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] سلطان بجای پدر نشست [illegible] مذهب [illegible] خود [illegible] در [illegible] مختلفه [illegible] داشتند [illegible]

روشنی ملا روزبهان در اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب شیعه سخنی میگفت و مولانا
نقی شوشتری که از علمای مذهب اثنا عشریست در مجلس حاضر بود و نفی مذهب
و سخنان موضوعه آن ناصبی مینمود تا کار در میان ایشان گفتگو بسیار شد
والی هندوستان گفت که از طرفین هر کدام [illegible] حق ثابت نبود
دو صد مجادله در کتابها هست در باب حقیقت هیچکدام از این دو مذهب [illegible]
آن دو عالم مباهله قرار دادند و دست بدست داده بعد روز موعد مباهله
مقرر نمودند و در شب سه شنبه خادمه ملا روزبهان [illegible] کتابخانه برد آتش در چراغ
کتابخانه افتاد ملا روزبهان خود را در کتابخانه انداخت که [illegible]
اتفاقا درهای کتابخانه بر هم [illegible] و دود راه گم کرده و با آن خادمه
سوخته شد پادشاه و [illegible] در مقام محاربت شیعه برآمد
و از رای مولانا نقی روسفید و [illegible] شاد شد شعر [illegible] مصدق
الشافعی یقول لعبه امام اللعب بالشطرنج غیر حرام وابو حنیفة قال وهو
فی کل آحاد نبیذ من الاحکام شرب المثلث والمنصف جائز فاشرب علی امن من الاثام
واباح مالک الفقاع باسرها من کل جاریة وغلام و [illegible]
وهذا ابن حنبل [illegible] عن الاجرام فاشرب ولط وازن وقامر واحتج فی کل مسئلة بقول امام
[illegible] قالوا اعتصم [illegible] ما حرمت [illegible]
[illegible] محمد ومنا [illegible] لکل منافق [illegible]
ثم الخالق [illegible] در زمان سلطان حسین میرزای گورکان در هرات مرد کازرونی
بعد از آنکه هفتاد سال عمر خورده در مذهب سنت گذرانیده بود مذهب [illegible] اختیار
نمود ناصبیان از جهل [illegible] در مقام [illegible]

٢٠۶

را گرفته نزد سلطان حسین میرزا آوردند و گفتند که این مرد رفضی شده و بموجب
فتوای علمای حنفی واجب القتل گشته سلطان را رحمی بر دل افتاد خواست که در قتل او
تاخیری واقع شود از او پرسید که بکدام حجت و دلیل از مذهب حنفیه بمذهب رفض
انتقال نمودی مرد کازرونی عرض نمود که برای دلیلی که در چند روز کار در [illegible] عمل
کازرونی مشغول بودم همیشه [illegible] حنفیان [illegible] نمیدیدند پس از نجاست
[illegible] شیعه را پاکیزه شاهد نمودم باین دلیل بمذهب شیعه انتقال نمودم
[illegible] که [illegible] مردم [illegible] مانند ستاره
ذوی الاذناب هر چند باسمان رسد دم دارد شعر در [illegible]
[illegible] که [illegible] بودند [illegible] باقی [illegible]
رباعی صد شکر که من مذهب جعفر دارم با بغض عمر هوای حیدر دارم [illegible]
من طالب [illegible] صد شکر که نه شافعی و حنبلیم
[illegible] با مذهب [illegible] قول و فعل آل علیم
[illegible] بالتقوی [illegible]
عبدالله خان [illegible] محمد حسین خان صدر [illegible]
[illegible] عمل مینمودند [illegible]
که اسم آن در نظر [illegible] اتفاقا مال نکاح خواست [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] داشت چون [illegible]
[illegible] با سید رفیق [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر اللهم العن عمر [illegible]

اعوذ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هزار مرتبه و چون شب بلند بود در مجلس تمام کردند و خوابیدند مجلس [illegible]
گذشته نا نسیه بیدار شده و جناب آخوند را از خواب بیدار کرده گفت
منبر درست شده و در آن حال صدای بزرگی شنیدند باز سید را خواب برد
درست شده بجهت خوابیدم در عالم واقعه دیدم شخص سیاه حبشی که
چند نفر در زنجیر کرده و آوردند آنجا آن شخص را زنجیر کرده بمن گفت این چه
کار است بکن [illegible] گفتم شما کیستید و من چه کرده ام گفت من
عمرم و [illegible] مامور شدم بیایم [illegible] پاک کردی بعد من از وحشت
از [illegible] زنجیر [illegible] بیدار شدم [illegible] چراغ برداشته
رفته بر سر منبر دیدم چنانچه درست شده که گویا از دست [illegible]
در آمده و چنان پاک شده بود که چیزی نمانده بعد در آنجا تفتیش کردند [illegible]
[illegible] تغییر و تصفیه شد وقتی [illegible]
شد [illegible] جناب [illegible] محققین [illegible]
[illegible] مستحق استشفا شدند [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] آخوند [illegible]
کرد پس مرحوم حاجی دوازده نفر اختیار کرد که [illegible]
مستطاب عالم ربانی شیخ [illegible] سید [illegible]
و جناب [illegible] آخوند ملا محمد [illegible] از علما و [illegible]
و در [illegible] سادات [illegible] که [illegible]
شدند [illegible] ختم تمام شد چنانکه [illegible] نتوانستند شهر بیاید
و [illegible] شده [illegible] دیگر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰۷

[illegible] دوازده لعن منسوب بخواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله
اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و غصب حقهم و هو الزندیق
الاکبر [illegible] الاحمق الابتر الکافر المردود ثانی اثنین [illegible] الفاجر
المشرک المطرود عدو الله و عدو الرسول الذی انکر حق البتول
غاصب ارض فدک رئیس اهل [illegible] رئیس اهل الضلال و النفاق
[illegible] خسر الدنیا و الآخرة الملقب بکل عادة [illegible]
فی عذاب یوم القیمة قاطع حق [illegible] ابی قحافه
العن علی الشقی [illegible] الملحد [illegible] رئیس اهل الظلم عدو الله و عدو اولیا
الملعون [illegible] غاصب حق [illegible] باعث ایجاد النار و العذاب
هادم مسجد المحراب [illegible] یوم الحساب المحروم من الحساب
الثواب [illegible] الاعمال و الآداب الظالم عند اولی الالباب [illegible]
جمیع الکتاب [illegible] الکذاب المرتاب
المخلد فی غضب الملک الوهاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب
العن علی [illegible] الاحمق الاعوج الخلیفة بغیر الحق و الفاسق [illegible]
المنافق [illegible] الشیطان سارق کلام الملک المنان [illegible]
شارب [illegible] امام اهل النیران ثالث [illegible] و هامان
معطل الآیات [illegible] احکام القرآن [illegible] الواصل الی عقاب
[illegible] الشیطان بن شیطان [illegible] بن عفان علیه اللعنة و النیران

العن على غاصب خليفة الرحمان ، مجوس امة
رسول الرحمان ، شداد اهل البيت الامين
عدو الله وعدو امير المؤمنين ، المتكي بجاه
الكافرين ، امير الفاسقين والمنافقين
والقاسطين ، سبب تضييع مذهب سيد
المرسلين ، الملعون بالدلائل والبراهين
رئيس الاشقياء من الاولين والاخرين
عليه لعنة الله من الان الى يوم الدين
مؤسس مباني الظلم والبدعة والطغيان
معوية بن ابي سفيان عليه غضب الرحمن
اللهم اللهم العن على ولده زنديق
الفرعون ابن الضحاك ، الكافر المنافق
السفاك الظالم العاصي الطاغي الباغي
العادي المفسد الملحد المجرم ولد الزنا
يز

قاتل سيد الشهداء ، اشقى الاشقياء الذي قاتل آل العبا ،
شريك ابليس في لعن الله تبارك وتعالى ، والله سود وجهه
في الآخرة والدنيا ، المقيد بسخط خالق الارض والسماء ، النجس الكلب
المجوس في قعر الهاوية يزيد بن معوية اللهم العن الجاف
الفاسق ، الفاجر المنافق ، المشرك الملعون ، الزنديق المطعون ،
الظالم الجبار المكار ، الشرير المردود كان عثمان الغدار ، عدو
الله وعدو امير الكرار ، الشقي المشهور بين الانام الخاسر في
الوجود والعدم ، حزب وادي العريش لجحيم الدائم في عذاب جهنم
مروان بن الحكم اللهم العن على الشريرة الملعونة المحاربة حرب الجمل
الباغية عذبه في عذاب الملك الرحيم الاجل ، لعذبه في قعر
الدرك الاسفل من النار ، بنت شرير الاشرار ، وخليفة
الكفار والفجار في يوم الاثنين بنت ابي بكر اللعين عائشة ام
العن على نقال الاحاديث الخلاف ، محرم عمر المتعتين في الحج والطواف
الكافر الطامع بهيمن المتناسي ، الخناس الوسواس الخناس
الذي يوسوس في صدور الناس ، عدو الله وعدو امير البررة
شيخ الكفرة والفجرة الخبيث [illegible] العن على امين الكفرة والفجرة اللهم
ثاني اثنين المردود و اشداده ، باعث اهل الفساد ، الملعون في
ممدد

مخزي امته جميع الاشقياء فاسيل م عذبه ابن الى عذاب جهنم

بسم الله الرحمن الرحيم

المبدع والمعاده الهاتوبن الكافر فی الاباء والاجداده المبرء من كل
يوم م صلاح وسداده المصطر فی الشاده المشهور فی جميع البلاد فی
ظلم و العناده الديوث القواده لعنه الله وحشره مع الشيطان
فی يوم المعاد عبيد الله بن زياد اللهم العن من اقر بظلمه اجاد
المنات واعترف بجنبه افراد الموجودات المذموم فی [illegible]
والسموات الخائف فی يوم الدرجات المحروم من الثواب و
الدرجات مغضوب رب العالمين قاتل امير المومنين
عدو الله وعدو اهل الدين المشئوم الملعون فی التورية
و الانجيل الملعون بتاويل الكتاب و التنزيل اليهود الفاجر
الخبيث ولد الزنا الذی خلده الله فی عذاب غلاظ شداد
شمر ذی الجوشن [illegible] ملجم مراد اللهم العن من نحل نحی نحلفه
بنی ساعده المقر بخلافه ابی بكر بن ابی قحافه الذی انكر
بعهده يوم الغدير الكافر الملعون الشرير عدو الله
رسول الملك المعبود الذی فضل عليه كلب [illegible] النصارى
واليهود المردود العاقل الضال الهالك [illegible] عوف
ابن مالك اللهم العن على شديد العداوه بين المهاجرين
الجيش م الانصار دليل الخبيث الذی اعان الكفار و الفجار [illegible]
الاشرار الغدار الذی لم يومن بالله و رسوله المختار دليل

بسم الله الرحمن الرحيم

الناصبين الی النار عبد العابد القبايح مجموعه السفاهه و
القبايح مقتدی اهل البهتان والحرف عبد الرحمن بن عوف
العن على الكافرين الفاسقين الفاجرين الملعونين فی الثقلين
المشهورين الباغين فی المغربين والمشرقين رئيسی اهل الظلم فی
المشرقين والمغربين محرب الحرمين الشريفين باغی حرب
الجمل و صفين مع امير المومنين الكافرين الزنديقين قاطعی
سبل الخير اعنی طلحه و زبير اللهم العن على الظالمين الغاصبين
الباغين الابلهين المرتدين الكافرين الاحمقين الخبيثين النجسين
الناصبين الكافرين المحرومين من الثواب يوم الوعد و الوعيد
عذبهما الله عذاب اليم الشديد اعنی سعد و سعيد حكايت [illegible]
كرده [illegible] در عهد مرحوم مغفور محمد علی ميرزا والی كرمانشاه
قاضی بغداد حكمی بخلاف قاعده بر يكی از زوار ايران كرد و بسبب اين حكم [illegible]
بيچاره [illegible] بسيار رسيد حكام موجب [illegible] شاهزاده حكايت
كرد در ميان خدم و عساكر شاهزاده بعضی اكراد كرمانشاهی بودند كه [illegible]
حقيقت [illegible] معروف بود كه اكراد طايفه زحمتند كه خداوند [illegible]
روی [illegible] بر [illegible] در [illegible] خير [illegible] در [illegible] عمر [illegible]
شاهزاده باكمال [illegible] كسی [illegible] كه قاضی بغداد [illegible] ديده

بسم الله الرحمن الرحیم

با اینجا ورود یکی از زنها بخدمت را بعهده گرفت و چند ماهی مهلت
خواست و بجانب بغداد شتافت اگر دستی بتعهد دست عثمانی در بغداد
بسیار است در شمار یکی از زنها درآمده خود را بقاضی رساند و معروض
داشت که تجربه کفاره [illegible] از اعمال زشت میخواهم چند وقتی عمر را در
خدمتگذاری شما صرف کنم و باز [illegible] این خدمت مزد و عوضی منظور
ندارم قاضی هم از این گفتار سرور در داد و او را بجهت خدمتی معین نامور نمود و
او تمام جد و سعی خود را در خدمت قاضی معمول میداشت چنانکه در این
سوال چند [illegible] گذشت دیناری جمع کرد و از مال قاضی قدری نخورد و
در خدمت و انجام فرمایشات قاضی روز بروز میکوشید تا آنکه قاضی جا
گرفت و در فریفته خود نمود چون امتحان کرد [illegible] محبت قاضی را تمام دید جای
او را در دام خویش مقابله پس روزی بقاضی گفت چون زن از قصد قامت
در این شهر است و هر دو با زن زنده که نشود [illegible] انبار از نیز معین کرد
در حضرت قاضی خواهش میکنم که عقد او ببندد و هم بخشش سرور
نماید قاضی را این سخن خوش آمد که در [illegible] از جانب خلیفه [illegible]
نماید چنانی نماید تجویز این زمان عقد و محل [illegible] گفت [illegible] در [illegible]
فدوی و زنانش ~~[illegible]~~ در [illegible] و در بستر او گفت چون مقام
و شان قاضی [illegible] است که در [illegible] معتبر و در زیر دست در

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدا در ساعت موعود با اطلاع سر خدم و اصحاب خود چرخی در دست گرفته
در پس بام منزل قاضی جانب نمود و پیش از زمان موعود اسباب خود را
مهیا کرد چون وقت موعود رسید فانوسی بدست گرفت و قاضی را با خود
برد در زنبیلکه [illegible] کوچه های بغداد از سر دیوان خالی بود داد و تا یکبار
قلعه او در پس دیوار فانوس [illegible] بدرون نخفت و بقاضی گفت اگر صدا آیت
درآمد خانمت سر آمد پس قاضی را در گلیمی پیچیده و با طناب از دیوار قلعه
سرازیر نمود و خود نیز از دیوار بزیر آمد و او را بر دوش گرفت و در
بیابان راه هی برفت و چون روز شد در کوچه ای رسید تا آنجا شب دو
باره عازم گرفت براه افتاد بهمین [illegible] تا از خاک عثمانی بیرون رفت
روز و شب طی مسافت کرد در دفتر [illegible] بسا مرده [illegible] رسید خلوت
و اعیان و ارکان و خدم و [illegible] زیبا و بسیار [illegible] شده بود
زنان این بار نجات [illegible] در منظر [illegible] جمعیت بر گذشت پس با [illegible]
نمودند قاضی از جا برخاست و [illegible] و حیرت و عجز و سرگردان پیش آمده
او را نزد خود خواند و زنی کرد را و قیمت خوشبختی برین تمام داد
را بعد از گرفتن توبه و تعهد نکردن صدف با توشه و رخصت بسمت بغداد برگردانید

بغداویه

دوش با دوم تقاضی بغداد [illegible] کای [illegible] این ست [illegible]

[illegible] خبر [illegible] ست [illegible]

[illegible] ست [illegible]

[illegible] است [illegible] درست [illegible]

[illegible] ست [illegible] تو چشم [illegible] ست

گفت [illegible] گرچه [illegible] شیرین است [illegible]

[illegible] گرچه [illegible] ست [illegible]

حق حکم [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای کتابت هیچ بنیان در جهان ننهاده [illegible] | منت فرزند و سال حق در [illegible]
نام [illegible] | [illegible]
حق بناحق بود [illegible] | در زره و مصر [illegible]
در مدیح آل یاسین [illegible] | [illegible]
آتش اندر آب [illegible] | کاندرین بحر معانی [illegible]
یوسف اندر چاه [illegible] | یوسف [illegible]

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۱۱

[illegible] که ید و بیضا نموده [illegible] شده
باکه باشد [illegible] شعبهای رود نیل [illegible] کاندرو فرعون [illegible] غرق در دریا شده

[illegible]

سینه چو چاک از غم او کرده جان ... داده شرح آن در تقصیر ولی شده
است ... کشته پس بر سر نقد ... کشف ما و نعتش شرح ... شده
چون چراغ این حجره ... گلی تیغ ... ما ... شده
هیچ است ... که ... ولی ... آن حریش ... شده
هر که غضب ... مستحق ... آتش غضب شده
کرده ... آستان ... فی ... شده
بس ... شرح ... گرده ... آتش ... شده
چند صفحه ... شرح ... شده
آن ... سفره ... عمر شده
جهت ... هست جنت ... شده
... جهت ... شده
... هر چه کرد ... شده
... نقشه ... شده
... بار خود ... شده
... دست ... شده
شد لطفی از کرم در کام جان ما ... آنکه ... شده
... این ... شده
دوستان ... دشمنان ... شده
... شده
گرچه باشد ... یک ... شده
... خود ... شده

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۱۲

کیفیت مقتل عمر بن الخطاب چنانچه در کتاب مستطاب تحفه مذکور فی

شرح نهج چنین مذکور است مسطور کرده در فصل سیم این کتاب مبارک
از ثقات نقله اخبار و سیر و آثار که چون مغیرة بن شعبه از کوفه بمدینه آمد
با او بود غلامی مجوسی که او را ابو لؤلؤه فیروز میگفتند آمد بنزد عمر و گفت ای
خلیفه ای عمر مددی کن که مولای من مغیره بر من مقرر کرده در هر ماهی صد درهم
و من قادر نیستم بر این مبلغ پس امر کن او را که از این مقدار چیزی بر من
تخفیف دهد پس عمر گفت من سفارشش ترا باو کردم پس ابو لؤلؤه زود او را
و اطاعت کن مولای خود را و مخالفت مکن او را هر چند دشمنی کند با تو
و مغروری او را یاد ده پس ابو لؤلؤه ساکت شد و صبر کرد مر آنچه گذشته بود از
آن مدتی گذشت پس عمر بدو گفت ای غلام کدام عمل را نیکو میدانی گفت نقاری
میکنم بسیار پس عمر گفت چنانچه آسیابی بسازی ما میساختیم ما محتاجیم بآن ابو لؤلؤه
گفت هر آینه بسازم از برای تو آسیابی که صاحبان باشند شنیدن آنرا اهل مشرق
و مغرب تا روز قیامت پس عمر متعجب شد با اصحاب خود و گفت بدرستیکه
تهدید کرد مرا این علج و چنین دیدم آثار شر در روی او چون روز دیگر شد هم
ضربه میزند و گفت ای مردم اجل من نزدیک شده و نزدیک شده که دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

سوم برای عمال خود همچنین که شب گذشته در خواب دیدم که خروسی مرا
نوک زد پس به دو منقار زد بمن و خروس مردی عجمی است همچنین که اراده
کرده کشتن مرا و اگر جانشین بجهت خود بکنم پس همچنین که جانشین قرار
داد بر شما کسیکه او بهتر از من بود و او ابوبکر است و اگر جانشین نکنم
پس همچنین که ترک کرد جانشین کردن را کسیکه او بهتر بود از من و این کار
وا داد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس اگر هلاک شدم پیش از این امر شما با این
شش نفر است پس حاضرین گفتند بیان کن از برای ما اسمهای ایشان را گفت علی
ابن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن
پس برخاست و دست ابن عباس را گرفت و از مسجد بیرون رفت پس
آهی کشید و چون چهار بار تعجبی کرد پس ابن عباس با او گفت ای پسر خطاب
بزرگ از تو هرگز نیامد مگر از برای امر تازه و کار پوشیده و [illegible]
پس عمر گفت وای بر تو ای پسر عباس بدرستیکه نفس من خبر میدهد مرا
اجلم نزدیک شده و از دستم منقطع شده وقت عمرم [illegible] این امر یعنی
امر خلافت و نمیدانم در این امر ایستاده کنم یا در جای خود بنشینم پس ابن
عباس گفت کجایی تو از صاحب این امر علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله و سبقت و با سلام و هجرت و قرابت

بسم الله الرحمن الرحیم

او از آنجناب و شجاعت او و زهد او و علم او و عبادت او و فضل او و غزاه
و کشتن شجاعان را مانند عمرو بن عبدود و مرحب و طلحه بن ابی طلحه و کشتن
قریش و غیر ایشان از شجاعان تا اینکه قوی شد اسلام و معتدل و مستقیم شد
و او است برادر و پسر عم رسول که صلی الله علیه و آله و دختر او در پس عقد او و اما غصب
حکام پس عمر گفت قسم بخداوند که من اقرار میکنم تمام آنچه وصف کردی از خصال نیکو
در او بسبب اینکه موجود است در او و اگر او متولی شود خلافت را هر آینه وا میدارد
شما را بر جاده روشن و راه راست و حق و لیکن او مردیست فراخ کننده و او
حریص است بر ریاست بخداوند شایسته نیست از برای این امر کسیکه حریص باشد
بر او پس ابن عباس با او گفت پس عثمان بن عفان گفت او سزاوار خلافت است
بجهت سزاوار [illegible] و مردیست که جمع شده در دل او حب بنی امیه و
حب خویشان او و اگر متولی شود او خلافت را هر آینه مسلط میکند آل ابی معیط
بر گردنهای مردم پس جمع میشوند مردم بر او و او را میکشند و قسم بخداوند اگر او را ضعیفه
بکنم هر آینه چنین خواهد کرد و اگر چنین کرد هر آینه خواهند کشت او را پس ابن عباس گفت پس
طلحه عمر گفت هیهات هیهات ای پسر عباس [illegible] مستولی امر [illegible]
کرد که آنچه [illegible] که در دست [illegible] و عجب و نفس خود ابن عباس گفت

بسم الله الرحمن الرحیم

پس ای پسر عمر گفت زبیر سوار شجاعیست ولکن حریص است روز خود را بسر آورد

در بقیع مجادله کردن بر سر یک صاع و یکبار که ابن عباس گفت پس سعد عمر گفت

او مرد جنگ است مقاتله میکند بر سر او تا اینکه مغلوب شود پس [illegible]

شد ابن عباس گفت پس عبدالرحمن عمر گفت خوب مردیست دیگر کردی ما را و

ضعیف است و امرش بدست زن اوست و نشاید رئیس او خلافت کرد

با قوت نفس انگاه گفت ای پسر عباس اگر معاذ بن جبل یا سالم مولی حذیفه

ابو عبیده جراح زنده بودند در دلم شکی از ایشان داخل نمیشد و هر اینه واگذاشتم

این امر را بایشان وجه نیک گفته شاعر عجبا لقوم الذين تعدوا

ولکل قوم مذهب وامام ردوا امامة اهل بيت محمد وهم لنا الدين اعلام

ونقلوا قول الامام امامهم لو كان حيا سالم الحجام لا قدمتكم امام وشمر

والرجس مروان الحناد هشام ان قلت قال محمد يقال لي وابو هذيل يقول والنظام

والاشعري امام قوم ناقلا وابو كلاب كذا ابن هشام وكذاك احكام الشريعة غيرت

فالعرف نكر والحلال حرام. راوی گفت پس عمر فرستاد نزد جاثلیق عالم نصاری

پس او را گفت آیا یافته صفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر ما در کتاب خود محل

جاثلیق وصف او فارقیطا است عمر گفت یعنی آن چیست گفت معنیش کسیکه

جدا میکند میان حق و باطل عمر گفت ای جاثلیق چگونه یافتی صفت امت محمد

راوی

بسم الله الرحمن الرحیم

٢١٤

راوی در کتاب خود جاثلیق گفت خوانده‌ام در انجیل که امت محمد صلی الله علیه و آله خلافت

میکنند بعد از او خلیفه عجمی پس خلیفه قرار میدهند بعد از او مردی تند که

چون [illegible] گفت ابو بکر است عمر گفت ای جاثلیق بعد از آنچه خواهد

شد گفت خلیفه قرار میدهند بعد از او مردی از قریش که صاحب شجاع در

چیزی [illegible] ای عمر عمر گفت پس چه خواهد شد ای جاثلیق گفت

پس خلیفه میشود کسیکه بر میگزیند خویشان خود را بر غیر ایشان مینشاند

را در امت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت میکشند در اهل جاهلیت عقد

اعمال ایشان پس [illegible] عثمان و گفت [illegible]

مسلط شدی بر این کار پس [illegible] بر گردنهای مردم [illegible]

ایشان را باز [illegible] جاثلیق و گفت پس بعد از آن چه خواهد شد گفت

برات شمشیرهای خود [illegible] و خونهای ریخته و ضایع

خواهد شد [illegible] که پیغمبر شما [illegible] پس عمر گفت حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام شد و گفت [illegible] از [illegible] و [illegible] جنانکه

خنده [illegible] بسیار [illegible] پس مردم [illegible] و لولوه [illegible] ساخت

که دو سر دراز داشت که قبضه آن در میان آن دو سر بود و [illegible]

بجهت عمر بساد چون برای نماز صبح بیرون آمد در پیش [illegible] در آمد

خنجر را بر ناف وی گذاشت و حرف دیگر را بر بالای ناف قرار کرد پس مردم روز
پشت سر وی دویدند و میگفتند بگیرید و راه هر کس باو میرسید با خنجر شکم وی را
میدرید تا آنکه سیزده نفر را مجروح کرد و خود را از دست مردم خلاص کرد و در رفت
و عمر را آوردند بمنزلش و او بسبب آن زخمها که باو رسیده بود مریض شد پس مردم جهت
ابولؤلؤه فریاد کشت و گفت حمد خدا را که کشته مرا بر دست مرد عجمی پس
عمر طبیبی طلبید و او را شربتی [illegible] داد از جوف وی بیرون آمد و معلوم شد
که شراب با خون پس طبیب دیگر خواست از انصار و او را شیر خورانید تا شیر از
جوف او بیرون آمد [illegible] تغییر نکرده پس طبیب گفت وصیت بکن ای عمر که
خواهی مرد پس [illegible] بیرون رفت و روی عمر متغیر شد ابن عباس حاضر بود گفت
از مرگ جزع میکنی گفت ای پسر عباس اما آنچه میبینی از جزع من پس از جهت
صاحب نوبت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] بخدا اگر از برای من تمام
جمیع ملک زمین و آنچه در روی زمین هست [illegible] میدادم امروز از جهت عذاب خداوند
پیش از آنکه او را ببینم [illegible] که بیرون بروم از دنیا [illegible]
چیزی نه از برای من پس عمر رو بمردم کرد و گفت [illegible] مردم جمع کنید نزد
خود این شش نفر را که راضی شوید [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان
طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن پس [illegible] که من قرار دادم خلافت در این شش نفر

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۱۵ پس بدو گفتند یکی از اینها را تو برای ما تعیین کن گفت نمیخواهم خلافت را بگردن خود
بگیرم در زندگی و مردگی وقت این جماعت بر نگزیده مگر بجهت شهادت دادن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از برای ایشان که اهل بهشتند ابو عبیده را در شوری داخل
کنید و لکن او را در خلافت حقی نیست و صهیب بن سنان مولای [illegible] نماز کنند
تا او را [illegible] مستحق شود بر مردم [illegible] پس هر کس راضی شدید او خلیفه است بعد از من و
هر کس مخالفت کرد او را بکشید پس اگر سه نفر با سه نفر مخالفت کرد در این سه نفر
میباشند که عبدالرحمن در میان ایشان است و اگر سه نفر دیگر راضی نشدند ایشان را بکشید هر که
باشد پس عمر رو به پسرش کرد و گفت ای پسر اگر [illegible] قیامت
که میکشند [illegible] از برای [illegible] پسر گفت ای پدر [illegible]
آنچه [illegible] دیگر [illegible] ابن عباس [illegible]
عمر ضربت خورد او را بخانه اش بردند و مردم بجهت عیادت بر او داخل شدند و
شش نفر [illegible] حاضر بودند پس [illegible] که حاضر بودند [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد در حالتی که راضی بود از این شش نفر و فرمود که
ایشان از اهل بهشتند پس با شش نفر گفت صبح [illegible] صبح [illegible]
باید [illegible] گفت [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] که خداوند فرموده [illegible]

ذلکم کان عند الله عظیما و اما توای زبیر پس قسم بخدا نرم شده دل تو نه روزی
و درشتی و پیوسته [illegible] بوده‌ای و اما توای عثمان پس دوست میداری
خویشان خود را بیش از همه و از روی تعصب جاهلیت و اما توای عبد الرحمن پس
مردی هستی در [illegible] ضعیف و در مال بخیل و اما توای سعد پس مردی خشمناکی
و اما توای علی پس قسم بخدا اگر وزن کنند ایمان تو را با ایمان اهل زمین
هر اینه بر جمیع آنها زیادتی خواهد کرد پس حضرت از میان ایشان برخواست و
رفت پس عمر گفت قسم بخدا که میدانم مقام مردی را که اگر خلافت را باو دهند
هر اینه وادارد شما را بر جاده روشن پس گفتند کیست و گفت آنکه از میان
شما برخواست و رفت گفتند چه مانع تو شده که او را خلیفه کنی گفت نمی‌یابم
مطلب حقیقت پس امر کرد ابوطلحه انصاری را و گفت با پنجاه نفر از [illegible] خود
در نزد در بایست پس اگر سه روز بگذشت و بیعت با هم منازعه میکنند
و متفق نشدند بر یکی پس گردن همه آنها را بزن [illegible] عمر گفت چون
وفات پدرم نزدیک شد گاهی غش میکرد و گاهی بحال می‌آمد پس ساعتی بیهوش
شد چون بحال آمد گفت ای پسر علی بن ابی طالب [illegible] بیش از مردن
گفتم با وجه خوبی کرد با علی بن ابی طالب [illegible] و حال که خلافت را [illegible]
با او عهد و را گفتا ای پسر شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت در جهنم تابوتی
که محشور میشود در آن شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان [illegible]

[illegible] پس منصرف شدند بسوی ابوبکر و فرمود مرحبا ازینکه بوده باشی اول آنها
پس منصرف شدند بسوی معاذ بن جبل و فرمود مرحبا ازینکه بوده باشی دوم آنها پس
منصرف شدند بسوی سالم و فرمود مرحبا ازینکه بوده باشی سیم پس منصرف
شد و فرمود مرحبا ازینکه بوده باشی چهارم و حال که ساعتی بیهوش شدم دیدم
[illegible] بودند ابوبکر و معاذ بن جبل و سالم [illegible]
عبد الله میگوید پس رفتم بسوی علی [illegible] و عرض کردم ای پسر عم رسول خدا پدرم شما را [illegible]
[illegible] پس حضرت برخواست چون بخانه رسید [illegible]
ای پسر عم رسول خدا [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] پس حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن از تو [illegible]
[illegible]
النار [illegible]
[illegible] پس حضرت برخواست و رفت گفتم ای پدر [illegible]
گفت ای پسر [illegible]
و تمام [illegible] قسم بخدا که [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ساعتی که کشید و در مجلس بزین ساعات بزد یا بار چو بید و دفن شد در ماه ربیع سنه ست
وستة از هجرت و بعضی گفتند چهار شب از ذی الحجة مانده از سال [illegible]
عمر خطاب و بستند و شیخ مفید در تاریخ خود فرموده که در روز بیست و ششم ذی الحجة
ضربت خورد و در روز بیست و نهم به دار رحمت رفت **وجماعتی** حارثی
روایت نموده که چون بدو [illegible] ای عمر گفت ای دشمن خدا و دست تو
که مرا کشتی ولی ترا برین کار که داشت گفت بیا تا [illegible] خود حکمی فرموده تا [illegible] پس عمر
گفت بگو [illegible] گفت علی [illegible] چون بکجا [illegible] عمر گفت حاضر شد
حاکمی عادل پس [illegible] گفت تو را کشتن خود [illegible] ای عمر گفت چگونه [illegible]
گفت شنیدم که خطبه [illegible] منبر [illegible] و [illegible]
ابوبکر را [illegible] عناد [illegible] و چنین [illegible]
او را کشتید پس عمر بیهوش شد و چون [illegible] بیهوشی [illegible]
سر تو جنین **وجه تسمیه [illegible] باب** که صاحب کتاب مذکور در وصف
سرور این روز کتابها [illegible] رنگین [illegible] دارد که نقل [illegible] درین ورق
لازم [illegible] **فصل رابع** فی وصف سرور هذا الیوم علی
التعیین و هو [illegible] شیعة المخلصین . و هو [illegible] رائقة . و [illegible]
شائقة . [illegible] شمس الاقبال من مطلع [illegible] . و هب نسیم [illegible]
بالاتصال [illegible]

اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

٢١٧

القاهر الذي فتن العباد، ونبح العناد، واظهر في الارض الفساد، [illegible]
النقاد، ملئت اقداح القلوب من رحيق راح الارواح، ممزوجة بسحيق تحقيق
السرور، بماء رحيق توفيق الحبور، وادارها الساقي على رفاق منازل [illegible]
[illegible] والطاعة الحنين فاصاح بها اصاح الالاح ومامال الحاصل
النهل الى العليل ومامن [illegible] ولاح ضوء الصباح وفاح [illegible]
الفلاح وهبت نسيم الافراح على [illegible] ومن جامع الخير محروم
فضل هذا اليوم المعلوم **شعر** رحم الله قائله: اما ترى اليوم قد بان السرور به
[illegible] سرور [illegible] طاب التلذذ في الدنيا [illegible] . قد جاء في جملة
الاخبار في البشر [illegible] على الكفر
[illegible] في حسن [illegible] العيش في
مع [illegible] الكدر [illegible] الفضل [illegible] حسن النفقة
في الاخبار والبشر هذا هو العيش لو دام الزمان لنا في دولة الحق [illegible]
البشر واشرقت الارض بنور ربها واستبشرت [illegible] من كل زوج
بهيج [illegible] كل [illegible] من كل [illegible]
زخرف [illegible]
وظهرت اشجارها [illegible] الاطيار [illegible]

الازهار وعن النقل الناس ايانع الثمار، وقد صدحت بنا رخيرة الازهار وعن
تمايل السفاه تمايل الاغصان، وترجيع ادعار يدعن النغم واذاعن بشعر
فاصبحت الاغصان من طرب لها تتمايل واد صاري فيها تغرد
يرق نسيم حين ينساب جدول ودمل ارجس عن امعي مسند
فمنى اياديث هذا اليوم وانعش خاطري بذكره مع القوم واشرح صدري بطيب حديث
نسيت العتب عن نديم الدهر وحديثه لانكم منذ هيلاده لا يفترون من حديثه وكرره شعر
كرر حديثك فتضوع ريحه مستطاب على السماع بجميعه واعد مني يشتفي من طيبه
مضنى الفواد مسهد وجريحه وحديثك الرفي وصلة بمسيحي فشفاه من الفؤاد بريحه
ان كنت تروي مسندا من لوعتي لو ذهبت منها تطول شروحه فلكم بتنا لكم بين الفرح
والسرور وكاد فوادي يطير بلحظات الطيور فلقد [illegible] في هذا اليوم العيون الساهرة
دموع القلوب الناظرة وشخصت ابصارها على التلف وتعشقت قلبا ادوى به داوه
كالاسى والتلف مبلغ اما كان في المحيص بال التشرف واحبا وحاما امانيها [illegible] فلنذ
الغم فلنستدرك ما بقي من [illegible] وخلصها من [illegible] حتى يتبلج صبح [illegible]
ويتبسم ثغر الدهر العابس وتصفو العيش بعد الخطوب ولم يبق حاجة في نفس يعقوب وقد
ما فقد [illegible] الاماني والاوقد حصل وخضنا الخصوم بالتداني قد حصل وهنا وزمها
وغردت [illegible] وصعق [illegible] لتضاعف سرورنا وفاح العبير بين ايدينا من المجلس

درر

وربع لتعب لما كان بالحمام، واقبلت طلائع الاقبال في جحافل وعساكر ربيع
اوطلها ازدجر، ودقت كؤوسنا الكؤوسنا ورقصنا بقلوبنا ورؤوسنا وستنطقنا
السن عيداننا ولكن ان نطير ونحن بمكاننا، ويا طربها ويا عجبا فان هذا
اليوم عادت به الارواح، وانبعثت قلوبنا بطيب السلامة والانشراح، عيد
فما علينا في هذا اليوم من باس ولا جناح، فنحن نغتنم فرصة شراء المسرة من
قبل يوم لا يشترى فيه ولا يباع، وداع ايام عمرك بانفاقها في المسرات فان
العمر ودايع، وارح عن نفسك عظايم البلوى، ولا تنس نصيبك من الدنيا
ولا تدخل على نفسك الهموم وسلم امرك الى الحي القيوم، وكن مع القوم الذين قد
ارتعوا في رياض الجمال، وتجلببوا بجلابيب الجلال، واتصفوا بصفة الكرم والكمال
والفضل والافضال وتعلقوا باطراف الفضائل، ورفضوا قبيحات الرذايل وطردوا
بحسن اخلاقهم حسن المخايل ولطف الشمايل، وقامت على لو [illegible] منهم اوضح
الدلايل، فقدرهم في كل فضل سواء فلا ينقلب الا وله مقام معلوم، كانهم في المجالس
لؤلؤ منظوم الذين هم بالحق يعملون، وبسنة النبي صلى الله عليه واله متمسكون، ولامره
ونهيه مطيعون، ولوصيه متبعون، وبدين الايمان يدينون، وعليه يموتون
ويحيون وعليه يبعثون ويحشرون، وفي الجنان عز امنعون فلا خوف عليهم

بسم الله الرحمن الرحيم

ولاهم يحزنون . ان فخروا كانوا من ذوي التيجان وان جودوا كانوا كالسحب الهتان على كبد ظمآن وان سعوا على النوائب فقد عبثت بهم على الاقران وجوده كانوا ليوثا وفرسان وان ورودوا الى الحرب فقل يارب سلم سلامة ودون بحور من خالد ساوة من عين بالاحسان وعن لذنب هجرت اهل وب وايمان وعفة واحسان عصابة من سرة الناس نتيجة صيد عظام فهم ليسوا بغادر غرضا من وصاوين وطهم شمس بعداوة اخارفون باللسان هم اذا على وانى سعوا بلجار ومن دحى بحريدة ذات اسد صدور لمعوده بلان يكدره المانعون حتى الدهر وحان وصاغون وساق الحرب فانتم له المطهرون من سر واعاد لعضون عماقى دنيا بجلهم واليجار لا عز وعلاه من خرجت والقول لشغوها منهم فمن لو رايت صاحب اخبار توصفوا درة الصواب منهم فما يحول لهم حدود بافكار من تلق منهم تقل لاقيت سيدهم مثل النجوم التي يسري بها الساري واطلق عنان فرس سرور في ميدان العقل والادب وانطق لسان بيهجة بحلل والطرب فانه في هذا اليوم من حصل الفضائل وحسن الحسنات ولاف ذهب من الآفات في انتهاب اللذات فان الحسنات يذهبن السيئات وافرح بين ناس الفرح وفعها واسرح في ميادين الرضا والمنى وتم بنار ونار في توب الهنا وان يرضى ويترك عين الحسود حقط لذة حيث امكنت فان اللذات في الدهر لحظ وابتغ ما الحق في هذا المقام والمقال ورمحه

حال

219

حال هذا الجمع فانه عبد متوقفة لا مراجع ولا مشاق ولا سارع باهل اولئك القوم في هذا اليوم ما سمع من غرائب الاشعار وعجائب الاخبار بافصح لسان واوضح بيان ودوم قيام المحب الطائع وانشد بترتيل حسن لدى كل منصت وسامع ما احسن انشاده يوم التاسع من شهر ربيع الاول وشرح حال ما يوق ايراده فيما عليه المعول تسر به اهل الايمان وتكمد به اهل الكفر والطغيان معتقدا ذلك من اعظم الوسائل الى ربك يوم حشرك واكمل الفضائل يوم بعثك من قبرك قصيدة تحلى العروس بجواهر مصارعها ونشر اسعو غواص مقاطعها نظمته قبل ابتدائي تاليف هذه رسالة شعر

تبسم الدهر من ثغور سرور	لما فتكن بنات الدهر في عمر
وصحت جهات الدهر زاهرة	ترنو نواظرها في رونق نضر
ورودت امنة زهرا باسمة	عن عبوس بوجه مسفر زهر
وسفرت برجوع روح ثابتة	وعنت عند عز ولطف
ولعسانا في رض حني مستبشر	ونظم الكفر قد ولى يندبر
ولسرب صحى في امن في يمن	عن مخافة من بؤس ومن حذر
وتارض قد خضرت في زهرة عجبا	ونقط مدح في نوع من الزهر
وفاح نشر شذاها في مدة وقد	تارج يكون نفس لنشر عطر

وطاب نشر رياض الروض وانتشرت … لما تباشرت الاشجار بالبشر

وغردت بحسن الصوت ناطقة … وناحت الورق بالاوراق في الشجر

فذكرتني ربيعاً قد اتى فرحاً … هل انت ناس لما قد جاء في صفر

لما ادعت ذم الزهراء نحلتها … من النبي بما قد جاء في الخبر

في مجلس ابن ابي بكر تكلمه … قد ضم مجلسه جمعاً من البشر

عطية من ابي مالي وقد خرجت … ان العوالي وما والاه من فدك

فقال هات شهوداً يشهدون بما … تصحيح عرفان ما في ذلك من نكر

لما تبين ما في الارض فدك … [illegible] يشهد بشر

فردها ثم اعطاها الكتاب بها … تسلمها فدكاً يا صاح فاعتبر

فجاءه عمر يسعى على عجل … في زمرة من عزايا القوم في زمر

معنفاً لابي بكر اللعين بما … قضى به من حكم وستر

وسطا ضمن ما ضم الكتاب بها … في حكمه سفهاً هذا من العبر

وظل يمزق فيه عامداً سفهاً … مبغض البغض ما في حكم من سطر

وردّ فاطمة الزهراء وادفعها … عن رشد امر عثار من مضر

محى بها كتاب الله مجترئا … على البدايع لم يخطل بمؤتمر

مهدما ما بنى المختار من حكم … فاصبحت ملة الاسلام في دثر

مكذبا

٢٢٠

مكذبا كلما اوحى الاله الى … رسوله وجاء في الذكر من سطر

محرماً ما احل الله من عمل … محرماً كلما قد حل في الزبر

محرماً فاجبت وحي الله في غضب … وعادوا الكفر لا يخشى من الوزر

وشتم الدين والرشد الظاهر مجتهداً … الدين المبين كفعل الجاحد الاشر

وعاند المرتضى بكر حسيده … ستمهاراً يه الله من كفر

ومال به كيفما دعهور حكمه … من خرها لم يخف من نشيء الصور

بابي وجه ملاقي المصطفى ولقد … اذ كان يقول بقول المحشر الغرر

جاءوا لم يكشف لجامعي ضغطها … بالباب قسراً على ما جاء في الخبر

واعره فنفذا بالسوط يضربها … وجسرناه بالالف من الغرر

فاسقطت بجنين آه وا عجبا … ما في الصحابة من ناه ومؤتمر

بالمحسنة ما للطهر فاطمة … من البرية من حام ومنتصر

هناك صبت لبناء الطهر فاطمة … بنت النبي على الغدر والخطر

دمت عليه بقا البطن مندوصه … فتمادوا فيها بامر غير مستتر … اجاب حقها البادي

وبلغنا حسب المراد على ما جاء في الخبر … في تاسع من ربيع الاول انكسرت … عصي الفرد

مع الصبيان في الاثر … وهللت فرحا يوم الوداع … نار السعير وما فيها من الحجر

وعابدا اللات تبكيه وتندبه … اهل الفجور ولاة الغدر والكفر … يبكيه كل غوي في غوايته

من الوثيقين من جني ومن بشر، يا صاح صح ان هذا عيد فاطمة، عيد السرور بيوم البعث منتظر
ونادينا اهل الدين من فرح مرحبا بيوم من خير يوم به كسفت شمس الفضل
وقد فقد البداع منه مقتدى نظر يوم تبسم ثغر الدين وانجعت سبل الهداية بعد
العسر فيسر، يوم اقر به عين المتبول دعى المصطفى وعلى خير ملطير، يوم به فرحت
ال النبي وهم بكلام من جميع البدو والحضر يوم به فرحت اشياع حيدرة. وغشى
كل فؤاد مات من فزع يوم به سرت اشياع الحيدرة. وطاب مجلسهم فيه على السرير يوم
تنفس فيه المستظام به وقام يعدا نقضاء الهم بالوطر يوم الثلث ذي يوم المستطاب به
يوم الكزاز يوم الغزو الظفر، يوم القصيب يوم المشراح به. يوم الجهاد وغى انهم وعن وزر
يوم به تم والمؤمنين وقد، زاد السرور وابدا كل مستتر، يوم به صاح ابليس الغوي
فهي، بجمع من غواه الجن والبشر، فجاءوا له فجمعهم بعدد، واقبلوا زمرة في الحال
منتشر، حتى اذا اجتمعوا من حوله فعلى، مراغمهم اسفا منهم على عمر. وقام فيهم خطيبا
قائلا لهم اليوم مات امير الكفر والفجر اليوم مات امير الفاسقين ومن ساد
الاباليس من جن ومن بشر اليوم مات الذي قد كان يعضده على البداع من كفر ومن اشر
اليوم قد مات شيخ النفاق ومن يوم الجهاد يرقد ثم مفتري ويلاه ويلاه واحزني
عليه فقد [illegible] من نازح عنه ومنغمر قد كان يعصي الله ربه بكل منكر فعلى

٢٢١ غاية النكر. ابدا بداع كثير ليس يعقلها. من لا يلبس الا كل ذي نظر، ولم ارى مثله
نطلق فاني. ولم يكن غيره فيها بمقتدر ما ميلتي واحيالي وا اسفا، عليه يهوى
فهذا غاية الكفر. فيوم لا نسلت الظفان منك لقد. قلت حبيا القرهيف بالظفر
بقرب بطن علد والله من نعت منه البداع والفحشاء والنكر ظفرت بالكتف في قبل القدر
ومن علد على النبي بما ادى نقيعة الطهر قلت من مات لم يومن بخالقه وما سبقا
ابليس يوما بزجر قتلت من عاند الكرار حيدرة وعاود الكفر في سر وفي جهر
ردت قتله الزهراء فاطمة وحيدا ويبدا شرف البشر يا سعد كم من ذكر ايم
مقتله وكم القول هذا القول عن وطر، طوبى من قال ذا اليوم مقتله زدني
ندامي الطيب الخبر وقد كان مقتله عندي بلا نكر اشهى الى مسمعي من نغمة الوتر
وبالم والنبيذ قد تعلقه اذا مضوا بجاظ الى سقر وقد رقدا نارا ومنجهم من
نحيم فلا منجا من القدر سبقا ان على ما قدموه لدى رب العباد بلا غير معتقر
بعضها عند الفاطمة اسفا. على فعالهما ذاك الناعم الحصر. اقسمت بالله والبيت العتيق ومن
سعى بمكة من ساع ومعتمر ما استتم الجور والعدوان غيرهما. بكروالا من ظلم سوى عمر
هذا ولا امنا بالقربها ولا بابا جا فيه سيد البشر فلا عجب الجبت والطاغوت قد منا
المرية من باد ومن حضر وقاتلت القوم ابا في الورى عجبا وساد بين البرايا الرفيع السيد

نقسا المهم مستحقا قد تجدد حق ، من القبايح من درّة وصن ذرى . فليس للدين والاسلام منهم
الاظهور فتح الله منتصر ، القائم الحجة المهدي خير فتى . مظهر البراهين خير منتظر . يا بن
من الجنبة والرايات تقدمه . مع الملائك جمع غير مستتر ، عيسى بن مريم له عون و جاحد
والخضر خادمه فى كل مؤتمر . مولى اذا سار سار النصر يقدمه . مؤيد بالهدى والنصر والظفر
ويملأ الارض عدلا بعد ما ملئت . جورا وجمع اهل الكفر والفجر وبعد جيد من الهدى قد هو شرايعه
عسا جديدا بوجه مسفر زهر يا صاحب العصر ثم ذي العصر ادركنا فالدين فى تلف والناس فى خرر
غرقا الناس فى الايات واختلفوا وكفروا بعضهم بعضا فى القدر . والدين قد درست اثاره
وغدت معالم الدين بين الهدم والدثر . وصير شيعتنا اهل البدع ترادى من النواصب
اهل الفتنة والخمر والناس فى حرج من كل نائبة . تغشاهم كل يوم دائم الغير ، ويصبحون على خوف
ومرتقب من العدو ويلبان من الحذر ويظهرون اعتقادا غير ما اعتقدوا ، خوفا وللغام
فى اعظم الخطر استقبلوا انواع التعذيب من حرج . اصابهم ولما ناسوه من وعر . منزوين
عن الاوطان من وجل ، ومن بلاء ومن سوء ومن ضجر . يا حجة الله يا خير الانام ويا نور
الظلام ويا بن الانجم الزهر . ارجو من الله ربى ان يلقنى قرة العين بيد يا العين بالنظر
سيفنا ناكثا النبى تسليمنا ، من بعد ذا منطلق سيل الخطر ويشهران بلا ريب كلا شبه
على وزر لظلامهما والبشر ، ويصلبان على جذعين من خشب بعرفان بلا شك ولا نكر
هناك يشفى قلوب طال ما ملئت همّا وتصبح بعد الهم بالبشر ، ويصبح الشيعة كالطهاد فى فرح

ويكشف الهم بعد البوس لكدر . يا ال احمد يا سفن النجاة ومن مد ، حبهم جاء فى القرآن والسور
اعدد تعظيمكم ذخرا لآخرتى ، نعم الذخيرة انتم غير مفتخر . وليس لى عمل ارجو النجاة به ، الا
ولائكم يا خير البشر ومدحكم جهدى من ترتيل ارجو به جنتى يوم منتشر ومدحكم
يا ولاة الامر وابتغى دقت فرائد معانيها الدرر عذراء ابتغ حسناء فائقة جاءت
تزف جيدها عقد من الدرر شكر لمحب طاب مولده على الولاء والبراءة صادق الصدر
من عبد عبدكم العبد بجل فتى الصراف احمد رب الشعر والفكر صلى الاله على ارواحكم ابدا
ما ناحت الورق بالاوراق بالشجر . وجاد اهلكم مع السحاب معا تبسم الدهر عن ثغر
النور ودر زمن در زمن مستار دیب در شهر سکندریه شخصی عامی از اهل جبل عامل
که در نجا مشغول کسب بود و ب بقار زمان عمر در تحصیل علم صرف کرده بود نقل
کرد که در سالی گذشته بمکه معظمه مشرف شده و سجر هشتم پیاده سمت منی
میرفتم عامی از علماء مغاربه را دیدم که با جمعی در هر دو پیاده میرفتند
پس خود نیز سمت در رفتم و بعد از چند گام متابعت ؛ و گفتم مرا به ساعت
اگر اذن دهی عرض کنم گفت بار مرحبا دری گفتم شیخ ما ابن حجر در صواعق
در باب حکم سیده نظا کرده و جریه جبار بسیاری نقل کرده که مضمون بار
از اینها است که حضرت نبوی مرا دختر بنی محفوظ کرده و رکنه دنبت داد

بسم الله الرحمن الرحیم

آموخته از او چیزی محقق نداشت و در باب زهد آنجناب نیز آثار بسیار نقل کرده و حقیقة آنحضرت از دنیا معرض دانسته بدل و زبان با نجا در باب خلافت ابی بکر میگوید که علی علیه السلام در مقام منازعه بر آمده و اظهار کرد که من سزاوارترم بامر خلافت و این حق از آن ما بود که شما بردید با آنکه ابو بکر را از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه دانسته پس این کلام از علی علیه السلام اگر از جهل او بود با آنکه ابو بکر را آنحضرت منصوب کرده پس در باب علم ایشان را منزه کرد از این قسم جهالت و اگر از رغبت او بود بدنیا پس در باب زهد منزه کرد آنجناب را از میل بدنیا پس ای عالم جهول نگاهی بمن کرد و گفت یا شیخ هی با شما مجادله کنی و حال آنکه خداوند فرموده فاذ فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال این را گفت و سر بزیر انداخت و رفت

تخمیس قصیده تائیه که در مدح صاحب الامر ع گذشت

عذبت طرفی بالسهر و اذبت قلبی بالفکر

دوش

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۲۳ و مزجت صفو مودتی من بعد بعدک بالکدر

و منحت جثمانی الضنا و کحلت عینی بالسهر

و جفوت صبا مائلا عن حسن وجهک مصطبر

یا قلب و یحک کم تخا دع بالغرور و کم تغر

و امام نصف بالامس عن لقصا و بانه عز

ریم یفوق ان رماک بسهم ناظره النظر

ترکتک عین تراها عن بالسهم فی خطر

دیشب الیک و مستی نعل لکمی ای حوس که بدر انجم خس

در دست فاصمت عن قسی رگ رنباظ ها ست

الی ز م اری حی نشرت عز الکب ما بعد حی در کای ذرف قی

جرحت جرحا دکیه بالجیوه و ربه

بسم الله الرحمن الرحيم

سحر بلوحظ يا عذولي في نصب شرد وذبول ويذكك صاحبا جنونا
لهو وتعب بالعقول عيون انها تحرز

يا من مالك فارح ويرى العيون مجالي لعتوبا ومعالج
فكانهن حر الحج وكانهن لها اكر

حسام يا من خزره بجلو له وستره ويواه شاع وستره
تخفي الهوى تستره وخفي سرك قد ظهر

وصفت نفسك للردى وعدلت عن نهج الهدى وكشفت سرك للعدى
اذهل لوصدك من هدى تقضي به فتنتصر

لو محبته ساكن في قلب عزيمتان ما قلت عن مداهن
روحي الفداء لشادن نامن سواه على خطر

يا من يلوم على الهوى دمانت اول من غوى ان مد اذكى الجوى
رشا تحاده نحو ظا ان تثني او خطر

هو دا قبى بل دواه وسقام جسمي باشغافه بعد جنيت على هواه
عذل العذول يباره فحبيب عاينه عذر

ما في المزر دون ذنب سهل عياد ونصب شمس دريه تحجب
قمر زين صنو صبح جبينه ليل نشعر

غض

٢٢٤

بسم الله الرحمن الرحيم

غض بنفسج ورده لخدير اعي خده ما شمت وجها بعده
يدعي بلوحظ صده فرنى لها فيها اثر

يا من يا يل بعر ما مجد الصبابة مغنما عن شادن سكن الحمى
سوكا يهلس مغنما والبدر حسنا ان سفر

وصدى به لا ينطفي وصبابتي لا تختفي بعد الجميل دلائلي
ويلاه ما اصلاه في قلب الشجي وما امر

ان كان حيري بسده عنه العذول ورده فانا اشتم وجده
بدمي المحمر بعده ودمع اذني صغر

يا من يعذب بالجفا صبا تمسك بالوفا مولدي فديج الخفا
بالمشعرين والصفا ولبيت قسم والحجر

وبما رصابن هن الحن يا ذون من قصي اليمن بيت الفواضل وسنن
وبمن سعى فيه ومن بنى وطاف واعتمر

وبسر سورة البنى وصنوه ليص الكمى وبكل فرع من لوى
لاين شريف الموسوي بن الشريف الى المضر

السيد الندب لسنه روح المعالي والجسد والمكارم والولد
امدك المجود ولم يرد الى ملوكي تنتزر

جزوت عضباً لابقل وزجرته عما فعل وان استمر على الخطل
والبت آل منه لغز ابيا بين العزر

بسم الله الرحمن الرحيم

وعلوت ذروة منبري ... اروى لحديثه فزي ... وفعلت فعل العبقري

وجعلت بعد جيدري ... وعدلت منه الى عمر

وجعلته قطب الرحى ... ولحيته المحي ... الى عقد او معلى

واذا جرى ذكر الصحابة ... بين قوم واشتهر

نزهتهم عن كل غي ... والحق بحق علي ... واذا هم حكموا الذكى

قلت المقدم شيخ تيم ... ثم صاحبه عمر

حفظا لبني الاسلام ... في آله ما فعلا ... وكذاك سو حولها

ما سل قط ظباه ... آل النبي ولا شهر

ادى وما اختار العدول ... عن عرب العدل لما ... وبغى بما ذكرتموه

كلا ولا صد البتول ... عن التراث ولا زجر

ادى ابها كلا ... ترك بني وسلمانه ... وحنى عليه وسلما

وانى بها الحسن وما ... شق لكتاب ولا بقر

لما دعى دعي الكتاب ... بالرجال والنساء ... فللقتيل وما اهي

ركبت على جمل وسارت ... من بنيها عسكر

تطوى الفيافي ... كاسهم لعظ نشى ... تركت معرة خير حي

وانت لتصلح بين جيشين ... اسلمتا على غرر

لكنه ختم الاجل ... من ما كفين من الجمل ... قد عورك وجيش

فاتى بحسن كسل ... حسامه وسطى وكر

مجدا اليخفف العدى ... بالمشرفي وما عدى ... ماسرف نظر ربنا

بسم الله الرحمن الرحيم

واذاق اخوته الردى ... وبعيرانهم عفر

واضاع رتبة بغداد ... يوما ولدنيا استفاد ... خلب يذوب له عنف

ماذا عليه وعفا ... وعفيفهم ذو قدر

وقولوا ان غدا حكم ... بين خضاد خضابكم ... فترك على اسلامكم

واقول ان امامكم ... دون بصفين وفر

واقول قولكم بعد ... عشر بن هند الالعاد ... ما رنضيه نور

وقولوا ان اخطا سعا ... وبه فاخطى قدر

ورى عيسه ضيعا ... قبر شهيد وما سعى ... في ادب عبده اجمعا

مذ ادم بعده معاذ ... وبه ودمه عمر بكر

حاش عن ان بفعل ... حنيف بكر وشقا ... بل قد يسس من اللقا

بطل السوء منه بقا ... تل الصارمة الذكر

وبنيت من قرب ارواحه ... نعما غصبة واسوا ... ومدمنا غيرهم فسوا

وحييت عند حبيبه ... صبا بتم وختم

وقولوا ما كنتم ... جميعهم والقاسطين ... سلكوا اسيل الهاشمين

وكذلك حكم الى زمين ... تحا على مفتقر

وارتضى بين زمرهم ... لم يكتفل وصدهم ... دروحوا وسل عن صارم

لانا نقلناهم ... في اسهر دات ولا شر

لما رادا اصوار سول ... ما حب عزيز ودر صولها ... عمدنوا ولا كان عقدوال

وبمعرى باقول ... اليه ومنهم شعر

بسم الله الرحمن الرحيم

هو حازم لما درى ، ان الكبير من الورى ، يا بونه فيه حيدرا
قال الصوالي منبرا ، فانا البري منكر
واني يدت على الصحابة ، سبي الحكومة مخلصا ، فيمن اصابع [illegible]
[illegible] وفا اخلعت صا ، حيكه وجزء وختم
واقول ما قتل الصحابة ، سبط نبي ورحمى ، شمر بن سعد منه [illegible]
واقول ان يزيد ما ، شرب الخمور وبد فجر
لما جرى حكم زمن ، في السبط ونديما محن ، رد تحريم ابي ومن
ولحيته بالكف عن ، ابنا فاحته [illegible]
ما حضره اكل الحرام ، كلا ولا شرب المدام ، ولعمري شهد الصيام
ولد معه بيت الحرام ، ويكفره غير
وصففت انشد من جعفر ، باشهر عاشور ، لا يرغب الهجر
وصففت في شهر الفجر ، ما يستحل من شعر
وشرحت من احكامه ، حلال وحرام ، والبست فعاله
ونويت صوم نهاره ، وصيام ايام خر
وحويت فيه كما حووا ، قوت عيال اذا اشتووا ، بني بزيدها رددوا
ولبست فيه اجل ثوب للملابس يدخر
وسجنت من لم يعجبوا ، سمادلما يطلبوا ، عقد اذا ما ادبوا
وسهرت في صنع الحبوب من العشاء الى السحر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

وغدوت من فوق الصبا ، لاما الاعب منعمي ، جيادولا جرى الصبا
وغدوت مكحلا اصابعي فرحا فاقتبست من البشر
ورزنت كما سمد بكري ، وقد جئت بار زما ورى ، وابوت بالغفل [illegible]
ووقفت من وسط الطرز ، في فعل شارب من عجر
وخرجت قوما صفقوا ، جل الغنا وصفقوا ، وشربت كاسا عتقوا
وكلت جرجير بقو ، ل بلم جرى الحجر
واذا اجروبه ما اثر ، اكل الارنب ساتبا
وجعلتها خيرة ، كل الفواكه والخضر
واذارايت مجاهر ، بالرفع بعد الصبح قرانه ، بالمسح قمت مبادرا
وغسلت رجلي حاضرا ، ومسحت خفي في السفر
وقول شعيب السلام ، وفي الصلوة لمن تلا ، حكم كذلك انزلا
وآمين اجهر بالصلوة ، فكمن بها قبلي جهر
واز ورربات الخدور ، من تقتدي كالبحور ، بار حلهن ندب وزدوه
واسن تسنيم القبور ، لكل قبر محتفر
ويجوز من يتشفعا ، بعتيق تيم وعدي ، نعده بني محمد
واذا جرى ذكر الغدير ، اقول ما صح الخبر
وانوي عثمان التقى ، فذاك ذا المجد ثل ، وهو الخليفة ودكيل
وذا امر وصب بديل ، ورد قول وستر

بسم الله الرحمن الرحيم

افضى البيان بفضل . لحب من قال الدل . ومن يستمر غنا الجمل

ن فلي بان نسل نعم قلت هذا فكر

وان استقال ورشه . بالخير ثم جبرته . وان استخال حقرته

وكففته وزجرته . وكفى بقول مزدجر

وجعت في تهر عيام كا فطري على كاس مدام . وخذلت بناء الكرم

واغنت ضلالات م على الضلال مشتهر

واقوى رذر بالفعل . عنهم ورادم غفل . عما ضالك وجهل

وعنتم وطعنت في . هبه بخبر ضعن الدرر

ورصت عند رجوبت . لكرام وفنيت .. وجبل اخواني فليت

وسكنت جلق واقتديت بهم وان كان النفر

لولا مقام كريم . عندي وعلم عنيم . انشدت قولا قديم

بغوبري برسبهم فليس الظليم اذا نفر

بنفا فروق بما . وليا سهم ونباهم . وغذاهم ونساهم

دهواهم كبهونهم . وغليت ما نقذ

فما سوغنهم منزل . كل ابيه بدلك . وجوباه رب عقل

وعليهم مستهل . واخو هداية محتقر

وصبيهم ربعقس . والكهل منهم جل . وشيخ تيس اعل

وخضوعهم مستقل . وتقيلهم فيه بعير

وصواب قلم الله د

دوست

بالغاشري فاذ شرا

بسم الله الرحمن الرحيم

وطويت عن سواهم . كشيخ محير كالهم . وقلت مثل مقالهم

واقول مثل مقالهم . بالغاشريه قد فشر

معتوقتي معقوفة . في نغرها مشدوغة . ثوباتي محفوفة

ستعجبني مكسورة . وظرفي فيها قصر

واغرف قوالهم . فيبيك عن اقوالهم . حاش اصيل كالهم

وطباعهم كجبالهم . جبلت وقدت من حجر

هذا مقال موضحا . اهوى وناصح لحا . ما دار بعد بنار رحى

وقول في يوم نحا . ادرى البصيرة والبصر

حيث العباد بقيها . في حيرة ونتغرها . في غمرة وعنوبها

ولهب بنشر طيها . والنار ترمي بالشرر

وصيح بمن سلني . من جولته حسنى . في بابه واجلني

هذا شريف اصلني . بعد الهداية وانتظر

لولا انى فيه ن ررى . يوم القيمة جيده . غضبان قلت مكررا

مالى مثل في الورى الا الشريف ابو مضر

فيقول جيده اسرى . انت اسخيه مجرى . والموسوى المعترى

فيقول خذ بيد الشريف فمستقركم سقر

فليصلها حرجنها . وسعيرها المنظرها . ويرى بما قد قدما

لواحة تسطو فما تبقي عليه ولا تذر

فارفق بخلكه يستمع . قولي وربك النطع . وارع المودة وارتع

واخش الاله بسوء فعالك واحذرن كل الحذر

انتم كرم النفس . والمحسنون لمن يسئ . والعذر فيح طيب

بسم الله الرحمن الرحیم

والله یغفر للمسیء اذا انفصل واعتذر

یا سید جوت عطیته منه لکان جنیته هذا الیک مدبجة

وابیکها مدوبة رقت لرقتها الحضر

[illegible] سلت [illegible]

شامیة وشامها فتش الفصاحة [illegible]

ودن ای لها وخصنی بالشکر منه [illegible] علی المجید محسن

ودری [illegible] بحر والقاضی [illegible]

هذا ورب قصیدة [illegible] حمیدة [illegible]

وقصیدة [illegible] عنبدة [illegible]

[illegible] اذا [illegible] منها [illegible]

[illegible] کرد [illegible] از [illegible]

فی [illegible] دمت اللسان [illegible]

[illegible]

[illegible] بل [illegible]

[illegible]

[illegible] لعل [illegible]

[illegible] شکر [illegible]

[illegible] لعنا

وظفرت منه بالمنابه ولنصر عقباه الظفر

[illegible] حضرت آیت الله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۵۳ [illegible]

۲۲۸

[illegible]

[illegible] اعلی الله مقامه در [illegible] طبری نقل کرده که [illegible]

سعید بن مسیب گفت چون حسین بن علی [illegible] شهید کردند [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] مسجد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ام سلمه [illegible]

پس عبدالله بن عمر بن خطاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اهل بیت [illegible] و فرزندان [illegible] عیسی و آنچه
[illegible] همه انهار [illegible] آورده [illegible] پس
دیگر برای پیر سفیدان طریقه قدم خود [illegible] تابع شدن [illegible] خود [illegible] نمودن
آنچه سؤال [illegible] نمودن این [illegible] آنچنان
[illegible] برای آن [illegible] ایشان [illegible] آن
[illegible] قبله [illegible] قرار
[illegible] آن جا قبله قرار داده [illegible] کعبه [illegible]
ایشان [illegible] است پس [illegible] از [illegible]
این [illegible] است [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خود [illegible]
[illegible] پس [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] خود [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] را
[illegible] می باشند [illegible]

[illegible] از برای بیرون شدن از [illegible] و [illegible] هرچه [illegible]
[illegible] پس [illegible] ۲۴۰
[illegible] برای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حقوق
[illegible] ایشان [illegible] خویشان [illegible]
[illegible] پس [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
فاطمه [illegible] حسن و حسین [illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پس [illegible]
پس جواب [illegible] پس گفتم [illegible]

... در ... صورت ... خلافت ... از برای ...

که خلافت از برای کسی است ... [illegible]

قسم به پروردگار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قریش را ... شهادت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلیل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... خلافت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قریش ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خلافت حق اوست ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مقدم داشت [illegible] نشست [illegible] دوری [illegible]

شد [illegible] رفیق [illegible]

و [illegible] بعد پس [illegible]

[illegible] شد [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible]

پس [illegible] گفتم [illegible] کسی [illegible] هاشم است که [illegible]

[illegible] عبدالمطلب [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible]

[illegible] حسینم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible] بنی هاشم است پس [illegible]

[illegible] پس [illegible]

پس او گر

پس [illegible] پس [illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] خویش [illegible] شده [illegible]

چشمهای [illegible] پس [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] پس [illegible]

پس [illegible]

پس [illegible] آنچه گفته بودم [illegible]

[illegible] گرده [illegible]

[illegible]

[illegible] دوست [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] مردم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] نزول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] می [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیث را در [illegible] نقل نموده [illegible] وقتی که رسول خدا از دنیا رحلت
[illegible] ابوبکر [illegible] رضا داد که لشکر [illegible] ضعیف [illegible] از
[illegible] پدر [illegible] از اینجا [illegible]
و در حین [illegible] با ابوبکر [illegible] رسول [illegible]
تا به قنفذ را گفتم [illegible]
[illegible] پس فاطمه [illegible] گفت ای عمر [illegible]
[illegible] پس فاطمه دست خود را بر در خانه گرفت [illegible]
[illegible] پس [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] پس [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible]
یا رسول الله [illegible] یا ابتاه
[illegible] ای پدر جان ای

رسول

ای رسول خدا این چنین میکنند با حبیبه تو و دختر تو [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] پس فاطمه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
از [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] قنفذ [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible] رسول [illegible] خانه [illegible]
[illegible] پس علی [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] دختر رسول خدا [illegible] خدا فرستاده است

به سلاطین [illegible] و [illegible] از [illegible] بخود [illegible] واز [illegible] وال کفی

واین [illegible] ر [illegible] با [illegible] دعای [illegible] استحباب [illegible] بجوید [illegible]

[illegible] و [illegible] تعظیم ترتیب شده حقیقتا از [illegible] و [illegible] او [illegible]

جمع [illegible] و [illegible] نزد آنان [illegible]

[illegible] به [illegible] زعفران [illegible] این بنده [illegible]

[illegible] دراینجا [illegible] درو [illegible]

پس [illegible] مجلس [illegible]

جمع کردم به آنکه [illegible] جمله [illegible] قوت [illegible] دست [illegible] دل

دادم [illegible] و [illegible] کرد [illegible]

دردم [illegible] نعت [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] هستند [illegible] بستم [illegible]

[illegible] بستم [illegible] حقیقه [illegible]

[illegible] رسیدم حقیقه [illegible] روایت [illegible]

[illegible] بعد [illegible]

واقع

و تعجب [illegible] آنچه [illegible] روز [illegible]

[illegible] پس [illegible] این سخن [illegible] شد پس [illegible]

[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] بحرف [illegible]

[illegible] چون [illegible] او [illegible]

پس [illegible] بیعت کردی [illegible] نبود [illegible] بیعت کرد

[illegible] خود [illegible] کرد [illegible]

[illegible] تعجب [illegible] اراده [illegible] دولت [illegible]

[illegible] بسبب [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] قرار [illegible]

[illegible] خود [illegible] گفت [illegible]

[illegible] کاری [illegible] که [illegible] این [illegible]

[illegible] پس [illegible] گفتم [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

[illegible] رجوع [illegible] بیعت کنند پس چه [illegible] بیعت کرد

به بوقر [illegible] پس [illegible] و در قسم [illegible] دست خود [illegible] و در جواب او [illegible]

[illegible] و او و در [illegible] جمار [illegible] پس نشسته [illegible]

دادم کردم [illegible] پیله [illegible] دست [illegible] که [illegible] دست خود [illegible]

نوکید دست می [illegible] و او دیگر [illegible] دست او [illegible] مسیح [illegible]

دست او را به دست [illegible] و بعد [illegible] علی دست خود [illegible] پس [illegible]

رجوع [illegible] و در [illegible] من [illegible] گفتم [illegible] بعد [illegible]

کرد [illegible] بعد [illegible] رفتند [illegible] پس [illegible] عذاری [illegible]

جهت [illegible] که [illegible] من [illegible] بعد [illegible]

هر دو [illegible] رسیده [illegible] رسیدیم [illegible] رسیده [illegible] بعث

کردن [illegible] و در [illegible] قسمت [illegible]

[illegible] در [illegible] اول [illegible] در [illegible] سلسله

[illegible] و [illegible] اصحاب او [illegible] بعد [illegible]

پس که [illegible] در [illegible] طلب [illegible] خود [illegible]

[illegible] پدر تو او [illegible] نشسته پس [illegible] است

[illegible] او [illegible] طلب [illegible] او [illegible]

داده .

[illegible] فرمود [illegible] عرب و جمع [illegible] شد

[illegible] شدن [illegible] بعث [illegible] لعنت کرده .

[illegible] دو [illegible] بود [illegible] بعث

[illegible] بعث [illegible] مسلم [illegible] جشنی

[illegible] جشنی نشست در [illegible] بعد [illegible] شهر [illegible] روز [illegible]

[illegible] جشنی [illegible] طلب [illegible] او [illegible]

[illegible] او [illegible] پدر [illegible] دست [illegible]

[illegible] پس [illegible] دیگر [illegible] پس

[illegible] جبرئیل [illegible] برای [illegible]

[illegible] طارق [illegible] طارق [illegible] دختر [illegible]

[illegible] قریش [illegible]

[illegible] طرف خود [illegible] طرف خود [illegible]

[illegible] طارق [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] شد [illegible] مسلم [illegible] پس [illegible]

[illegible] شد [illegible] او [illegible] شده [illegible]

دست [illegible] خود [illegible] بعد [illegible] خود [illegible]

ان‌شاءالله ... [illegible] ... است [illegible]

پس ... [illegible] ... قرار ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... اگر ... [illegible]

[illegible] ... در ... [illegible]

پس ... [illegible] ... آنچه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... شده ... [illegible]

پس از ... [illegible]

[illegible] ... مخالفت ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

نازل شده است ... [illegible] ... القرآن ... [illegible]

[illegible] ... پس ... [illegible]

[illegible]

دشمنان ... [illegible]

[illegible] خدا

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... حلوا ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

پس ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... حقوق ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... در مجلس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و دعاهاشان [illegible] پس این [illegible] [illegible] حسین

پس اگر ممکن [illegible] دفع [illegible] است [illegible]

پس [illegible] دفع ایشان [illegible] علیه السلام

دانسته محافظت [illegible]

[illegible] مراد

[illegible] سلاح

[illegible] خون [illegible]

[illegible] از [illegible]

ان القوم [illegible]

قوم [illegible] خون [illegible]

در [illegible] فاعبدون [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

وان الناس [illegible] الولید [illegible]

[illegible]

دعای

دعای [illegible] القوم لقد [illegible]

[illegible] دل [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] رجال [illegible]

[illegible] رجال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیف [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] سیف لقوم [illegible]

پس زنی بود در بنی مطلب مشغول و شیون نوحه‌گری که رجال و نساء را میگریانید بشانرا
پس بکش شمشیر توتم پسران ابوطالب [illegible] لهذا وقتی که بشنید آشام
در جایی [illegible] رات جدید ان تؤل را منحوس این خنه تر [illegible]
کردم و دیده دارم و تو سر آوردی و بر بس بسوی صخره بیا از بدهای
موقت چون عبد الله بن عمر این نامه را خواند بر خاست
و بسبب سر یزید را و گفت که ای سر اکنون حسین و شنی [illegible]
پسر [illegible] که پدرم [illegible] است آنچه پدر و [illegible]
[illegible] است [illegible] در طایفه [illegible] است
است پس یزید جایزه بسیاری باو داد و [illegible] کرده و برگرد و پدر [illegible]
پس عبد الله عمر رضی الله عنهما بیرون آمد از نزد یزید بار دیگر [illegible]
از سؤال نمودند او یزید [illegible] گفت [illegible] است حرف [illegible] گفت
[illegible] است دارم [illegible] کشته شد [illegible] در [illegible]
یزید [illegible] جواب [illegible] از برای [illegible]
در روایت شده است که یزید کتابت دیگری بیرون آورد [illegible]

ودر آن

ودر آن [illegible] عثمان بن عفان [illegible] غلیظ تر [illegible] عثمیم [illegible] غسیر
چون عبد الله این [illegible] خواند رو بخاست [illegible] رسید [illegible]
[illegible] پسر [illegible] و [illegible] عمر [illegible] است از [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] شده [illegible] از [illegible] یزید [illegible]
[illegible] و از [illegible] [illegible] روایت [illegible]
[illegible] چون [illegible] شده حسین [illegible] عبد الله بن عمر [illegible] یزید اما بعد
[illegible] علم [illegible] است [illegible] و امر [illegible] در [illegible] حادث
شده است [illegible] [illegible] یزید در جواب [illegible]
[illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چیده [illegible] مقاتله [illegible] پس از حق [illegible]
پس [illegible] حق [illegible] و از حق [illegible] پس پدر تو اول
[illegible] این طریقه [illegible] و [illegible] حق [illegible] و از عبد الله
بن عمر [illegible] و [illegible] در مسجد [illegible] که [illegible] بن [illegible]

به سیف دوران جبین ... خود الآن گوی جوابی که ... عیر طریقه ... بس کلام

دیگر ... تمام ... بود معاویه ... داخل شده ... پس ... حرکت

... معاویه ... دیر ... برده ... و اکثر ... رفت

در روش ... لشکر ... بسیار ... رسیده ... حکومت

که ... دیگری ... و ... دیگری ... شده ... دولت

معاویه ... چون ... دست ... رفت ... بیرون

رفت ... که در سال ... تألیف

این کتاب روضة الاحباب ما بین دولت روم و روس ... فی ... جانبه

و مجادله پیدا شد و کار مخاصمه بجائی رسید که زیاده از پانصد هزار از طرفین تلف شدند

با جماعت ضرور شد و سفر سلطنت عثمانیه قسطنطنیه را مدتی است محاصره کرده بود در این ایام

که این کتاب بانجام و نگارش تمام رسید مقاوله صلح فیمابین دولتین بسته شد ... جناب مستطاب

فارس میدان بلاغت و حارس ایوان فصاحت نقاد بصیر و نظام خبیر یگانه زمانه و فرید

الاوان منبع ... سید الامیر ... حبیب ... که ... این ... نسخه ...

در سال ... روز ... و ... روس و روم ... این ...

همایون فال ... و این حقیر ... نگارش ...

فتح مبارکه امروز بر خم دوار | ز جوش باده عیشش ... قدح سرشار

مبارکی که ... | رسیده مژده ... از حضرت غفار

از

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰

گرت بود ز حساب و شمار فرد ایام | مبارک جامی برون ز حساب و شمار

شد از نشیه ... فرود جام ... پیچ | که تار رشته هستی بکار رشته تار

بچنگ و تار چه حاجت بود که بگشاید | هزار نغمه دستور از خم دستار

کجاست صوفی بد اعتقاد ناموس | کجاست شیخ ریاکار می پرست زنار

که از رواق فلک ... دوش ... | که از ... بزم ... دامان ...

کشان کشان برم اکنون ... | درون ... میخانه خمار

و ... کرده ... منزل ... | که پای باده بود از حباب آبله دار

ز خم یکی ... جام | سپرده راه و کنون در قدح گرفته قرار

کهن حریف قدح نوش ... دوش | ... گوهر بار

که غنچه دختر رز ... | حضور قاضی و مفتی به جمع حضار

که در نکاح و بعقد ... | ... موثق ... حضار

کجاست ... زمستی شهر | بجستجو شدم ... میخانه خمار

بدیدمش که ز مستی برفته کار ز دست | بدیدمش که ز مستی ... دست کار

سبوی خم چه سبو سر نهاده بر سر دست | ز ناب می چه قدح لب نهاده بر لب یار

ز ... | ز جوش ... گسسته ...

بجای خرقه ... | بجای سبحه ... زنار

فضای ساحت میخانه ... روشن | ز عکس باده ...

که چشم بست در آینه رخ سرخ بولوکو / ز عکس خویش بدیدی جنبر بدکار
می از شعاع [illegible] چون / بکین دشمن نااهل دشنه خونخوار
تهمتنی که چو یک شعله برق خنجر او / بر [illegible] صد عزیز شقاق ستمگر
تهمتنی که کند نوک خنجر دو سر شر / چه ذو الفقار دو سر کینه ور در پیکار
چنان ببینه خنجر زر زینه نخل عاق / فکنده کش [illegible] دگر [illegible]
دریده اشکم آن پیر ملحد کافر / که بود تخم شده بیخ فتنه میوه مار
بیاض نقطه چشمش سواد چهره قلب / [illegible]
هر کس نام جنبشش که [illegible] / ز عمر خویش شوی هیچه نام او بیزار
بجای [illegible] نام او بکام [illegible] / فغان [illegible] نام [illegible]
دو چشم عقرب ازان کور شد که تا گره / ز شکل خویش [illegible] نام [illegible]
کلید قفل عبادت بود مگر نامش / که خوانده اش [illegible] بند ازار
چه نام کش [illegible] اگر نگاه زدن / برون [illegible] آهن [illegible]
ز مشک سوده [illegible] / اگر بخوانی نامش بکلبه عطار
اگر بکوه نگارند نامش از نفرت / کند [illegible] ز خویش [illegible]
ز صورت بوم [illegible] / که نام شوم جنبشش همی کند تکرار
اگر نویسی نامش بگنج باد آورد / دگر نگاری نامش بر زر دست فشار
شود هر [illegible] ان بیک قولنج باد آغرا / شود [illegible] بیک [illegible]
بلاسم [illegible] نتوان نمود فتح الباب / [illegible] ز صفحه چشمش [illegible]

ز نکهت دهن پر ز گند منحوس / شبی [illegible] ساحت گلزار
بجای سرخ گل از بوستان شکفته شود / نشیمن [illegible] بر گشته [illegible]
[illegible] / کند صور [illegible]
اگر [illegible] با [illegible] روزی / کند مصور چابک قلم سنگ نگار
هزار چشمه برآید ز سنگ [illegible] / [illegible] خویش تا بروز شمار
[illegible] / بلیس [illegible] خود [illegible]
شوند میوه [illegible] / اگر که سجده در [illegible] زنار
چه [illegible] نقش شد ز [illegible] / عزیز [illegible]
مخنث [illegible] دیده که خاکستر / [illegible] از روی آینه زنگار
[illegible] که گر ز خاکسترش / کننده کرد [illegible] دو دشت غبار
یکی بر آینه [illegible] / شود [illegible] روی هر دو [illegible]
روان نمود [illegible] / که هر سحر دگر [illegible] پدر
و ازان نمود [illegible] / که [illegible] بجانب [illegible] شوند سوار
حرم کرد [illegible] / [illegible] بهانه [illegible] بسیار
[illegible] حلال [illegible] حرم [illegible] / و [illegible] متاع [illegible]
[illegible] / بود حاصل [illegible] کردار
[illegible] / بگرد نقطه مقصود چون خط پرگار

اگر ز خط شعاعی بدست کور عصا دهی چه فایده چون می‌نیابد پیش دیوار
وگر ز چشمهٔ خورشید سازیش عینک چه سود روشنی از آنکه دیده باشد تار
چه سود مغز جعل را ز نکهت گلشن چه سود نفعِ دغل را ز صحبت عطار
چه سود تیره کور را ز تابش خورشید چه سود شپره را زمین را ز زیر پرش انوار
شود ز تاب رخ آفتاب مهرافروز سپید جامه چو گلبن سپهر رخ ضار
ولی ز تابش خورشید فایده این بس که باز دید کند دیدهٔ اولی الابصار
شنید سنگ و شبان در دو آهن از پولاد گهر ز سنگ و صدف در خزف [illegible]
زر از نحاس ز راغبه دو بود از نابود فروغ مشعل از دود و نور شمع از نار
ملک ستاره و مه ملکه چو خوار روشن نمود دیده و دل اقبل قدوه اشرار
بگاه پرسش ز احوال اهل سماوه که گشته چهره همه سوگوار و [illegible] دار
ز سو به جور دو کاروان گشته نه چون گوی ز ناله پیر و جوان گشته اند چون تار
کنند ز غصه یکی پاک چشم ز غصه زنند ز سو به یکی چاک خشک سار شلوار
بجای کوه و رخ همه زن ماتم [illegible] بجای ریش و زنخ سوی بن زنخ و دو تار
بناله آه دل سر و شان چه باد خزان بزیر سنگ رخ روشن چه [illegible]
بگاه ز جوش غم از پا برون کند موزه بگاه ز درد دل از سر فکنده دستار
بگاه ز غصه و غم می‌زند نعیب [illegible] بگاه ز درد و الم میکند نهیق حمار
بگاه ز جوش درون چاک کرده [illegible] بگاه ز خارش کون باز کرده بند ازار
بگاه چه غصه [illegible] بگاه چه [illegible] رنگ [illegible]

بجای

یکی چه فوج بط‌لون یکی چه گون و دشنگ یکی چه ابر مه زلزل فتاده زار و نزار
هزار حمد که بر بحر این یکی از غفران هزار شکر که چهار ان یکسان ز شمار
یکی ز سام و ما بان و دو عمر ز من ببکرد بپیچ آن سگ ابتر روایت اخبار
که گفته است پیمبر که بعد من بوده پیمبری عمر است آن حکیم ای [illegible]
ما کرانده
محمد خیم [illegible] کل بس احمد هر آنکه دعوی پیغمبری کند اظهار
نه گر عمر بود از ثابتان او لابد نه گر عمر بود از شیعیان او ناچار
همین نه تنها اکنون که در همه اوقات همین نه تنها امروز که در همه اعصار
هر که جست [illegible] هر آنکه کرد [illegible] ز دعوت احبار
با نبای خدا هر کسیکه رد [illegible] با و نبای هدی هر کسیکه کرد [illegible]
حلول عمر بود در همه اجسام بروز ذات عمر بود در همه ادوار
گهی بجلوهٔ [illegible] که بصورت [illegible] بود گهی بجلوهٔ طاوس و گه بهیکل مار
گهی ز ده ره آدم بدانهٔ گندم گهی زده ره حوا بعشوه بسیار
گهی بهیکل شیطان ز سجده [illegible] قبول امر خدا را نمود استکبار
گهی بصورت قابیل شد بر درکش گهی بهیکل کنعان ز نوح کرد فرار
گهی [illegible] دو مار گشته و از خلق بر کشید دمار
گهی بصورت نمرود گشته آتش بیز گهی بهیکل [illegible] گشته [illegible]
بقوم [illegible] گهی منکر و گهی [illegible] بقوم [illegible] گهی [illegible] و گهی [illegible]
گهی بهیکل فرعون و گاه در هامان گهی [illegible]

کهی چو دوک آورده کار زنان بیرون   کهی چو نای نموده به زنده نگار را

زهر رگی که زنشتر شده جنبنده زر   زهر رگی که برآورده خامه تر را

زنشر دود و بوق و زجسته نطاق   سنان دوی درشت وز [illegible] را

غرض چو دودی آمد نه به فرق   مراد ذات دوی آمد زمعنی خفا را

هر آنچه زشت بعالم زو بود که بود   جمیع را به [illegible] طینت سترا را

کنیم نکته دیگر در این حدیث بیان   که سنی را نشنود رجوم کند فرا را

ز راه آنکه گفت بی سنی ز هم رجبر   [illegible] رسید [illegible] معنی اجنه را

چو هست ذات چو دوش مرکب ز [illegible]   چه هست سنی جو دوش معمور ز قذر را

بود حقیقت لانه آنکه [illegible] حرف بود   که [illegible] جو [illegible] را

دگر که [illegible] و همه زشت [illegible]   اگر [illegible] حب و شمار را

کنون بگو که [illegible]   عمر [illegible] را

روان سنی از این نکته شد [illegible]   که بر [illegible] را

عجب نه از [illegible] روایت [illegible]   [illegible] را

که هر که [illegible]   [illegible] را

بدین عقیده [illegible]   خدای احمد [illegible] را

عجب از این [illegible]   نموده [illegible] را

که ساختند [illegible]   [illegible] را

خدا چنین و [illegible]   [illegible] را

[illegible]

تفو بر ریش چنین ملت و چنین مذهب   خو بکیش چنین مسلم و چنین دیندار

ز شافعی نه عجب گر ز حرص گر سنی   جواز غسل جنابت نمود استظهار

که از ولای عمر خواست تا [illegible]   بمقعدش همه دم صبح و شام و لیل و نهار

که بود از ذکر ناکسان [illegible]   هزار گر سنی بلکه صد هزار اکرار

بدین عقیده هر آنکه بر عمر رفیق   جماع و غسل نمودی بکفش صدبار

ز بوحنیفه بگویم اگر که ضلالت [illegible]   نمود سجده و جلدش عمامه و دستار

سخن دراز کشید باز مختصر گویم   بدین بر ریش سگ و خنزیر زنان [illegible]

ز بو [illegible] سنی [illegible]   حکایتی است اگر [illegible] نگار

که دوش کرد [illegible] طعنه زنان [illegible]   [illegible]

که [illegible] داد [illegible] دشمن [illegible]   که ز چه کرد [illegible]

بگفتش که [illegible] طعن بر خلیفه [illegible]   که سنی بحقیقت [illegible]

ز بسکه بود [illegible] صف [illegible]   ز بسکه بود معطر [illegible]

[illegible]   [illegible]

چرا که [illegible]   چرا که [illegible]

همواره [illegible] دشمن [illegible]   همواره گردی [illegible]

همیشه بود [illegible]   همواره بود از آتش [illegible]

همواره [illegible] تیغ [illegible]   همیشه [illegible]

سرین [illegible] شده [illegible] تیغ [illegible] | نشین [illegible] شده [illegible] نرگس [illegible]
کر [illegible] بو بکر را [illegible] | [illegible] همه [illegible] میزدی [illegible]
[illegible] چه [illegible] روز و شبان | [illegible] آب [illegible] بهشت [illegible]
هزار کشتی [illegible] فکند [illegible] | گران [illegible] یکی [illegible]
زمین [illegible] چه [illegible] | که [illegible] چه [illegible] سرود [illegible]
[illegible] شد [illegible] همه [illegible] | [illegible] همه [illegible]
چراکه دولت [illegible] رفته کار [illegible] | چراکه عسکر [illegible] دست [illegible]
که چیره گشته [illegible] عسکر روس | که [illegible] کرده [illegible] موج [illegible]
نموده [illegible] نصاری [illegible] | گرفته عسکر روس [illegible]
که بخت او چه [illegible] شده [illegible] | که [illegible] چه [illegible] گشته [illegible]
که بخت ما چه دم تیغ [illegible] | که تیغ [illegible] چه دل [illegible] بود [illegible]
که بخت ما است چه [illegible] برگشته | که تیغ دست [illegible] دو [illegible]
که بخت ما است چه [illegible] | که بخت دست چه [illegible]
گرفته [illegible] آتش [illegible] | شکسته [illegible] آتشبار
[illegible] قارص [illegible] | [illegible] دم [illegible] شعله [illegible]
تمام بوم و [illegible] نموده خاکستر | تمام بام و در [illegible] نموده شعله [illegible]
[illegible] قارص که [illegible] بود [illegible] | [illegible] دم که [illegible] بود [illegible]

ازو

۲۴۴

گرفت [illegible] شکست [illegible] همه | [illegible] شهر بود و دیار
دگر [illegible] | دگر [illegible] دریا [illegible]
سپاه و شاه و رعیت [illegible] | [illegible] دوست [illegible]
[illegible] دست [illegible] | [illegible] زاری کند [illegible]
[illegible] | [illegible] شیر شکار
[illegible] تیغ [illegible] | که [illegible] سوی [illegible]
ز [illegible] ناله [illegible] | ز غم ترانه و آوا [illegible]
[illegible] شعله [illegible] | [illegible]
[illegible] شکست [illegible] | گسسته رشته [illegible]
[illegible] | [illegible] کار
[illegible] | [illegible] چابار
که [illegible] | که گشته از غم دل [illegible] افکار
که [illegible] | که [illegible] دست [illegible]
[illegible] | [illegible]
ز روس [illegible] | چه [illegible] که [illegible]
[illegible] | که [illegible] شود [illegible]
[illegible] که [illegible] | [illegible] نگار

که در دامنش چه فرو ریسکه جوشد تب   که از زبانش چه چخماقه ریزد نار
زبس شراره زند بر هوا چه برق جحیم   زبسکه دود برد بر سماء چرخ بخار
زبسکه باد برآرد چه صاعقه صرصر   زبسکه گرد فشاند در سنگ ریگ و غبار
شود شراره دود از اسب همه خاموش   رود سواره چنین رسن همه از کار
دهد ز تاب همه قورخانه باروت   برد بباد همه توپ نیز انبار
زباد و خاک شود روس چشم تا کور   ز بیم و حرف زبانش نیز بماند از گفتار
دگر نه بحر کجا ماند و نه امیر بحر   دگر نه جیش بجا ماند و نه لشکر دار
که از نهیب مرغ نغمه آهو و ماهور   که از هراس بگورند مرده در بادار
دگر نه عسکر ماند بجا نه جنرال   دگر نه لشکر ماند بجا و نه سردار
شکسته عسکر هر لشکر گروه به دشت   گسسته لنگر هر کشتی در دریا بار
نه شیخ ماند شاه کشیش و نی راهب   نه دیر ماند شان نی صلیب و نه زنار
کنند فرار چنان روس کش بکرنشان   ز نقش کاست چینی کچین بی دیدار
چه شکل عنقا پوشیده در همه جا   بسان روی پری غائب همه ز نظار
نه جلوه هم چه خود گیش چنان صورت نیز   بو هم نقش بندد در انبه انگار
اگر پروس باعد روس بر خیزد   ببیک نهیب شود کار ... بر خود تار
بگفتمش که نکو گفته سرودی بیک   مراست هم که ابلیس ملحد غدار
بگوش هوش شه روس زنگ اعذری   زند ز بیر که د... شود ز ابلیس ...

هم او بگوشش گوید که چاره این کار   ز من بنوشش که انکار من بود انکار
یکی بگوی که عسکر کجای توپ و تفنگ   بابیر حمله نمایند جلگی یکبار
برم ایر نمایند جلگی یورش   بگرز خرزه بسازند جلگی ایلغار
بضرب این شود مضمحل عمر پاره   چنانکه رشته شود هر تار گردد و مار
جوابداد که یا للعجب که گفته تو   مگر ندانی که ابلیس ملحد مکار
ز پیروان عمری نماید استخدام   به پیروی عمری بجوید استظهار
بود بمذهب سنیش مهر افزونتر   بکیش عیسوی ارهست مهربان بسیار
گران سرود که یکتا خدا است که گوهر   وراین یگانه خدا و نمده انگفت چهار
ولی خدائی روح و مسیح و مریم پاک   نه جون خلافت بن مرتضی رو شمار
گرین نبوت ختم رسل نماید رد   مرین ولایت سلطان دین کند انکار
ولی بمعنی این دزد خائن باشد   چه نیک بینی آن دزد ازین دیوار
در آنچه دست عمر و ابوبکر دور ...   ز جنگ زاده عثمان و دوده تاتار
که کرد قرقری از بطن هند اعلام   که کرد ز رزی از هست عزوزه اجبار
که ردم در روس بهم صلح کرد باز ازو   که تیز و بول بهم بازگشت دیگر بار
ازان بجوش گذشتم نکته بر سبد   که اهل سنت آورده اند در اخبار
که گفته ختم رسل هر کجا که شیطان دید   عمر براهی از ره دیگر ناچار

جواب دادم کاین نکته بود روشن — که در هشت ماه دیو زهرابی از پس چار
شنیده‌ام که ز خلوتسرای عالم غیب — شنیده‌ام که ز نزهت‌فضای عقل بیار
کند چه بدر اماست پر از انجم — کند چه مهر لعاست نهان پر از انوار
دو تیغ ملمع ملون بر آورد از خاک — دو ببر کافر به بخت بر کشد بردار
چه مهر دو را یکی چو خنگ او بره — شود نهال سبز و بر آورد اشجار
به نه شاخه عرعر برآورد بر و برگ — بسان نخله خرما بیاورد به و بار
بدین حدیث چه شیرین لطیفه آورده — ز اهل بزم صفاهان حریف عیار
که هست قوت ایشان نه بار کین افزون — که در ولایت اکثر اجه ریزی بار
اگر که زود و هر برکه بر پس از چاره — ثمره بدهد که زین زود تر نیارد بار
خلاف این بود که از رو ردشان بیکبارگی — بخویش بیند و بر که بر شود اشجار
دلی کمان رهی رو برد بدبر معنی — که بسکه آب فشانند هم چو ابر بهار
شود درخت ز تیغ استشان سرسبز — شود نهال ز قطره کوششان پربار
مهندسان بسی شعر است عمر — شود زبیر خرد میبود هم استغفار
که عکس سرای جهان در شناهی ابعاد — کند عقیده حر و صد عاقل هشیار
اگر ز روی مساحت همی کنی تطبیق — محیط دایره پیش بالسلم انکار
محقق است بهر هندسی که بر سطح — بنقطه نتوان یکجهت پیش اقرار
دلی بنزد من ایند هست سطح عرش — دو صد عمود شود بر نقطه استوار

منهی

مبرهن است که یک سطح بود در سطح — که از دو نقطه یکی خط من برکشم نگار
که سطح سطوح حس به هزار ره میپیش — هماره قائم باشد نگاه بس
محقق است که هر یک که روز یک سال — فرود نشاید گردن بهر دو قطب کنار
بهر دو قطب فلان چاره ما ندش بیک جنب — هزار ابر ستاره همیشه محور دار
معهود است بهر کس که بر سر گنبد — بدین دیده کس گرد کمان برفته فرار
جهان فرزند او همه از دو سیه برده — دو گرد کمان هر دو در رو گنبد دوار
بهزل چند گرانی چپ آن هنر — که ختم نامه کنی هم بدام چند کردار
بیا که مشتری هم بد ختست مر — چه آفتاب فلک گشته مطلع الانوار
زهی برابر جود تو ز نو سالار — حقی که بانده فیض حق تو صاحبکار
زهی اساس شریعت عدل تو محکم — سهی حقیقت علم تو سفور
ز برق تیغ تو یکشعله برق درانده — ز ابر جود تو یک قطره ابر در آزار
مگو ستاره که چو ساکن تو برج — بدوخت چشم مگر لؤلؤ کنی ایثار
ز فیض جود تو هر چار ام و هفت چه — نمونه است که هستی تو باب و هفت و چهار
حباب تیغ تو گر بکند زند بکاخ بحر — بجای شاخه مرجان دهد شراره نار
سخن ز قدر تو کلام نگاشتم که تا که رد — بجای دود ز نوک قلم زبانه شرار
جهان رسید که یکباره بر زند آتش — بجان نامه و دست و زبان نامه نگار
ز نام حق تو بر دم که چو — هزار چشمه حیوان ز قلم یکبار

سخن ز تیغ تو بردم که ناگهان قلم | چو چوب موسی همی گرفت شکل مار
خیال تیغ تو در دیده گر نماید رسم | گمان تیغ تو در خاطر ار کند گذار
شود بجنبش هر مژه ناخن خونریز | شود بجنبش هر موی نیزه خطار
عجب مدار ز خصم اگر گریه کند | بود ز زده که بعد چشم گرد اشکبار
قلم ز تیغ تو گفتا سخن که ناخن من | در دمه گشت چه چنگال ضیغم خونخوار
سزد ز رزم تو شد اژدها ز درع داود | که در رجز چند شرزه شیر ضیغم شکار
که روز حرب داود گشت از ضربت | بنیز چشم و چند ... بجز
بهرام تو چه چهار آینه جنبد خصم | کند معاینه مرگ ... و دیدار
نگاه بر پی جریان سمند بگریست | کند قضای ازل تا ابد یکی اعمار
هنوز از غش وحش بجهد برق | هنوز از قدم وحش بجوید شرار
که تا ابد ز ... بجز ... دشت | که تا ... کند هموار
هنوز از دم او بر ازل بود سایه | هنوز از سم او بر ابد نشسته غبار
که از ازل به ابد در گذشته را نورد | که تا به ابد ... نکشته ره بسیار
جنبند باد شدی بگرزان همه گیتی | اگر چه عزم تو چون باد در رفتار
... فلک ... بود رکاو زمین | اگرچه حزم تو بود کوه سنگین بار
هزار بار ز خورشید روز روشن تر | بجسم اهل نظر سایه تو در شب تار
که گفت سایه ندارد که آفتاب فلک | ز سایه تو یکی ایست است در نظار

ز خاک مقدم تو کیمیا صفت گوران | جلا بر بصر عشق اگر دهند بصار
دو چشم کور سراپای همه ناصدرشب | ز سبب ... نماید شکفته و بیدار
خیال سایه مژگان تو بر دیده هر | نموده خط شعاعی بدیده نظار
بمهر روی تو خورشید چه ذره ناپید | بجز جود تو دریا چه قطره بیمقدار
دو حرف جود تو نگاشتم که بجوش شد | زمانه ... خورشید از وسی انهار
چه جوی ... وزیر جود بسیم | که جمع ... درده گوهر شهوار
ازین قصیده شها شکفتم صف بیان | که بجز جمع ... که گوهر افکنده بکنار
بسان شهد و شکر هر زمان ... | مثال شمع و شکر ... یار
گهی ز رزم حکایت کند گهی ز بزم | گهی ز رزم ... از تاتار
گهی ز دیر سخن ... از کعبه | گهی ز مسجد ... که ز زنار
گهی ز شیخ کند گفتگو که از زهد | گهی ز مسجد و گاهی ز خانه خمار
درین قصیده چو خامه ... | مکرر است ز شکر ... در
که شرمنگ کند ... صبح | که صرف شهد شود ... نگزار
سزد بود که ... | ... بین قصیده نگار
... ز دیده و دانش | ... و ... ودفار
... که ... دیشش | زجان خصم چه تیغ و شجاع ... دمار
... | دو ... که عیانست بر ولی ...

یکی گر مرده زد و شرح صحت بلیس | یکی که زنده بود و دین محمد [illegible]
یکی گر و شده افغان بدعت و ضلال | یکی گر و شده احیای سنت [illegible]
یکی بخوض مذهب سبع | یکی بنشر حدیث [illegible]
چه مشتری قیاس بین که چه منوشتر | که گفته در سر هر خطه و [illegible]
ز بس سبیع ز مدعوض [illegible] | ز بس حریر کند نشر در سر [illegible]
سبیع در بود [illegible] منقبض | حریر در [illegible] معانی بکار
سبیع و همه از دست [illegible] | حریر [illegible] [illegible]

معلوم [illegible] ذکر [illegible] و شنعه و کلمات [illegible]
[illegible] خلفا و مسلمین و اوصیا [illegible]
صلوات الله علیهم [illegible] واتقیا مومنین [illegible]
جوابی دیگر [illegible] و هجو و بهتان و نام بد بر [illegible] بکشوده
ولب باز [illegible] و گوش [illegible] شنیدند و مقصود [illegible]
گفتار و نوشتن و کردار دریغ نفرمودند [illegible] سخن دهیر و درست [illegible]
دروغ از [illegible] چه قسم دل را بیهوده [illegible]
دوم [illegible] کافر [illegible] مجلس خود [illegible]
[illegible] دیگران [illegible] ازینا تیر [illegible]
و این صفات و کلمات را [illegible] کفار [illegible] و جهات مسلمین [illegible]
[illegible] برای این [illegible] ولکن [illegible] که مستحق [illegible]
بیرون و خباثت ذات [illegible] کار [illegible] از شماره فزون [illegible]

شنعه در درون میرد [illegible] ذات قبایح صفات [illegible] حرکات و [illegible]
نمونه [illegible] و قصه [illegible] میفرمودند و در محضر قدس خود [illegible] گفتن
ضمن نظم و نثر الکار میفرمودند و گاهی بجهة مکافات [illegible] که مورد عفو [illegible]
مومقتضای فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم در جواب ناسزا
آنکه شایسته [illegible] بود میگفتند و گاهی از روی [illegible] مردم سخن را [illegible]
زبان و ناوک [illegible] مجروح میکردند و سوره مبارکه [illegible] در این باب شاهد [illegible]
عیان و هجو [illegible] و در محضر [illegible] کفار [illegible] مخفی نیست از [illegible]
[illegible] حکم [illegible] هجو میشدند و زنان [illegible] حرم [illegible]
در [illegible] من سو [illegible] بانت تخص فی بطن [illegible]
بانت تخص [illegible] الا [illegible] الجنة [illegible]
العبیان [illegible] ابوه سعید [illegible] میگوید [illegible]
چون فحش [illegible] ذکر نکردم در هجو [illegible]
[illegible] بکیر [illegible]
[illegible] ابوکم [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] لدی مجلس [illegible] در هجو ولید بن مغیره گوید [illegible]
قریش [illegible] فانک فی [illegible] [illegible]
[illegible] نعاب [illegible] المغیرة [illegible]

اذا عد ما حاسب من قریش فلقد دون لسنکم علاب . و عمر بن مخزوم فدعها
هناک الستر و الحسب اللباب و ... در هجو و گفته اذا نسبت یوما قریش نفسکم
وان تنتسب شجع فانت نسیبها و نبی اتفک من تحت جلدها و لید ام الجان
الغذاء حلوبها و انک من قنبر خباثة امها لستر فیهم حسن البود طیبها
... در هجو صفوان بن منبه بن خلف گفته من سبع صفوان ذ تجوزه . انه جارة
معمر بن حبیب انه یقال انا ازحم صوها نسب من لا انساب غیر قریب
در هجو او گفته رایت سواد من بعید فرعنی . ابو حنبل ینزو علی ام حنبل کان
الذی ینزو به فوق بطنها ذراع قلوص من نتاج ابن عزهل د ... در هجو عمرو بن
عاص گفته زعم ابن نابغة اللئیم بانه یا بخس ما حاسبه دون محمد موالنا و نفوسنا
من دونه من یصطنع خیرا ابابه یحمد قوم ابن نابغة اللئام ذنة لا یحسبون علی
صغیر یرعد و بنا اهم بینا ابوک معضر کفر و لوما بئس بیت المحتد . در
هجو منبه بن خلف جمحی گفته . ما اوصی امیة بکرة بوصیة اوصی بها یعقوب
اوصاهم ما فوق مدبرا تجنبیة عند امامه و حروب ابی ان جاد لم ... نشر
تحذو المعارک کلها مشغوب دانوا صوت الناس من ادبارها حتی یغیر کلهن مجوب
در هجو ابو البختری گفته . و ما طلعت شمس النهار و ما بدت علیک بمجد بان مغفوله لبید
ابوک لئیم الم الناس مرضعا نبتی علیک اللوم فی کل مشهد اذا اهد ... فی ... ادم
عهده ... قوم کان لو مکث فی فد ... در هجو طلحة بن ابی طلحه که ... [illegible]

گشته شد گفته الم تر ان طلحة من قریش . بعید من لغاشنه الکرام و کان ابوه من بحقا دهرا
یسوق الشول فی جنبی مقدم هو الرجل الذی جلب جن سعد . و عثمان من ابیه الشام
و ... در هجو ابو سفیان گفته عضضت بایر من بکر خاله و عضت بنو النجار بسکر ارطب
فلست بخیر من ابیک و خاله و لست بخیر من معاطنة الجلب و لست بخیر ... ذی بانة
و لست بخیر من لوی ... کعب و لکن هجین ذو ذناة معرف مجاجة ملح غیر صاف ... هذب
و ... در هجو او گفته و لست من معشر لا کریب و عبد شمس و نوفل و لیس ... ک
... فی الجیج فاقعد علی الحسب ... و لکن هجین منوط بهم کما نوطت حلقة ...
تجبش من لؤم احسابکم کمیش مشاشته فی مرجل ... در هجو و گفته ... و ...
فبلغ . فما الذی من عبد شمس و ... و ... حرم حیبن ... عالجیکم ... سوی حسان ... کان
شانها . تکلت ابنی ... لم یعقعک ... و ... العیر ... و ان لم تقل سسر
لنفسکانی اصبت کریما ثم صحبت بادما ... عنا کعب ... سلاسل ...
الکارما و ترک ... مثل ... ملح ... و ... محسور و فقد ... حضرت رسول الله
دست حفصه را بجهه ... دیگر ... مکه رفته ... دختر سعد در جاد ...
بن ... و ما سارق ... ذاکر . هذی کرم من فی ... و ...
فقد انزلته بنت سعد فاصبحت ... جلد ... و ... لله ... قیسه ...
که ... عمرو بن الهتم ... کرد قیس بن ...
... عمرو ... گفت ... عند الرسول ...
ان تقضوا فان الروم ... و الروم ... در ... عبد ... بن الزبعری

و عمرو بن عاص و ابو سفیان بن حارث [illegible] کرد [illegible] امیرالمؤمنین را
[illegible] فرمود [illegible] حضرت [illegible] اگر
حضرت [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] گفت و از [illegible] در [illegible]

[illegible] ولا [illegible] ولانی [illegible]
[illegible] عرشت [illegible] فکانه [illegible]
[illegible] فوم [illegible]
[illegible] والکافر [illegible]
[illegible] ابن [illegible] در [illegible] گفت
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] فانسع [illegible]
و [illegible] و اوراز [illegible]

[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] حضرت [illegible]
شهید [illegible] ابو بکر [illegible] نماز [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اسلام گفت [illegible]
پس حضرت [illegible] در [illegible] پس فرمود [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پیشتر بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

٢٥٠

[illegible]

پس حضرت [illegible] در [illegible] که [illegible] صفه [illegible]
از [illegible] و در [illegible] اجابت [illegible] خالد [illegible]
که چون در جنگ [illegible] حضرت [illegible]
حکایت فرمود چون حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] کرد [illegible]
و بالای خود [illegible] کرد [illegible] پس چون [illegible] کرد [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] گفت [illegible] کرد [illegible]
بود و [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فرمود [illegible] چون [illegible]
پس [illegible] گفت [illegible] خود [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پس [illegible]
و [illegible] کرد [illegible] پس [illegible] کرد [illegible]
شد [illegible] پس [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] شد [illegible]
[illegible] دیگری [illegible]
کرد فرمود [illegible] پس حضرت [illegible] فرستاد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

که سوار شد [illegible] خود [illegible] و گفت پناه می‌برم به خدا از غضب [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ طبرسی و غیره روایت کرده‌اند از جماعتی که گفته‌اند روزی [illegible]

که [illegible]

معاویه عمرو بن عثمان و عمرو بن عاص و عتبة بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و مغیرة بن شعبه

[illegible] که حضرت مجتبی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ولید [illegible] و مغیره فرمود [illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حجاج که [illegible]

[illegible]

من خلف و بذیه فاحشة [illegible]

[illegible] از حضرت صادق [illegible]

[illegible]

حضرت امام حسن علیه السلام بیعت بگیرد یا کردن بجا بر رند بحضرت منبر شد و فرمودند ای برادر
ای پسر رفاع و بسط ابن جوزی از هشام بن محمد کلبی نقل کرده در ضمن حکایتی که
بعد ... فرمودند ای پسر زرقا که مردم را بخود میخواندی ... صاحب ...
علاقه ای پسر طرید رسول الله صلی الله علیه و آله و دعوت کرد و بعد از آن ... جمعی نقل کرده در
شرح کلام حضرت که ... گفت هم مادر مروان ... و از فاحشه های ایام جاهلیت
بود و از برای او ... ببعث ... سبب ... شناخته شدند و در میان
ام جمیل الزرقا و کسی ... و در سبب ... حکم ...
... و مردم عاص ... [illegible] در ... روایت کرده زمخشری در ربیع الابرار که گفت
بشاده بودم ... در روز بصره ... که ابن عباس ...
... امان خواست و چون امان دادند ... و فرمود ... چون حاضر شد و
دراز کرد که بیعت کند حضرت دست خود را کشیدند و فرمودند حاجتی به بیعت ...
این کف یهودی است اگر ... بیعت کند با من ...
خواهند ... در بکوش [illegible] معروف است که چون ... امام حضرت
... صلی الله علیه و آله ... حسان ... این بیت گفته ...
و بلکه ... ابو سفیان ... ابو سفیان ...
... ما ... فاطمه ...
حکمت ... من ...
عند ... چون ...
حسان ... کرده و ... [illegible] در حجة ... حضرت ...

بیا

یکی از خوارج بر آنجناب عرض کرد حضرت فرمود ساکت شو ای ختان دختان چون
زمان ... [illegible] و روایت از جناب صادق علیه السلام که فرمود
از برای ... بود که ... [illegible] ... در ربیع الابرار
روایت کرده که چون ... شکایت کردند خدمت امام حسن عسکری علیه السلام ...
ابن ابی ... فرمودند ... در ... شیخ طوسی در مصباح ...
فرموده ... ادعیه ...
این است ... علیه ... معادن
الاثمار ... علامه مجلسی در کتاب ... بحار در شرح این فقره فرموده ...
... که ... معروف ...
شدند رؤسای ایشان ...
... مستحق ... معروف که ...
تاویل کردند ... [illegible] ...
نقل کردیم ... ظاهر شد ... در هر جا که ...
مذکور است باقی ماند جواب ...
اول ...
واحدی ...
در ... [illegible] ... و تدبر در اخبار و آثار ...
که ... در معادی این رساله مبارکه مذکور شد ...

بسم الله الرحمن الرحیم

چه گر کسی سبب شود در انداختن جماعتی بسیار در معاصی مثل شمار از بری و نوشته
خوانده هر معصیتی که هر یک از آنها بکنند جدا جدا همه از کننده چیزی کم شود و چه بلکه
آنچه که بسته شده از آن بیخ معصیت بکند با کننده این مطلب در باب و اخبار
متواتره مذکوره و نزد علما ثابت و محقق است و نیز در اخبار متواتره وارد شده
که آن [illegible] سبب هر شر و فساد و معصیت و خون بناحق ریخته و مال حرام
خورده و غوایت شیطان و باطل شدن عبادات و زنا دادن و حشت و مثال
اینها بلکه فرموده اند بقدر شاخ جوامتی خون ریخته میشود در شرق و غرب عالم مگر که
در گردن اینهاست و گذشت حکایت بیرون [illegible] ملک حبشه [illegible]
هر وقتی که خون ناحق ریخته میشود و مالیدن قدری از آن خون [illegible]
و شاید [illegible] سبب [illegible] کرد که هر وقت [illegible] در هر [illegible]
از [illegible] ریخته نیز [illegible] پیش [illegible] اینها [illegible]
واضح میشود درست بودن [illegible] معصیت بهر مقدار [illegible] وقت با اینها [illegible]
بنت اگر کسی بگوید هر روز یک کرمی در [illegible] ریخته [illegible] معلوم
سنی بود [illegible] مالکیهای [illegible] در روز [illegible] است چه [illegible]
فرق سنی و باقی [illegible] ضاله و فساق مذهب [illegible] که [illegible] سبب
همه اینها بلکه [illegible] و [illegible] هر دو [illegible] معلوم میشود که
اهل [illegible] نظم هر چه بکوشند و بگویند نه مبالغه است [illegible]
و از [illegible] کتاب [illegible] که [illegible] شکسته [illegible]

بکام دوست چه اموز [illegible] / بجان خصم چه [illegible] جز
[illegible] که [illegible] / [illegible] هم رجب هم [illegible]
[illegible] روان کرده [illegible] / [illegible] ورده [illegible]
[illegible] چشم [illegible] / [illegible] عهد [illegible]
[illegible] روشن [illegible] / گرفته [illegible] کشته [illegible]
[illegible] چشمه [illegible] / چو [illegible] گرفته قرار
[illegible] / [illegible] مردم [illegible]
در این چراغ [illegible] / [illegible] همه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] / ولی [illegible] شعار
چه [illegible] / چه [illegible]
[illegible] که [illegible] / هزار [illegible] شکفته [illegible]
چه نامه [illegible] / چه نامه [illegible]
چه نامه [illegible] / چه نامه [illegible]
چه [illegible] / چه نامه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] / [illegible]
نکو کتاب که [illegible] / نکو کتاب که [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نکو کتاب که چون یک سبد از شکر | نکو کتاب که بگذشت چون ز رنگ نگار
نکو کتاب که چون مرغ نو رز نخشب | نکو کتاب که یکسید حور چهره فرخار
نکو کتاب که یکسیع سنبل در بجان | نکو کتاب که یک راغ سبزه و [illegible]
هزار شهد مصفی و یک بار زنبور | هزار قند مکرر و یک بار شکر
بکام دوست چه یک تنگ شهد روح فزا | بکام خصم چه یک نیشتر چو نیش نگار
نهاده صورت مردان حقوری خونریز | عیان ز هیکل مرام دشنه خونخوار
گرفته [illegible] عجب مهر و فرش | هزار نغمه برآرد چه طوطی [illegible]
اگر بود صفت این نامه صد کتاب انشا | کم نگویم در وصف دیگری ز هزار
همیشه تا که شود برگ سبز وقت خزان | همیشه تا که بود سبزه خیز فصل بهار
همیشه تا که زگلشن در بن سرو بد گل | همیشه تا که زفیض درو نامه [illegible]
همیشه تا که درخت [illegible] بر برد بر | همیشه تا که بهار مدت بیارد بار
همیشه تا که زند خنده برق در [illegible] | همیشه تا که کند گریه ابر در [illegible]
عجب [illegible] چه گل بود خرم | نه دوای [illegible] همچه خار [illegible] خار
همیشه [illegible] عمر خویش [illegible] | همیشه [illegible] از بخت خویش برخوردار
همیشه اینک رد خوشی بجسد [illegible] | همیشه [illegible] خوشی بکر [illegible]
همیشه ساغر [illegible] از می طرب لبریز | همیشه [illegible] سرشار

همیشه

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی [illegible]
قسم
تاریخ: ۱۳۵۳ ه‍ ش

همیشه چهره ابنک [illegible] می [illegible] | همیشه دیده [illegible] زخوش دل [illegible]

۲۵۴۲

[illegible] این رساله [illegible] عام و صل [illegible] الحسن و [illegible] مالک [illegible] الفروع والاصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] العصر [illegible] اللهم [illegible] [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دوش کز [illegible] خوشدل شده | شور [illegible] شده
از زمین [illegible] لاله ای رنگ | آسمان از [illegible] شده
[illegible] روح بخش | گر [illegible] شده
عید [illegible] الرسل انام | [illegible] شده
یوم [illegible] نصر [illegible] | [illegible] از حضرت [illegible] شده
کوفه [illegible] و قرآن و عید دوم | [illegible] پیدا شده

بسم الله الرحمن الرحیم

این همان روز است کاندر قبل این سپهر | از ملک نام علی حضرت زهرا شده
این همان روز است اندر [illegible] حجاب | از همه [illegible] صد بلا شده
گر عجایب آید و گر [illegible] عزیز و شریف | یک یکی این نام گشته آنچه در دنیا شده
حیدر از سر کرده [illegible] | شکر لله [illegible] ما شده
ساقیا زین جرعه‌ای [illegible] | [illegible] شیدا شده
[illegible] | [illegible] در جا شده
این پیام دولت آمد [illegible] | کز در آن [illegible] شیدا شده
از پی جشن و سرور [illegible] | نظم [illegible] شده
ده [illegible] فخر الاعاجم [illegible] | [illegible] شده
از پی خنجر [illegible] کفر [illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده

دوز

بسم الله الرحمن الرحیم

دولت کسرا [illegible] زین عجم | از لب [illegible] فخر [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] ما با شده
[illegible] | [illegible] شده
فضل [illegible] | [illegible] فضل الله [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
[illegible] | [illegible] شده
ذوالفقار [illegible] | [illegible] شده
[illegible] | لا فتی الا علی [illegible] شده
حیدر [illegible] | دین احمد [illegible] شده

داد [illegible]
[illegible] شده

بسم الله الرحمن الرحیم

مع ظهور بسم و وعده کرد تعارف — قبل از آن کادم ز دوران از جهان اظهار شده

باعث ایجاد کون از گوهر بوتراب — زو وجود اظهر حضرت آدم و حوا شده

زو خلیل الله از آتش نجات از گزند نیران — زو همه فرزند نبیا اندر سکنه پیدا شده

زو سر یحیی بطن شد از زبان چرب — زو صلاح سلیمان دری و داده یک شده

زو جمال یوسف پیغمبر داد وعده دار — زو دو چشم حضرت یعقوب بینا شده

خضر پیغمبر ازو پنهانی از نظر از خلق — عیسی مریم ازو تا دم احیا شده

آنچه علم لدنی کز اجداد و حضرتش — تا قیامت جملگی زو حضرت پیدا شده

مختصر هر چون با حق نبی و هر لولاک — هر چه بد هر چه و هر چه کز آن پیدا شده

حیدر علی خان با لعل وعده خود و سر — شود اندر هر جا آب تو دریا شده

از مولید تا هر روز نور تب — لم زند بد حمزه بد رنگ همچو شده

و بسط حسین تا یمن محزون شد و دل — حمزه و حمزه و دوست اسماعیل دو دانا شده

ما کفو هم مثل محمد دین — ده نهانی بد هر حضرت و تقوی شده

گر ز

بسم الله الرحمن الرحیم

گر ز بسم نمی خواهی تا گویم حدیث ۲۵۶
چون ذلک دانش ثقة نقل تقدیر شده

سکر اندر بسم اندر خلق جهان و عدد — زین سبب از بعض قرآن عالی معجز شده

در حرف بسم بعد وعده دانش سکر در علو — پس الحمد از ذات این از کان تمام شده

گرچه بسم الله در عرش و منزل از سما — لیک این بسم از زمین مجمع پیدا شده

سر عروت داین از ذات دانش از ازل — وه چه جنس کز زمین بسم آسمان شنفته شده

عیسی بی بابم اکمل راز از نور کرسی — زین آن بسمی کاین بسمی هر بسته راز شده

همین جا از بسم و عده گرد راز از ذلک — کل مرکب کز آن ترکیب هر چه پیدا شده

گر ز بسم نی دون در تمامی حساب — دل دانش شیخ هم از بر الف پیدا شده

همین اند چون حلقه نامی اگر دی — تا در او هر ز ز فاخر بد جا از لا شده

حلقه میمش دین گهر تا بر گل — کان چو ز او فوق اندر تمامت افزا شده

راز این چون جای که فی ز نعم نار گه — خاک عالم بر نی لد فرق هر تا پیدا شده

۱۳۰۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

قلب او چون آتش عشقت اندر آب — آتش سوزان بیان کرد قلب او پیدا شده

قلب عشق چون گدازی در میان سیم را — قلب آن مشروب لب دریا [illegible] شده

وه چه ایام گذشت [illegible] — آن زبان ناطق وه وان گوش [illegible] شده

وه چه ایامی [illegible] خوانده [illegible] — کان [illegible] بود [illegible] شده

اف بر این ایام [illegible] — [illegible] چنین [illegible] شده

تا [illegible] — کاین چنین از [illegible] شده

هر که از [illegible] قرآن [illegible] — [illegible] آیات [illegible] شده

اودست آن [illegible] — [illegible] شده

از [illegible] — [illegible] شده

او [illegible] قرآن [illegible] — [illegible] شده

[illegible] — او [illegible] شده

[illegible] — او [illegible] شده

اودست

بسم الله الرحمن الرحیم

اودست [illegible] قبل [illegible] — آن [illegible] شده

او [illegible] العیوق [illegible] — او [illegible] شده

[illegible] — او [illegible] شده

[illegible] — اودست [illegible] شده

اودست [illegible] طلاق [illegible] — [illegible] شده

هر [illegible] زدی — او [illegible] شده

صد هزار [illegible] — [illegible] شده

اودست [illegible] آمد [illegible] — هر [illegible] حیدر [illegible] شده

حیدر [illegible] — [illegible] شده

حیدر [illegible] — [illegible] شده

حیدر [illegible] — [illegible] شده

[illegible] — [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الغرض مقصود از بیت تاریخ [illegible]

هر که [illegible] شاخهٔ طوبی شده

آن تیرا [illegible] اول آن | همچنان [illegible] قاطع بود اعدا [illegible] شده

چون شعاع نور [illegible] در جهان [illegible] | [illegible] روح [illegible] تیر [illegible] شده

قلب [illegible] حیدر [illegible] | شاه [illegible] شده

دشمن [illegible] مصطفی | [illegible] نور [illegible] چشم [illegible] شده

[illegible] | در [illegible] شده

آفرین [illegible] | این [illegible] شده

خالی العدل [illegible] | فارغ [illegible] شده

منبع [illegible] | مصدر [illegible] شده

چون [illegible] | از [illegible] شده

[illegible] | گفت [illegible] شده

۱۲۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۰۸

هنگامی را که اندر صقع امکان [illegible] | [illegible] شده

[illegible] | [illegible] شده

[illegible] | پس [illegible] شده

[illegible] | در [illegible] شده

از [illegible] | تا [illegible] شده

گفت آن ملک [illegible] این [illegible] باید نوشت

شاد [illegible] شده

باز پرسیدم [illegible] | [illegible] شده

ناگهان در [illegible] حضرت روح القدس

گفت او طوطی اوج شاخهٔ طوبی شده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد که درخت شاخه سدره و طوبی و حرمی ... در بقعه خود در روضه بهجت مقصود در ... کاری

بانجام رسید و روح قدسی از آن ... بدیع و لطایف و حکم و ظرایف ... کشید

آنچه در دفتر ... مقصود و در دیوان ... معین بود در ... امید و دست ...

به دستیاری ... صورت ... در صفحه ورق کشید و در روز جمعه ... شهر ربیع الاول

سنه هزار و دویست و نود و پنج هجری ... زاده ...

عبد ... ابن ...

... بخاک مذلت مالید

و در بستر فرحت

خوابید

وه چه کتابی است که اسرار حق | جمله در او نقش هویدا بود
مائده دین علی عالی ملک | تذکره جنت مأوی بود
روشنی چشم پیمبر در آن | مسرت خاطر زهرا بود
نالی نه بلک بر شیعیان [?] | آیت تنکیل بر اعدا بود
کلک علی اکبر تاریخ آن | ز طبع وی دُرّ شکوفا بود [?]

چهار زند کن تو مصرع زیاد

مهر علی شاخه طوبی بود

۱۲۹۵

[illegible]

[illegible]

دلره دخت بیک تیر ... بیک ماه

دلره نوحی بیک ... بیک جهار

[illegible]